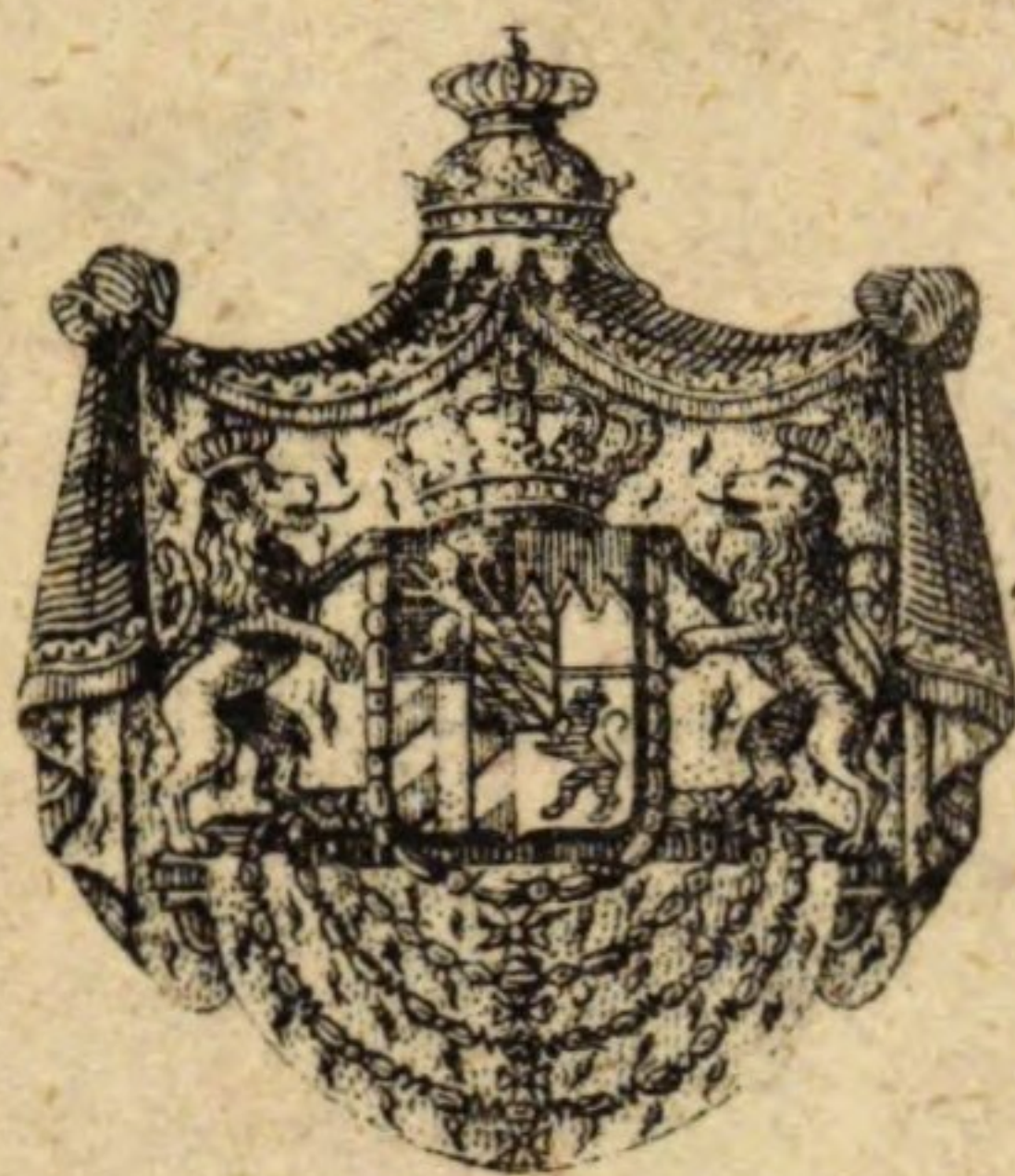


Al. or. 3791



BIBLIOTHECA
REGIA
MONACENSIS.

<36618504680012

<36618504680012

S

Bayer. Staatsbibliothek

1000

حکایت

بهرام کور و دختر پادشاه روس

مختصر هفت پیکر

از تصنیفات سرور عرفان دهر

شیخ بزرگوار ی ابو محمد نظامی الدین گنجوی

که

بجد وجهد بند کتر بن بندکان الله تعالی

فرانس بن اریست بن ایوب

الملقب اَرْدَمَان

الملکنبورغی اللودویغس لوستی

و بترجمه و تفسیر جرمانی

طبع شد در مدینه محروسه

قازان

در بصره خانه دار العلوم پادشاهانه

در سنه ۱۲۶۰ هجریه

و در برلین

خواهد فروخت و یلهم لجیر

Nizami

تَبْلَا

رَبِّهِمْ وَهُوَ يُنْفِخُ فِيهِمْ رُوحَهُ

يَتَّبِعُهُ رُوحُهُ

رَبِّهِمْ وَهُوَ يُنْفِخُ فِيهِمْ رُوحَهُ

رَبِّهِمْ وَهُوَ يُنْفِخُ فِيهِمْ رُوحَهُ

هَـ

رَبِّهِمْ وَهُوَ يُنْفِخُ فِيهِمْ رُوحَهُ

رَبِّهِمْ وَهُوَ يُنْفِخُ فِيهِمْ رُوحَهُ

رَبِّهِمْ وَهُوَ يُنْفِخُ فِيهِمْ رُوحَهُ

رَبِّهِمْ وَهُوَ يُنْفِخُ فِيهِمْ رُوحَهُ

رَبِّهِمْ وَهُوَ يُنْفِخُ فِيهِمْ رُوحَهُ

رَبِّهِمْ وَهُوَ يُنْفِخُ فِيهِمْ رُوحَهُ

رَبِّهِمْ وَهُوَ يُنْفِخُ فِيهِمْ رُوحَهُ

رَبِّهِمْ وَهُوَ يُنْفِخُ فِيهِمْ رُوحَهُ

رَبِّهِمْ وَهُوَ يُنْفِخُ فِيهِمْ رُوحَهُ

رَبِّهِمْ وَهُوَ يُنْفِخُ فِيهِمْ رُوحَهُ

رَبِّهِمْ وَهُوَ يُنْفِخُ فِيهِمْ رُوحَهُ

BEHRAM-GUR

UND

DIE RUSSISCHE FUERSTENTOCHTER.

MUHAMMED NISZAMIU-D-DIN, DEM GENDSCHER,

NACHGEBILDET

UND

DVRCH KRITISCH-PHILOLOGISCHE ANMERKUNGEN ERLAEUTERT

VON

Franz von Edmann

DEM LUDWIGSLUSTER.

2-TE AUFLAGE.

RASAN

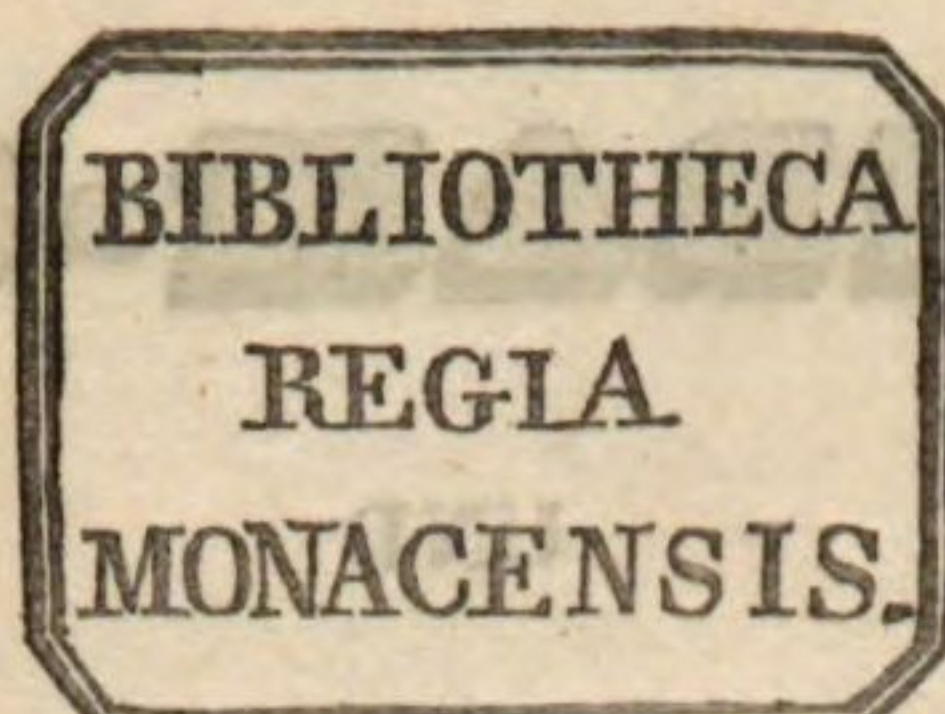
GEDRUCKT IN DER UNIVERSITAETS-TYPOGRAPHIE.

BERLIN

IN COMISSION BEY WILHELM LOGIER.

1844.

434.D.



*Und wie der Mensch nur sagen kann: Hie bin ich!
Dass Freunde seiner schonend sich erfreuen,
So kann ich auch nur sagen: Nimm es hin!*

Göthe.

Перепечатано изъ 1-й книжки Ученыхъ Записокъ на 1845 годъ.

Der grösste romantische Dichter, welchen die Entwicklungsgeschichte der Geisteserzeugnisse des Persischen Volkes mit Ehrfurcht und Bewunderung nennt, Muhammed (*) Nisamiu-d-din, der Gendscher, hat sich ohne Zweifel auf unsere genauere Bekanntschaft mit ihm die gerechtesten Ansprüche erworben. Dessen ungeachtet sind bis jetzt nur wenige seiner Schriften ein Gegenstand der Herausgabe und Bearbeitung Europäischer Orientalisten geworden. Ich hatte mich jedoch schon frühe unter seine Fahnen gestellt, und bin, ein funfzigjähriger

(*) So sprechen alle *Muslimen*, aus

Chokend, Peischawer, Charizm, Buchara,
Mazenderan, Isfahan, Kaschan und Rey,
Aus Mekkah, Dimeschk, Stambul und Kahirah,
Aus Orenburg, Omsk, Astrachan und Seray!

mit denen ich auf ihrer Durchreise durch Kasan oft verkehrt habe, so sprechen alle mich umgebenden Tataren, Türken und Perser, so auch meine muslimischen Schüler und Zuhörer, deren ich schon jetzt nicht wenige zähle. Wer daher die Aussprache: *Mohammed*, oder: *Mahomed*, oder sogar: *Mahomet* in Schutz nimmt, bey dem spuckt es vielleicht.

nun, unter denselben erstärkt. Seit jener Zeit auf dieser Bahn unter den mannigfaltigen Launen des alten Weltenweibes fortgeschritten, hat zum wenigsten sie in der Folge, obgleich nach manchen Widersprüchen, mir diese und jene Quelle eröffnet, aus der ich den Labetrunk der Beruhigung mit vollen Zügen einzuschlürfen vermochte. Bevor ich daher zu der Erörterung des von mir behandelten, speciellen Gegenstandes selbst schreite, halte ich es für nöthig, meine Leser zuerst auf den Mann aufmerksam zu machen, dessen geistige Fackel uns späterhin theilweise voranleuchten soll. Ich hatte schon seine von Dewletschah Ben Alau-d-dewlet Buchtischah, *dem Samarkander*, in seinen Biographien (*) uns gelieferte Lebensbeschreibung in der Einleitung zu dem ersten Theile meines Feldzuges der Russen nach Berdaah (**) der gelehrten Welt mitgetheilt. Da dieses damals aber nur nach einer einzigen, und noch dazu mangelhaften Handschrift geschehen konnte, so möge die während der Zeit gewonnene bessere und vollständigere hier um so sicherer die besprochene Auskunft ertheilen, je unbefriedigender selbst das Resultat anderer Gelehrten über denselben Gegenstand ausgefallen ist. Der erwähnte Dewletschah theilt uns das Folgende über ihn mit: (***)

(*) تذكره الشعراء Mspt. der Kaiserlichen Kasanischen Universität s. N° 10609 pg. ۱۳۹ flgde.

(**) pg. 4.

(***) Nach meiner Handschrift (E.) fol. vv recto, nach der der Universität (C.) pg. ۱۳۹

مولد شریفش (۱) کنجه است و در صور الافالیم آن ولایت را جنزه (۲)
 نوشته اند و در بزرگواری (۳) و فضلیت شیخ (۴) زبان تقریر و تحریر (۵)
 عاجزست (۶) سخن او را (۷) و رای شاعری طوری و غزل او را (۸) ملاحظتی
 هست وافی دارد (۹) که صاحب کمالان طالب (۱۰) آند لقب (۱۱) شیخ
 (۱۲) نظامی (۱۳) و کنیت ابو محمد بن یوسف بن محمد (۱۴) بن (۱۵)
 مویدست (۱۶) و بمطری (۱۷) اشتهار یافته (۱۸) و شیخ برادر قوامی
 مطریست که از شاعران (۱۹) استاد بوده و قصیده میگوید که تمامی
 صنایع شعری درو مندرجست (۲۰) و در ذکر او ایراد (۲۱) بعضی ازان
 قصیده ثبت خواهد شد (۲۲) گویند شیخ در آخر عمر منزوی (۲۳)

شیخ و کمال C. fügt hinzu: (۳) زخیره E. جزه C. (۲) شریف او C. ۱)
 ohne و او را C. (۷) عاجزاست C. (۶) تحریر و تقریر C. (۵) او C. (۴)
 C. (۱۱) طالی C. (۱۰) ملاحظتی وانی هست C. (۹) طور شاعری C. (۸) سخت
 بن محمد (۱۴) نظامی الدین است C. (۱۳) ابو شیخ C. (۱۲) و لقب
 یافته است C. (۱۸) بمطری E. (۱۷) موید C. (۱۶) ابن E. (۱۵) fehlt in C.
 C. (۲۲) و ذکر و ایراد C. (۲۱) در آن مندرج است C. (۲۰) شعرا C. (۱۹)
 hinzu. بوده C. fügt. (۲۳) میشود

وصاحب خلوت شد (۱) و بامردم (۲) کمتر اختلاط کردی و درین باب

میگوید (۳) بیت (۴)

کل رعنا درون غنچه (۵) حزین

همچو من کشته اعتکاف نشین

واتابک قزل ارسلانرا آرزوی صحبت شیخ بود کس بطلب شیخ (۶)

فرستاد و نمودند (۷) که شیخ منزویست و بسلاطین (۸) و حکام صحبت

نمیدارد اتابک آرزوی امتحان آمد بدیدن او رفت شیخ از روی

کرامت دانست که اتابک از روی امتحان می آید و بیچشم حقارت بشیخ

مینکرد (۹) شیخ از عالم غیب شمهء اتابک نمود دید (۱۰) که تختی

پادشاهانه مرصع بجواهر (۱۱) نهاده اند و کریاسی (۱۲) دید که صد هزار

جواهر درو تعبیه کرده اند چاکران (۱۳) و سپاهان (۱۴) و انواع تجمل

درو غنچه E. (۵) شعر C. (۴) کوید C. (۳) بامردم C. (۲) fehlt in C. (۱)

Diese Wor- (۹) و بسلاطین C. (۸) نمودند C. (۷) بطلب شیخ کس C. (۶)

E. (۱۱) اتابک دید C. (۱۰) fehlen in E. بدیدن او رفت te von:

و سپاهی C. (۱۴) دید که هزار چاکر C. (۱۳) و کرسی E. (۱۲) از جواهر

۱) پادشاهانه و قورجیان با کمرهای مرصع ۲) و حاجبان و ندیمان برپای
 ۳) استاده دید ۴) و شیخ پادشاه وار بران تخت ۵) نشسته چون چشم
 اتابک ۶) بران عظمت ۷) و شوکت ۸) افتاد مبهوت شد و از روی
 تواضع میخواست که قدم شیخ را بوسه دهد از عالم غیب بشهادت آمد
 دید که ۹) پیر ۱۰) مردی ۱۱) حقیر ۱۲) برپاره نمود بر در غاری
 نشسته مصحفی ۱۳) و دیوات و قلمی و مصلای ۱۴) در پیش ۱۵) شیخ ۱۶)
 نهاده بتواضع دست شیخ را بوسه داد و بعد از این ۱۷) اعتقاد ۱۸) او
 نسبت بشیخ درجه، اعلی ۱۹) گرفت ۲۰) و شیخ نیز ۲۱) گوشه خاطر
 ۲۲) و همتی بدو حواله کرد و گاه گاه بدیدن شیخ آمدی و صحبت داشتی

دید ۴) پا C. ۳) پادشاهانه و چهرها مرصع که C. ۲) و تجملها C. ۱)
 ۸) fehlt in C. عظمت ۷) پادشاه C. ۶) سریر C. ۵) fehlt in C.
 ۱۲) fehlt in C. ۱۱) پری C. ۱۰) fehlt in C. ۹) شوکت C.
 پیش C. ۱۵) مصلای C. ۱۴) و مصحفی C. ۱۳) حقیری C.
 ازان کرد امتحان نکشت C. ۱۷) fehlt in C. ۱۶) درپیش statt:
 ۲۲) E. ۲۱) یافت C. ۲۰) عالی C. ۱۹) و اعتقاد C. ۱۸)
 C. ۲۱) ن آیت (۷۱) C. ۲۰) حقیقت (۸۱) C. ۱۹) خاطری C.

و شیخ در بیان این حال میگوید (۱) شعر (۲)

بگفتا (۳) بوسمش همچون زمین پای (۴)

چون دیدم آسمان برخاست از جای

و شیخ از مریدان اخی فرخ زنجانی (۵) قدس سره العزیز (۶) بوده

و دیوان شیخ نظامی (۷) و رای خمسه قریب (۸) بیست هزار بیت است (۹)

غزلیات مطبوع و مسجعات (۱۰) و شعر مصنوع بسیار دارد چون (۱۱)

قصه خسرو و شیرین (۱۲) بالتماس قزل ارسلان نظم کرده و صله آن

(۱۳) چهارده معموره (۱۴) مزروع سیورغال شیخ کرده (۱۵) و شیخ در

شکرانه آن (۱۶) انعام میگوید شعر (۱۷)

نظر (۱۸) بر حمد و بر اخلاص من کرد

ده حمد و نیا را خاص من کرد

نابی C. (۴) بگفتم C. (۳) نظم C. (۲) میگوید در بیان این حال C. (۱)

و (۵) نوح زنجانی E. فرخ ریجانی C. (۶) Diese Worte fehlen in C.

C. (۱۱) و موشجات C. (۱۰) باشد C. (۹) fehlt in E. (۸) fehlt in C. (۷)

C. (۱۵) معمور C. (۱۴) آن کتاب C. (۱۳) و شیرین را C. (۱۲) و چون

نظم C. (۱۸) نظم C. (۱۷) شکر آن C. (۱۶) کرد

و این فارسی از اشعار شیخ است
 جهان پیرست وره مشکل جبینت را عنان درکش
 زمانی رخت هستی را بخلوتگاه جان درکش
 کلاغان طبیعت را زباغ انس بیرون کن
 همایان سعادت را بدام امتحان درکش
 کران جانی مکن هرگز چو در بزم سبک روحان
 چوساقی کرم رو کرد و روان رطل کران درکش
 چومست حکمتش کشتی فلک را خیمه برهم زن
 ستون عرش در جنبان طناب آسمان درکش
 طریقتش بی قدم میرو و جمالش بی بصر می بین
 حدیثش بیزبان بشنو شرابش بی دهان درکش
 نظامی این چه اسرارست کز خاطر برون دادی
 کسی رمزت نمیداند زبان درکش زبان درکش (۱)
 و شیخ قبل از خمسه در اوان شباب داستان (۲) ویسه ورامین را (۳) بنام

(۲) Alles dies von و این فارسی bis hierher fehlt im Cod. C. (۱)

ورامی را E. (۳) قصه C.

سلطان محمود بن محمد بن ملک‌شاه (۱) بنظم آورده و بعضی گویند آنرا
 نظامی عروضی نظم کرده (۲) و درست آنست که نظم شیخ بزرگوار
 نظامی کنج‌ویشت (۳) که از روی تاریخ نظامی عروضی در عهد (۴)
 ملک‌شاه بوده و شک نیست داستان (۵) و پسر (۶) بنام سلطان محمود بنظم
 آورده اند (۷) و این بعهد شیخ نظامی اقرب است (۸) اما سلطان محمود
 پادشاه سعادت‌مند و صاحب هنر بوده و در (۹) روزگار سلطان سنجر هشت سال
 بنیابت سلطان (۱۰) پادشاهی عراق و آذربایجان کرد و یک نوبت (۱۱)
 باسلطان (۱۲) دم از (۱۳) عصیان زد و سلطان (۱۴) سنجر بدفع او لشکر
 (۱۵) کشید و محمود (۱۶) در (۱۷) صحرای ری باسلطان مصاف کرد (۱۸)
 و شکست (۱۹) یافت و روز دیگر در (۲۰) کرم گاهی با دو سه (۲۱) سوار
 بسرآمده، سنجری در آمد (۲۲) و فی (۲۳) الحال عمر را سلام کرد

(۴) نظامیست C. (۳) کرده است C. (۲) محمود بن ohne محمد بن ملک‌شاه C. (۱)
 نظم کرده اند C. (۷) fehlt in C. (۶) که آن داستانرا C. (۵) دور سلطان C.
 (۱۲) یکنوبت C. (۱۱) شاه سنجر C. (۱۰) در C. (۹) اقربست C. (۸)
 لشکر بدفع او C. (۱۵) و شاه C. (۱۴) از E. ohne (۱۳) fehlt in C.
 (۲۰) شکست C. (۱۹) کرده C. (۱۸) و در C. (۱۷) و محمود باسلطان E. (۱۶)
 فی C. (۲۳) در آمد C. (۲۲) fehlt in C. (۲۱) سه fehlt in C.

سلطانرا شفقت عمومیت (۱) در کار آمد (۲) فرمود که پهلوی خیمه، سلطان
 (۳) خیمه، مهیا کردند و یخ و فواکه پیش محمود (۴) فرستاد و اوّل (۵) خود
 تناول کرد و روز دیگر محمود را سلطنت عراق باز نامزد کرد (۶)
 و بتاج مرصع و جامهای طلا دوز (۷) مشرف ساخت و اکابر و سروران
 عراق را دلجویی و رعایت (۸) نمود (۹) و تشریف زر و سیم داد (۱۰)
 و روز سیم (۱۱) سلطان بطرف خراسان (۱۲) و محمود باصفهان روانه شد (۱۳)
 و کان ذلك في عشرين جميد الاول سنة تسع وعشر وخمسماية (۱۴) و سلطان
 مهستی (۱۵) خاتون دختر خود را بنگاح او (۱۶) در آورد و بامهد مرصع
 میخواست روان سازد که آن ملکه (۱۷) در (۱۸) همان فرصت (۱۹)

پیش محمود fehlt (۴) خود جهت او C. (۳) آمد C. (۲) عمومیت E. (۱)
 in C. fehlen in C. روز دیگر Die Worte von (۶) بعد از آنکه C. (۵) C.
 تشریف داد C. (۱۰) نموده C. (۹) fehlt in C. (۸) زربفت اورا C. (۷)
 بجانب اصفهان C. (۱۳) عراق E. (۱۲) fehlen in E. (۱۱) و روز سیم
 سلطان محمود C. (۱۶) سستی C. (۱۵) سنه ۵۲۹ C. (۱۴) روان کرد
 و در C. (۱۸) Die Worte von و بامهد مرصع میخواست fehlen in C. (۱۷)
 آنملکه C. fügt hinzu: (۱۹)

بجوار رحمت حق پیوست عوض آن (۱) دختر دیگر ماه ملک خاتون را
 (۲) بامهد مرصع و تخمل دیگر (۳) سال بجهت سلطان محمود (۴) فرستاد
 و وفات شیخ بزرگوار نظامی در عهد (۵) سلطان طغرل بن ارسلان بود
 در شهر سنه ست و سبعین و خمسمایه و مرقد شیخ (۶) در کنجه است
 و دران (۷) روزگار (۸) خمسه را جمع نکرده بودند هر یک داستان جدا
 بود تا بعد از وفات شیخ این پنج کتاب را در یک جلد فضلا (۹) جمع
 کردند و خمسه نام نهادند ❀

«Sein berühmter Geburtsort ist Gendschah (*), welches
 «in dem Buche Suru-l-ackalim (**) *Dschenzah* heisst. Es

سلطان محمود statt: او C. (۴) بسیار C. (۳) خاتون نام را C. (۲) او C. (۱)
 شیخ: C. fügt hinzu: (۸) و در C. (۷) شیخ بزرگوار C. (۶) دور C. (۵)
 (۹) fehlt in C.

(*) Das jetzige, den Russen zugehörige *Elisabethpol*, welchen Namen es zu Ehren der verstorbenen Kaiserin *Elisabeth* erhielt, weil Zizianow es den 3-ten Jan. 1804, d. h. am Namenstage derselben einnahm. Vgl. Ed. Eichwald's *Reise in den Kaukasus* etc. I, 2, pg. 37 flgde.

(**) Dessen Verfasser Abu-Zeid-Ahmed ben Sahel Balchy ist, welcher im Jahre 524 (1130) starb. Vgl. *Jour-*

«ist unmöglich die Grösse und die Vorzüge des Scheichs zu
 «beschreiben. Seine Worte sind, ohne auf das dichterische Ver-
 «dienst Rücksicht zu nehmen, fliegend und seine Ghazellen
 «schön; ja er besitzt eine bey Ausgezeichneten gesuchte Voll-
 «kommenheit. Sein Zuname ist Scheich Niszami, sein Na-
 «me (*) Abu Muhammed Ben Iusuf ben Muhammed
 «ben Muweid. Unter dem von Mutharezi ist er bekannt.
 «Der Scheich ist ein Bruder des Kawami Mutharezy, welcher
 «ein Muster der Dichter ist, und eine Kassideh verfasst hat, in
 «der man die ganze Kunst der Poësie vereinigt sieht. In seiner
 «Biographie wird ein Auszug aus derselben mitgetheilt werden.
 «Man sagt, dass der Scheich am Ende seines Lebens sich zu-
 «rückzog, in die Einsamkeit begab, und mit Menschen weniger
 «Umgang pflegte. In Bezug hierauf sang er auch folgenden
 «Vers:

«Die zarte Rose in der Knospe trauernd weilt;»

«So sitz' auch ich, zum Gottesdienste hingeeilt!»

«Der Atabeg Kizil Arslan, (**) von dem Wunsche, mit dem
 «Scheich Bekanntschaft anzuknüpfen, beseelt, sandte Iemanden

*nal des Savans. Janvier 1820 pg. 23. Janvier 1823 pg.
 28 flgd.*

(*) Vgl. Ewald's *Zeitschrift für die Kunde des Morgen-
 landes*. Göttingen 1837 Bd. I. pg. 297 *Tabari par Du-
 beaux* pg. 126.

(**) Der dritte Fürst aus der Dynastie der Atabeg Ildigiz, wel-

«zum Scheich. Aber man ertheilte den Bescheid, dass der
 «Scheich ein Einsiedler sey, und mit Sultanen und Regierungs-
 «verwaltern keinen Umgang pflege. Der Atabeg begab sich daher
 «zu ihm, um ihn auf die Probe zu stellen. Der Scheich wusste
 «aber wegen seiner Wundergabe, der Atabeg komme in der
 «Absicht, um ihn zu prüfen, und sehe auf ihn mit Herabwür-
 «digung. Deswegen zeigte der Scheich dem Atabeg Etwas aus
 «der Welt der Geheimnisse. Dieser sah nun, dass man einen
 «Kaiserlichen mit Perlen geschmückten Thron hinstelle, sah ein
 «Zelt, in dem man hundert tausend Edelsteine in Ordnung leg-
 «te, sah auch in aufrechter Stellung Slaven, Krieger, alle
 «Arten Kaiserlicher Geräthschaften, Gardisten mit gestickten
 «Gürteln, Kammerherrn und Günstlinge (Vertraute), während
 «der Scheich, einem Kaiser gleich, auf dem Throne sass. So-
 «bald als der Blick des Atabeg's auf diesen Glanz und diese
 «Macht fiel, ward er bestürzt, und wünschte, Erniedrigung's
 «halber, den Fuss des Scheichs zu küssen. Iedoch aus der Welt
 «der Geheimnisse in die der Wirklichkeit versetzt, gewährte er
 «einen auf einem Stücke Filzes (*) an der Thüre einer Höhle

cher im Jahre 583 (1187) seinem Bruder in der Regie-
 rung in Adserbeidschan folgte, den Thron von Hamdan
 sich anmaasste, und schon im Jahre 587 (1191) durch
 Meuchelmord fiel.

(*) Vgl. *Vollständige Uebersicht der ältesten Türkischen, Ta-
 tarischen und Mogholischen Völkerstämme.* pg. 113. *Wiener
 Jahrbücher der Literatur.* 1833. Bd. 64 pg. 53.

«sitzenden, dürftigen Greis, und vor dem Scheiche ein Dinten-
 «fass, einen Kalam und ein Gebetbuch hingestellt. In voller
 «Unterwürfigkeit küsste er die Hand des Scheichs. Hierauf stieg
 «seine Anhänglichkeit an den Scheich bis zum höchsten Grade.
 «Dieser gewährte ihm dagegen einen Winkel in seinem Herzen,
 «und offenbarte ihm seine Zuneigung, so dass er zuweilen den
 «Scheich besuchte und Umgang mit ihm pflegte. Der Scheich
 «sang im Bezuge hierauf folgenden Vers:

«Den Fuss gleich Erd', sprach, küss ich ihm und nah',»
 «Als ich vom Platz den Himmel weichen sah!»

«Der Scheich ist einer der Schüler des Achi Ferrech Zendscha-
 «ni, dessen ehrwürdiges Grabmal geheiligt sey. Der Diwan des
 «Scheiches Nizami beläuft sich, das Chamseh (den Fünfer) (*)
 «nicht einbegriffen, auf fast 20000 Verse, und besteht aus vor-

(*) Chamseh (Fünfer), oder پنج کنج (Pendsch Gendsch) die
 fünf Schätze. Dieses besteht aus folgenden fünf Schriften:

1) محزن الاسرار Das Magazin der Geheimnisse, welches
 kleine Erzählungen nebst moralischen Anwendungen enthält.

Auszüge aus demselben in: *Nizami narrationes et fabulae
 persice, ex codice ms. nunc primum editae, subjuncta ver-
 sione et indice verborum.* Lipsiae 1802. und in: *De Expe-*

*ditione Russorum Berdaam versus, auctore inprimis Nisa-
 mio, disseruit.* Tom. III, pg. 24. sqq. u. a. 2) خسرو و شیرین

«trefflich gereimten Ghazellen und vielen mit Kunst ausgearbeiteten Gedichten. Als er den Roman *Chosru und Schirin* auf die «Bitte des Kizil Arslan schrieb, so ertheilte ihm dieser als Belohnung dafür vier gut angebaute und bewirthschaftete Güter

Chosru und Schirin, oder Beschreibung der Liebe des Persischen Kaisers aus der Dynastie Sassan, Chosru Perwiz's zur Schirin, worüber man vergleichen wolle: *Classical Journal*. Vol. X. N° 20 London 1814. pg. 332. 333.

Fundgruben des Orients. T. III, 2, pg. 90. *Neuer Teutscher Mercur* 1798 Bd. I. pg. 201—205. *Memoires de l'Academie des Inscriptions* T. XXVII, pg. 159 *Philosophia Arabum Popularis* ed. Kall. pg. 46 sq. *Notices et Extraits des manusc. de la bibl. royale*. T. II, pg. 495. T. IV, pg. 278 cl. *Schirin. Ein persisch romantisches Gedicht nach morgenländischen Quellen*. Leipzig 1809 Th.

1. 2. — 3) لیلی و مجنون *Leila und Medschnun*, oder Beschreibung der unglücklichen Liebe des Kais zur Leila. Vgl. A. Th. Hartmann *Medschnun und Leila. Ein Persischer Liebesroman von Dschami*. Amsterdam 1808 pg.

40. 70. — 4) هفت پیکر *Heft peiger* (Die sieben Schönheiten), enthaltend die Beschreibung der Liebesverhältnisse des Behram-Gur zu seinen sieben schönen Gemahlinnen. Aus dieser Schrift ist die folgende Episode. Vgl pg. 13

Anm. 9. — 5) اسکندر نامه *Iskender Nameh* (Buch des Iskenders, oder Alexanders), welches aus zwey Theilen

«zum Erb und Eigenthum. (*) Der Scheich sang als Danksagung
«für diese Wohlthat den folgenden Vers:

«Er warf den Blick auf meine Treu' und seinen Ruhm,»

«Und der Hamdunjer Gut gab er zum Eigenthum!»

«Auch dies ist eines der Persischen Gedichte (**) des Scheichs:

besteht, dessen 2-ter den Titel, اقبال نامه، اسکندر *Glücksbuch*
des Iskender führt. Diese Schrift beschreibt uns das Leben,
die Iugend, Erziehung und Thaten Alexanders, so wie sein
Hofleben, seine Umgebung und zählt uns die Weisen, seine
Zeitgenossen auf. Es ist herausgegeben unter d. Titel: *Se-*
cander Nama of Nizami; with a selection from the Works
of the most celebrated Commentators by Beder Ali and Mir
Husein Ali. Calcutta 1812, dann theilweise von mir, lei-
der nach einem einzigen Manuscripte, und ohne die eben
genannte Ausgabe anfangs benutzen zu können, s. t. *De*
Expeditione Russorum etc. Casani 1826. 1832. 1834. und
dann Text nach mehreren Manuscripten und Uebersetzung
von Charmoy in: *Expedition d'Alexandre le Grand*
contre les Russes. T. I, Petersb. 1830.

(*) Vgl. Quatremère *Raschid - eldin.* pg. 142. not. 22.

(**) Das Versmaass desselben ist das sogenannte هزج *Hezadsch*,
nämlich:

«Die Welt ist grau und schwer der Weg, der Stirn
den Zügel zieh!

«Des Daseyns Hausrath in die Einsamkeit
der Seele zieh!

«Die Raben der Natur treib' aus der Menschheit Hain;

«Des Glückes Königsgeier (*) in das Netz
der Prüfung zieh!

«Beschwer die Seele nicht im leichten Geisterkreis; (**)

«Erhitzt der Schenke sich, ein volles Maass (***)
auf einmal zieh!

«Wirst seiner Weisheit voll, des Himmels Zelt schlag auf;

«Des Thrones Säulen an dem schwanken Strick
des Himmels zieh!

مفاعيلن مفاعيلن مفاعيلن مفاعيلن

مفاعيلن مفاعيلن مفاعيلن مفاعيلن

○ ——— | ○ ——— | ○ ——— | ○ ———
○ ——— | ○ ——— | ○ ——— | ○ ———

Vgl. Freytag's Darstellung der Arabischen Verskunst.
Bonn 1830 pg. 226 flgde.

(*) Vgl. *Gulistān* ed. Tebrizi. fol. v r. ed. Gladwin. pg. ۲۱
Rosenzweig Joseph und Suleicha. pg. 189 not. 14.

(**) Vgl. *Hist. Gasnevidarum* ed. Wilken pg. 50. *Hist.*
Seldschucidarum ed. Vullers pg. ۴۹ *Expedition de Ti-*
mour-i-lenk ed. Charmoy pg. 232. 241.

(***) Vgl. *Ibn Batuta* by Lee. pg. 140 *Nisami narrationes et*

«Folg' ohne Fuss dem Pfad, ohn' Aug die Schönheit
sieh,

«Hör' zungenlos die Mähr', und seinen Trunk
wie mundlos zieh!

«Nizami! welch' Geheimniss giebst aus deiner Brust?

«Dein Räthsel Niemand räth, die Zung' einzieh,
die Zung' einzieh!» (*)

«Früher als das Chamsch schrieb er in seiner Jugend den Roman Weiseh und Ramin, welche er dem Sultan Mahmud ben Muhammed ben Malekschah widmete. Einige sagen, als habe Nizami, der Aruszer, dasselbe verfasst. Richtiger ist es aber eine Schrift des grossen Scheichs Nizami, des Gendschers, weil der Geschichte zufolge Nizami der Aruszer zur Zeit des Malekschah lebte, und es keinem Zweifel unterliegt, dass der Roman Weiseh dem Sultan Mahmud gewidmet ist. Dieser aber steht der Zeit des Scheichs Nizami näher».

«Was den Sultan Mahmud anbelangt, so war er ein mächtiger Kaiser und ein sehr kluger Herrscher, welcher während

fabulae. pg. 9. v. 9. Select odes from the persian poet Hafiz by Iohn Nott. London 1787 pg. 16.

(*) Hier ist Text und Uebersetzung; daher vergleiche man noch B. v. Hammer's *Geschichte der schönen Redekünste Persiens*. Wien 1818 pg. 105. 106.

«der Regierung des Sultans Sendschar (*) acht Jahre hindurch
 «Irack und Adserbeidschan als Vicekönig (**) des Sultans ver-
 «waltete. Einmal empörte er sich gegen ihn. Der Sultan Sen-
 «dschar zog gegen ihn mit einer Armee, lieferte ihm auf der
 «Ebene Rey's ein Treffen und schlug ihn. Am andern Tage be-
 «gab sich Sendschar während der strengsten Mittagshitze mit
 «zwey oder drey Reitern in das Zelt des Sultans, und be-
 «grüßte auf der Stelle seinen Oheim. Der Sultan, von der Liebe
 «des Oheims zu ihm erfüllt, befahl, dem Sultan ein Zelt neben
 «seinem Zelte aufzuschlagen, und sandte dem Mahmud Gefro-
 «renes und Früchte, welche er früher selbst gekostet hatte. (***)
 «Am folgenden Tage übertrug er dem Mahmud von Neuem das
 «Sultanat Irack, und beehrte ihn mit einer diamantenen Krone,
 «und mit Gold durchwirkten Ehrengewanden. Er vertheilte auch
 «unter die Magnaten und Chefs Iracks, zum Beweise seiner
 «Anhänglichkeit und Achtung, gold- und silbergestickte Chala-
 «te. (****) Am dritten Tage, d. h. den 20 des Dschumada-ul-

(*) Oheim des Mahmud's, gebor. 479 (1086), gestorben in Meru 552 (1157), im 73-sten Jahre seines Alters.

(**) Vgl. Quatremère, *Histoire des Mamlouks* etc. Tom. I, 2. pg. 93 flgd. pg. 234.

(***) Um den Verdacht der Vergiftung zu entfernen.

(****) Vgl. Quatremère *Raschid - eldin* etc. T. I, pg. 217 not. 62.

«ewwel des Jahres 519 (1125), begab sich der Sultan nach
 «Irack und Mahmud reisete nach Ispahan ab. Der Sultan ver-
 «mählte dann mit ihm seine Tochter *Mehesti Chatun*, welche
 «er mit einem mit Diamanten geschmückten Hochzeitsbette an
 «ihn schon abschicken wollte, als diese Prinzessin zufällig bey
 «dieser Gelegenheit starb. Deswegen sandte er statt ihrer im
 «nächsten Jahre seine andere Tochter *Mah - Melik Chatun* mit
 «einem mit Diamanten geschmückten Hochzeitsbette, und Hausge-
 «räthe an den Sultan ab.»

«Der Tod des grossen Scheichs Nizami ereignete sich wäh-
 «rend der Regierung des Sultans Toghrul ben Arslan (*)
 «in dem bekannten Jahre 576 (1180). Sein Grabmal ist in
 «Gendschah. Damals hatte man sein Chamseh noch nicht ge-
 «sammelt, und jede Erzählung bestand einzeln für sich. Nur
 «erst nach dem Tode des Scheichs vereinigten die Gelehrten die-
 «se fünf Schriften in einem einzigen Bande, und ertheilten ihm
 «den Namen *Chamseh*.»

Schon längst hegte ich den Wunsch die von mir dem
 Heft-peiger dieses grossen Dichters entnommene, auf Russland
 sich beziehende und im Jahre 1832 unter dem Titel: Die
 Schöne vom Schlosse (**) herausgegebene Episode in einem

(*) — Regierte von dem Jahre 571 ($\frac{1175}{1176}$) bis 590 ($\frac{1193}{1194}$).

(**) — Vgl. u. a. *Dorpater Jahrbücher* 1833 Bd. I Hft. 3. pg.

andern Gewande, als es damals geschehen war, erscheinen zu lassen. Dieser mein Wunsch geht nun nach Verlaufe von zwölf Jahren in Erfüllung, um so mehr, da die grosse Kasanische Feuersbrunst vom 24-ten August 1842 die noch übrigen Exemplare der ersten Auflage zerstört hat. Ich habe seit dieser Zeit meinen Asiatischen Studien unablässig gehuldigt, aber während der Beschäftigung mit ihnen meine frühern Arbeiten nie aus den Augen verloren, so dass ich mir schmeicheln darf, eine neue Auflage als Zeuge derselben auftreten lassen zu können. Bey dieser habe ich zwar den frühern Titel verändert, weil er mir dem Inhalte nicht zu entsprechen schien, jedoch das Wort «nachgebildet» nicht gestrichen, weil es meine Arbeit in dieser Hinsicht mehr als irgend ein anderes anzudeuten vermag. Es erscheint daher hier neben dem nach acht der Kaiserlichen öffentlichen Bibliothek zu St. Petersburg, (*) und zwey eigen-

216. Телескопъ. Москва 1834 N° 21. *Blätter für literarische Unterhaltung*. Leipzig 1833. October N° 299 Nov. 1833 N° 328 u. s. w.

(*) und namentlich:

1. Hdschr. N° $\frac{48}{23}$ b., bezeichnet durch den Buchstaben A.
2. — — — $\frac{50}{28}$ b., — — — — — B.
3. — — — $\frac{49}{90}$ — — — — — C.
4. — — — $\frac{52}{27}$ — — — — — D.
5. — — — $\frac{53}{30}$ d., — — — — — E.
6. — — — $\frac{47}{28}$ a., — — — — — F.
7. — — — $\frac{55}{62}$ — — — — — G.
8. — — — $\frac{51}{63}$ — — — — — H.

thümlich mir (*) zugehörenden Handschriften kritisch geläuterten Texte die Deutsche Nachbildung, bey der ich mich eifrig beflissen habe, den Anforderungen meiner Leser Genüge zu leisten. Zu jenem, so wie zu dieser habe ich die nöthigen, sie erläuternden philologischen Erklärungen hinzugefügt, durch welche, wie ich hoffe, alle Schwierigkeiten gehoben seyn werden, welche dem Besitzer der ersten Auflage entgentreten mochten. Die in diesen Anmerkungen niedergelegten Beweisstellen habe ich grösstentheils nach gedruckten Werken angeführt, um jedem die Gelegenheit des Nachschlagens zu gewähren, zuweilen aber auch aus ungedruckten und unter diesen besonders aus dem noch unbekannten Persischen Dichter Chudschu Kermani (**) genommen. Mit den Geisteserzeugnissen dieses letztern werde ich die gelehrte Welt nächstens bekannt zu machen suchen, um so mehr, da auch die von Dewletschah uns über denselben mitgetheilte Biographie nur zu deutlich beweiset, dass er seine Schriften nicht gekannt, und folglich auch den Hrn. von Hammer irre geleitet hat. (***)

(*) bezeichnet durch die Buchstaben I. und K.

(**) Geboren den 20-sten Dsi-l-hedscheh des Jahres 679 ($\frac{1280}{1281}$), und gestorben im Jahre 742 ($\frac{1341}{1342}$), folglich in dem Lebensalter von 63 Jahren.

(***) Vgl. *Geschichte der schönen Redekünste Persiens.* pg. 248. 249.

Ich halte es nicht für nöthig, hier gegen die abgesagten Feinde aller dichterischen Erzeugnisse widerlegend aufzutreten, oder auf den Werth selbst dieser, Russland's frühen Beziehungen zu Asien andeutenden Episode aufmerksam zu machen, oder endlich noch in geschichtliche Forschungen über die in derselben angesetzten Zeitperiode einzugehen. Die erstern brechen über sich selbst den Stab, weil ohne Kenntniss dichterischer Erzeugnisse wahre Philologie nicht zu existiren vermag. Ob der Werth dieser in philologischer Hinsicht an und für sich schon schätzbaren Episode Zweifeln unterliegt, kann nur dann erst entschieden werden, wenn gründliche geschichtliche Forschungen den Schleyer gelüftet haben werden, welcher unter dem Scheine der Fabel so manche, oft wichtige Begebenheit einhüllt. Geschichtliche Forschungen gehören ferner nicht in die Herausgabe romantischer Dichtungen, welche nur als ein Document dem Historiker zur weitem genauern Prüfung vorgelegt werden.

Was das Heft - peiger und die in demselben abgehandelten Gegenstände anbetrifft, so ist das darüber zu wissen Nöthige in den Anmerkungen zu dieser Episode von mir ertheilt worden. Das Versmaass, dessen sich der Dichter in derselben bedient hat, ist das sogenannte الحفيف das Leichte, nach folgendem Hauptschema: (*)

(*) Freytag's *Darstellung der Arabischen Verskunst.* pg. 261 flgde.

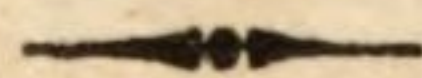
فاعلاتن مستفعِلن فاعلاتن

فاعلاتن مستفعِلن فاعلاتن

مفاعِلن مفاعِلن

—	و	—	—		—	—	و	—		—	و	—	—
—	و	—	—		—	—	و	—		—	و	—	—
					و	—	و	—		و	و	—	

Und so möge auch diese neue Auflage, welche ich hiemit dem unparteiischen Urtheile der gelehrten Welt übergebe, den warmen Antheil beurkunden, welchen die Förderung der Wissenschaften mit Flammenschrift mir in's Herz gegraben hat.
Schrieb's Kasan, den $\frac{3}{18}$ März 1844.



الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

أما بعد

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

und so nach auch diese neue Anlage, welche ich hienut
dem hiesigen Uebel der gelehrten Welt übergeben, den
warren Anteil bekunden, welchen die Förderung der Wis-
senschaften mit Flammenschrift mit ins Herz gesunken ist.
Schreibs Kassar, den 3. März 1844.

حکایت

دختر پادشاه روس

من نیازم ار تو نازاری

من نیازم ار تو نازاری

نشستن بهرام روز سه شنبه

در کنبد سرخ (۱) ❀

1. So lesen Codd. A. B. C. D. I; dagegen E. نشستن

بهرام روز سه شنبه در کنبد سرخ و افسانه گفتن دختر شاه سقلاب

F. رفتن بهرام روز سه شنبه بکنبد سرخ پیش دختر ملک اقلیم

جهرم G. نشستن بهرام روز سه شنبه در کنبد سرخ و افسانه

شنیدن دختر ملک سقلاب H. نشستن بهرام کور روز سه شنبه

در کنبد سرخ و حکایت کردن نسرین بوش دختر ملک سقلاب

K. نشستن بهرام کور روز سه شنبه در کنبد سرخ بادختر پادشاه

اقلیم جهرم

1. Der Persische Padschah Behramgur *) Sohn Iezdi-
dscherd's, auch Vararanes V genannt, aus der Dynastie der

*) Eigentlich: Behram, der wilde Esel, über welchen Beynamen
man mich vergleichen wolle in den Anm. zur: Historia الملوك والخلفاء

in compend. red. auctore Takieddino Mu-

hammede etc. Casani 1822 pg. 43. 44 und: Expeditio Russorum

Berdaam versus etc. Casani 1828 T. II, pg. 92 sqq. Unwahrschein-

Zusammenkunft Behram's (') am Dienstage in dem rothen Gemache.

Sassaniden, trat nach dem unglücklichen Todesfalle seines von dem Hufe eines wilden Pferdes getödteten Vaters im Jahre 421 nach Christi Geburt die Regierung an, und behauptete dieselbe bis zum Jahre 441 nach Ch. Geb. *). Obgleich seine Unterthanen wegen der von seinem Vater verübten Frevelthaten anfangs gegen ihn eingenommen waren, so wusste er sich doch durch seine Gerechtigkeitsliebe und Freygebigkeit die Liebe Aller bald zu erwerben, und lud, als Freund und Beförderer der Wissenschaften und schönen Künste, Gelehrte, Künstler und besonders Musiker aus Indien zu sich ein. Den Chakan von Turkestan, welcher mit einem grossen Heere in Persien einzufallen drohte, griff er mit 10,000 auserlesenen Streichern im Rücken an, besiegte und erlegte ihn mit eigener Hand. Da er aber schon zu Anfange dieses Krieges seinem Bruder Narsi die Regierung über-

lich ist, was wir in der: Geschichte der schönen Redekünste Persiens. Wien 1818 pg. 114 darüber lesen. Vielleicht hängt Gur mit Gurchan (Vgl. Vollständige Uebersicht der ältesten Türkischen, Tatarischen und Mogholischen Völkerstämme. Casan 1841 pg. 97 flgde.) zusammen.

*) Nach Raschid-ud din's جامع التواريخ regierte er 23 Jahre und 3 Monate.

روزی از روزهای دی ماهی

چون شب تیرمه (۲ بکوتاهی

(۲ Cod. C. تره E. تیره F. تیرمه K. تیرکان

geben hatte, und er nach Beendigung desselben noch keine Lust fühlte, dieselbe schon wieder zu übernehmen, so begab er sich auf eine Lustreise nach Indien, befreiete dieses Land von den Verwüstungen eines schrecklichen Elephanten durch Erlegung desselben, zwang die auswärtigen Feinde, welche Indien angegriffen hatten, zu einer schimpflichen Flucht, erhielt dafür die Hand der schönen Tochter des Indischen Fürsten, und kehrte mit Schätzen beladen in sein Reich zurück. Hier kam man ihm mit der Nachricht entgegen, dass Theodosius ein Heer unter der Anführung des Ardaburius, nach Armenien geschickt, und dass dieses schon Azazene angegriffen habe. Er sandte sofort den Narses mit 40,000 Mann gegen ihn, der anfangs mit abwechselndem Glücke fechtend, es sich sogar gefallen lassen musste, dass Procopius die Persischen so genannten Unsterblichen zurücktrieb, jedoch zuletzt bis nach Constantinopel vordrang, und dem um Frieden bittenden Kaiser zu einem augenblicklich zu erlegenden Tribute zwang. Narses zog auf dem Rückmarsche nach Iemen gegen die Schwarzen, eine Africanische Colonie, und gegen die am Kaspischen

An einem Tag , der aus des Dei-Mond's (²)
Tagen wich,
An Kürze wohl des Tir - Mond's (³) Nächten
glich;

Meere wohnenden Uzen. Behramgur brachte die übrige Zeit seines Lebens in Frieden zu, kam aber in einem Brunnen um, in den er zufälliger Weise auf der Jagd gefallen war. *) Er wird aber wegen seiner Macht oft als Muster aufgestellt, z. B.

شنیدم روزی از افسانه خوانی

بتاریخ این حکایت داستانی

که شاهی بود در پیشینه ایام

بملکت چون چم و شوکت چو بهرام

Vgl. Chudschu Kermani *Chamseh* Ms. Univ. Cösan. fol

11 verso.

*) Der kurz vorher erwähnte Raschid-ud-din sagt noch von ihm dass er die berühmte Mauer bey Derbend : میان بلاد خزر ودشت قبیچاق zwischen dem Lande der Chosaren und Deshti-Kiptschack und dem Lande Iran angelegt, Nuschirvan dieselbe aber nur vollendet habe. Vgl. *Des Peuples du Caucase* par M. d'Ohsson. Paris 1828 pg. 10 sqq.

از دگر روز هفته (۳ آن به بود (۴

ناف (۵ هفته مکرسه شنبه بود

(۳ G. E. Codd. رفته ۴) A. H. شاهرا در خور آمدوبه

(بهود H.) بود K. روزدیگر که رفت زان به بود D. نام

سریر افکند بر ایوان بهرام

چو چم بنهاد برکف جام زرفام

vgl. ebend. fol ۲۴ verso.

2. دی ماهی d. i. des Monats *December*. Dieser Monat war schon seit der von Dschemschid getroffenen und von Dschelal-ud-din erneuerten Anordnung, so wie die übrigen nach andern, nach dem Namen des Engels دی benannt, welcher allen in demselben unternommenen Geschäften vorstand. Besonders ist dieser Monat merkwürdig wegen des am 11 Tage desselben gefeierten Festes, während welches die Könige und ihre Hofleute, ausser den überall schon angeordneten Holzstössen, trockene an die Schwänze mehrerer wilden Thiere, und die Füße verschiedener Vögel angebundene Reiser anzündeten. ihnen dann die Freyheit ertheilten und die Veranlassung zu Feuer und Brand auf

Der besser als ein jeder in der Woche war,
 Der Woche Nabel, ⁽⁴⁾ ja zugleich der Dien-
 stag war;

Bergen, in Wäldern und selbst in der Luft gaben. Dies bezog sich auf den Eintritt der Sonne in das Zeichen des Steinbocks, wann die Tage zuzunehmen anfangen, und auf das Vergnügen welches man besonders bey dem Anblicke des Feuers, des kostbarsten Elements während dieser unangenehmen Iahrszeit fühlte. Vgl. *Chardin Voyage ed. Langlés. Paris 1811. T. II, pg. 259.* Wahl's *Neue arabische Anthologie. Leipzig 1791 pg. 51 flgde.*

3. ^{تیرمه} Der Monat *Tir*, unser *Iunius*, nach dem Systeme der alten Perser, das zur Zeit Behramgur's, in welche sich unser Dichter versetzt, gang und gäbe war. Der Engel *Tir*, nach dem der Monat *Iunius* benannt wurde, war dem Engel des Monats May, *Churdad*, unter dessen Obhut die Meere, alle Gewässer, die Bäume und die Fluren standen, untergeordnet. Seinem Schutze waren insbesondere die Heerden anvertraut. Am 26 dieses Monats feierte man ein unter dem Namen *Abryzgan* bekanntes Fest, während welches das Volk ein besonderes Vergnügen daran fand, sich gegenseitig mit Wasser zu besprengen. Es versteht sich von selbst, dass die Angesehenen und Reichern zu diesem Gebrauche statt des reinen, gemeinen, sich wohlrie-

روز ۶) بهرام ورنك ۷) بهرامی
 شاه باهر ۸) دو کرده هم نامی

(۶) A. روزی (۷) G. ورنکی (۸) A. دبه H. ونه هر (sic)

chenden Wassers, wie z. B. des Rosenwassers u. s. w. bedienten. Aber es knüpfte die Tradition noch eine besondere Feier an diesen Tag, der zufolge ein Friede von Seiten des Königs Menutschehr, Enkel des Feriduns, mit dem Turkomanen Afra-siab geschlossen, und als Gränze ihrer respectiven Reiche der Fluss Amu-derja oder Dschihun bestimmt worden war. Man vergleiche hierüber, so wie über die verschiedenen ältern bey den Persern gebräuchlichen Monatsbestimmungen besonders *Voyage du chevalier Chardin en Perse etc. ed. par L Langlès Paris 1811. Tom. II, pg. 255 flgde.* Der Cod. K. liest تیرمه statt تیرکان, welche Leseart sich wie der Theil zum Ganzen verhält, indem تیرکان der mit Vullers (vgl. *Fragmente über die Religion des Zoroasters etc. von Dr. Ioh. Aug. Vullers. Bonn 1831 pg. 22. 24 cl.* *Die heilige Sage und das gesammte Religionssystem der alten Baktrer, Meder und Perser oder des Zendvolks von I. G. Rhode. Frankfurt a. M. 1820 pg. 354*) auf den 26^{ten}, nicht aber mit Langlès auf den 30^{ten}, oder mit Meninsky auf den 13^{ten} dieses Monats anzusetzende Festtag selbst heisst. Der

An Behram's Tage (‘), der die Farbe Behram's
trug,
Warf sich der Schah, dess' Ruhm hier zwie-
fach Wurzeln schlug (‘),

Dichter scheint mir jedoch den Festtag nicht namentlich andeu-
ten zu wollen.

4. Der Dichter schildert hier den *Dienstag*, den dritten Tag in der Woche, wenn man vom Sonnabend an rechnet, aber diesen ausschliesst, als den Nabel des Wochenkörpers. In demselben Sinne nennen Osmanische Geschichtschreiber den dritten der sieben Hügel Constantinopels den *Nabel der Hauptstadt* und Griechische Schriftsteller den Elboruz den *Nabel der Erde*, und Delphi den *Nabel der Welt*. Vgl. Fr. Creuzer *Symbolik und Mythologie der alten Völker*. Leipzig. 1819. Th. I pg. 693. *Geschichte des Osmanischen Reichs* von I. von Hammer. T. II, pg. 370. 628. Aeschyl. *Eumen.* 40. Pausan. 10, 16 cl. *Fundgruben des Orients*. T. II, pg. 47. 48. *The Asiatic Journal*. London. May 1830. Vol. II pg. 57. Eben so heisst der höchste Gipfel des Himalaja (Schneegebirges) oder des Imaus bey den Griechen der *Nabel*. Vgl. *Das alte Indien mit besonderer Rücksicht auf Aegypten dargestellt* von P. v. Bohlen. Königsberg 1830. Th. I, pg. 12. not. 17. Denn die Mitte ward

سرخ در (۹) سرخ زیوری بر (۱۰) ساخت

صبحکه (۱۱) سوی سرخ (۱۲) کنبد تاخت (۱۳)

(۹) B. بر (۱۰) D. H. K. در (۱۱) E. K. صبحدم (۱۲) A. زرد K. رح

(۱۳) K. کشید بتاخت

von den, nach ihren körperlichen Formen sowohl, als nach der geistigen Ausbildung, die sie von aussen her erhalten, oder im Laufe der Zeit sich selbst gegeben, verschiedensten Völkern der Erde für etwas Vorzügliches, für etwas Heiliges gehalten. Den Mittel-oder den Nabelpunct des Landes erkohr sich daher die Gottheit, wenn sie sich hienieden herablassen wollte, um der Menschheit die Geheimnisse des Ienseits zu verkünden, und um die Verirrten auf die Bahn des Rechts zurückzuführen. Delphi, Ierusalem, Mekkah und Kapilapura sind solche Centralpuncte des Erdenrundes. Vgl. *Wiener Jahrbücher der Literatur*, 1840 Bd. 89. Jan. pg. 207. Nicht anders wird der Ararat die *Weltmitte* oder *Landesmitte* (Vgl. *Dorpater Jahrbücher*. 1835 N° 5 pg 397 not. 10) und Ispahan die *Mitte der Welt* (نصف الجهان) genannt. Vgl. Morier *Second Voyage en Perse*. I pg. 291. III, pg. 56 not. 2. cll. *Relation de Douri Efendi*. Paris 1810. pg. 28.

۵. روز بهرام Unter diesem Behram ist der Planet Mars zu verstehen, dem der Dienstag geweiht war. Derselbe heisst

Aus Liebe zu dem Roth (⁷) in rothes Festge-
wand,
Und eilte früh hin in's Gemach (⁸), das roth
genannt (⁹),

entweder so, oder القسيس, oder النحاس الاصغر (das kleinste Un-
glück), oder مریح (der Aufrührerische), oder, seines blutdürstigen
Sinnes wegen, ترک فلک (der Türke des Himmels). Er ist der
Gott des Eisens, der rothen Farbe (des Peroxyd des Eisens),
des Krieges, der Löwen, Tiger, Hyänen, der Türken und jeder
schrecklichen Sache, und thront im 5^{ten} Himmel. Unter seinem
Schutze stehen Vögel von rother Farbe und der Kibitz (الهدد),
welcher einer der schlechtesten Vorbedeutungen im Oriente ist.
Vgl. El-Masudi's *Historical Encyclopædia entitled: Meadows
of Gold and Mines of Gems*, transl. by Aloys Sprenger. Lon-
don 1841. Vol. I pg. 224 sq. So finden wir ihn aufgeführt un-
ter dem Namen Behram:

واثر مرغ پران زدندی بتیر

بلرزیدی از بیم بهرام وتیر

Vgl. Charmoy Expedition de Timour-i-lenk etc. pg. 216 cl.
pg. 326

بانوی سرخ (۱۴) روی سقلابی (۱۵)
 آن برنك (۱۶) آتشی (۱۷) بلطفی (۱۸) آبی

(۱۴) K. دید (۱۵) G. وسقلابی (۱۶) F. برنك (۱۷) A. C. D. E. آتشی

(۱۸) A. C. F. وبلطفی D. وپرخ H. ولطفی

چو زد بر چرخ پنجم اشهبش کام

گرفت از نعل پوشش بهره بهرام

Vgl. *Ioseph und Suleicha* von V. v. Rosenzweig. pg. 9. 189. In Behram verehrte man wahrscheinlich das Princip der Wärme und die Quelle des Ueberflusses, und deswegen erscheint er in allen Gestalten, weil alles durch das Princip der Wärme lebt und besteht, Rhode. Die heilige Sage. pg. 342 flgde.

6. Eigentlich: der Schah, dessen Name mit dem einen sowohl als mit dem andern gleichbedeutend war.

7. Die weisse und die rothe Farbe ist den Orientalen die Farbe der Freude und des Ruhms. Vgl. *Ioseph und Suleicha* von V. v. Rosenzweig. pg. 6. 187.

8. Ueber كنبك *Gemach* vergleiche man meine in der Kasanischen Societät für die Verbreitung der Russischen Literatur

**Zur rothen Antlitzs Slavischen Gebieterinn ⁽¹⁰⁾
Die feuerfarben roth und hehr an Biedersinn.**

vorgelesene Abhandlung, unter dem Titel: Изъясненіе нѣко-
торыхъ словъ перешедшихъ изъ Восточныхъ языковъ въ
Россійскій. Казань 1828 pg. 19 flgde.

9. Das *Heft peiger* (هفت پیکر), oder: *Die sieben Schön-
heiten* Nisami-ud-dins enthält die Geschichte Behramgur's, wel-
cher sieben Erzählungen von sieben schönen Prinzessinnen auf
eine angenehme Art eingewebt sind. Folgendes war hiezu die
Veranlassung. Behramgur hatte nemlich in dem von dem be-
rühmten Baumeister Senamar für ihn, als Kronprinzen, auf
Befehl seines Vaters Iezdidscherd erbaueten, prächtigen Pallaste,
Chawernack, sich ein verschlossenes Cabinet öffnen lassen, wo-
rin er die Bilder sieben weltberühmter Schönheiten fand, nem-
lich:

دختر رای هندی فورک نام

پیکری خوبتر زماه تمام

دخت خاقان بنام نعماناز

فتنه لعبتان چین و طراز

به پرستاریش (۱۹) میان (۲۰) در بست (۲۱)
خوش بود ماه (۲۲) آفتاب پرست (۲۳)

(۱۹) D. E. K. پرستاریش (۲۰) G. کمر (۲۱) K. بر بست (۲۲) K.
Diese beyden Hemistichien fehlen im Cod. A. خوش آناه (۲۳)
in Codd. C. G. folgen sie den beyden nächsten.

دخت خوارزم شاه نازپری

کس خرامان بسان کبک دری

دخت سقلاب شاه نسرین نوش (۱)

ترک چینی طراز رومی پوش

دختر شاه مغرب ارزبتون (*)

آفتابی چو ماه روز افزون

دختر قیصر همایون رای

هم همایون وهم بنام های

نسرین کوش und نسرین نوس : Nach andern Handschriften *)

ارزبتون : Nach andern Handschriften **)

Sie schürzte sich zu seinem Dienst den Gür-
 tel um,
 Schön war des Mondes Dienst der Sonne
 d'rum! (11)

دخت کسری ز نسل کیکاوس

درستی نام و خوب چون طاوس

Des Indschen Rajah's Tochter, *Fur'k* genannt,
 Für schöner als der Vollmond anerkannt;
 Des Chakans Tochter, Namens *Namanas* *),
 Der Puppen Zwist **) in Dschin so wie Teras;
 Charizmens Tochter, *Nazperi* ***), gepflegt,
 Die wie ein Rebhuhn ****) vornehm sich bewegt;

*) Nach v. Hammer: *Nimetnas*.

**) Siehe weiter unten.

***) Nach demselben: *Nasgeri*.

****) Vgl. Ioseph und Suleicha von V. v. Rosenzweig. pg. 59 Anm. 9;
 pg. 66; pg. 207 Anm. 9. Chudschu Kermani a. a. O. fol. 19
 verso. So auch die Letten nach I. G. Kohl Die deutsch-russi-
 schen Ostseeprovinzen. Dresden 1841. Th. II, pg. 150. Die
 Araber setzen statt des Rebhuhns den einer Taube ähnlichen Vogel
 Katha (قطا). Vgl. A. Th. Hartmann Medschnun und Leila.
 Amsterdam 1808 Bd. I, pg. 56; II, pg. 178; die Perser auch zu-

یش او (۲۴) در دوید و خدمت کرد

باستین (۲۵) رفت از رخانش (۲۶) کرد (۲۷)

H. K. ۲۷) از رخانش C. ۲۶) زاستین A. C. G. ۲۵) شاه G. (۲۴

Diese beyden Hemistichien fehlen gänzlich in Codd. B. D. E. F.

Des Slavschen Schahes Tochter *Nesrinnusch* *) ۴

In Sinisch-Griechischem Gewänder-Tusch **);

Des Mauren Schahes Tochter *Arzitun* ***),

An deren Sonnenlicht die Tage ruhn;

Des Griechschen Kaisers Tochter Majestät, 6

Die Hoheit schon als *Humai* ****) verräth;

weilen den Fasan. Rousseau *Flowers of the Persian Literature* pg. 139. 191. Expedition de Timour-i-lenk. pg. 234. 235.

*) Nach v. Hammer: *Nesrimbus*

**) Eig. eine mit Chinesischen Broderieen und Griechischen Gewändern geschmückte Türkin. Uebrigens vgl. Ioseph und Suleicha pg. 28. 107.

***) Nach v. Hammer: *Iriun*.

****) Vgl. *Fundgruben des Orients*. Bd. III, pg. 47. *Geschichte des Osmanischen Reichs*. Pesth 1827. Bd. I, pg. 573 Ioseph und Suleicha von V. v. Rosenzweig. pg. 9.

Sie eilte hin und her, zum Dienste aufgelegt,
Und seiner Wangen Staub mit ihrem Aermel
fegt! (12)

Des Chosru's Tochter aus dem Stamm Keikaus, 7.
Durusti *), schön gleich wie die Pracht des Pfau's **)!

Er verliebte sich zwar in alle sieben zugleich, konnte aber noch nicht an die Verbindung mit ihnen denken, weil ihm manche Unbilden den Thron und manche Feinde das Reich streitig machten. Nachdem er jedoch durch seine Tapferkeit die Kriege beygelegt, sich Ruhe verschafft, und den Gipfel seines Glücks erstiegen hatte, sandte er an die Väter aller sieben von ihm früher in dem geheimen Cabinet gesehenen und bewunderten Prinzessinnen Gesandte auf Werbung aus, und erhielt

*) Nach v. Hammer: *Durusch*.

**) Eben so kommt dieser Ausdruck von einem schönen Mädchen im Saadi vor, welches ein Fürst einem Mönche zugesellte:

ازین مہارہء عابد فریبی

ملایک صورتی طاءوس زیبی

Vgl. *Gülistan* ed. F. Gladwin. pg. 8.) und entspricht vielleicht dem *γυνή πυγοπόλος* Hesiod's. Op. 373.

شب چو منجق بر کشید بلند
 طاق (۲۸) خورشید را درید بر ند (۲۹)

(۲۸) A. D. G. H. K. طاس (۲۹) A. خورشید را برید بر ند B.
 خورشید بر درید بر ند F. C. خورشید را در اندر بند G. خورشید را
 برید بر ند

die Hand aller sieben, mit vielen Geschenken begleitet. «An
 «einem sehr prächtig beschriebenen Winterfeste», sagt v. Ham-
 mer *), «trug sich ein berühmter Baumeister, Nahmens Schi-
 «da an, einen Pallast für die sieben Prinzessinnen zu bauen
 «mit sieben Domen, eingerichtet nach Erforderniss der sie-
 «ben Planeten, für die sieben Tage der Woche, mit sieben-
 «ley Farben drappirt, und siebenley Edelsteinen ausgeschmückt.
 «Das Anerbiethen ward angenommen, und Schida baute diesen
 «Pallast der sette camerelle. Als er fertig war, gieng Behram
 «Sonnabends Abends in den schwarzen, dem Saturnus geweih-
 «ten, von der indischen Prinzessin bewohnten Pallast; Sonntags
 «in den gelben, der Sonne gewidmeten, wo die maurische
 «Prinzessin sich aufhielt; Montags in den grünen des Mondes,
 «für die tatarische Prinzessin bestimmt; Dienstags in den rothen

*) Gesch. der schönen Redekünste Persiens. pg. 115.

Als schon die Nacht die breite Fahne aufgesteckt (¹³)

Der Sonne hohen Dom mit ihrem Schleier deckt,

«des Mars, welcher der *Slavinn* gehörte; Mittwochs in den blauen
«des Merkur, dem Aufenthalte der Prinzessin aus Chorasan;
«Donnerstags in den sandelfarbigen des Iupiters, der für die
«sinesische Prinzessin eingerichtet war; *Freitags* in den weissen
«der Venus, dem Wohnsitze der *Griechinn*. Behram hatte die
«Aufmercksamkeit, sich jeden Tag in die angezeigte Lieblings-
«farbe der genannten Schönheiten zu kleiden, deren jede, um
«ihn zu unterhalten, ihn mit einer Erzählung bewirthete, und
«zu Ende derselben mit dem Lobe ihrer Farbe schloss»

10. Das rothe Antlitz der *Slavinn* gehört als ein Hauptzug mit zu dem ganzen dichterischen Gemälde, und passt vortrefflich zu der Schilderung, die auch Orientalen uns von den Slaven und ältern Russen, in Hinsicht ihrer röthlichen Gesichtsfarbe hinterlassen haben. Sie hebt Nisami in der: *Expositio Russorum Berdaam versus* etc. Tom. I pg. ۳۷ vorzüglich hervor, wenn er sagt:

زدیگر طرف سرخ رویان روس

فروزنده چون قبله گاه مجوس

شاه از ان سرخ سيب (۳۰) شهد (۳۱) آميز

خواست افسانهء نشاط انکيز

(۳. K. لعل (۳۱) G. رنگ

Auf jener Seite stand der Russen roth Gesicht,

Gleich wie des Magers Flamm in seiner Kiblah licht!

Ich habe mich in den Anmerkungen zum dritten Theile über diese Stelle ausführlicher verbreitet. Vgl. Tom. III pg. 13 flgde.

11. Die Slavinn wird hier als Ideal der Schönheit mit dem Monde und Behram mit der Sonne verglichen. Solche Vergleichen kommen in Asiatischen Schriftstellern sehr oft vor. Lumsden (*A Grammar of the persian language etc.* Calcutta 1810 Tom. II. pg. 495. 497.) voraussetzend, es möchte sich mancher des Orientalismus unkundige Leser, welcher die Metapher des Vollmonds von der Geliebten gebraucht läse, einbilden, dass man sich dieselbe auch wirklich als ein Weib mit einem breiten und runden Gesichte, gleich einem mathematischen Zirkel, zu denken habe, lässt, um dies zu widerlegen, den Perser mit diesem Ausdrucke die Idee verbinden, welche in den folgenden Worten Pope's liegt:

**Erbat von diesem rothen Honigapfel ⁽¹⁴⁾ gleich
Der Schah ein Märchen sich , an heit'rer
Laune reich.**

So when the Sun's broad beams have tired the sight,

All mild ascends the Moon's more sober light ;

Serene in virgin modesty she shines

While unobserved the glaring orb declines.

Allein das ist, meiner Meinung nach zu weit gegangen, weil der Perser gewiss nicht auf solche Feinheiten Ansprüche macht, sondern auf die den Sinnen huldigende Fülle und Corpulenz mehr, als auf das geistige Seyn des geliebten Gegenstandes Rücksicht nehmend , es in eben der Bedeutung , wie der Deutsche sein Vollmondsgesicht von einem jungen, vollen , blühenden Gesichte gebraucht, in welchem gewöhnlich schöne Jungfrauen erscheinen, welche sich ihre volle Unschuld erhalten haben. Dies beweisen schon die Worte Mewlana Dschami's:

زايخا همچومه ميکاست سالی

پس از سالی که شد بدرش هلالی

Suleicha nahm nun gleich dem Monde ab :

Ein Jahr—ihr Vollmond schwand zum Neumond hin.

نازنین سر نتافت از رایش در فشاند از عقیق در پایش

Vgl. *Ioseph und Suleicha* etc. pg. 37. Eben so finden wir es im *Mirchawend*: وجميع امراء ونوینان که بموجب فرمان حضرت صاحبقران بتاخت ولایات یاغی رفته بودند باغنایم نامحصور و اموال موفور و دختران ماه پیکر و پسران خورشید منظر واسپان راهوران و اشتران باربردار باوردوی همایون معاودت کردند وچندان برده پری رخسار از ذکور وانات در معسکر خجسته نشان مجتمع شد که از برای حضرت صاحبقران پنجهزار نفر بر کزیدند Vgl. *Charmoy Expedit. de Timour-i-lenk* etc. pg. 315. 316 cl. ib. pg. 234. 268. *Ioseph und Suleicha* etc. pg. 21. 24. 25. 35. 45. 68. 69. 70. 72. 73. 74 *Reinaud Monumens arabes* etc. Tom. II, pg. 381. F. Erdmann *De Expeditione Russorum Berdaam versus* etc. Tom. II pg. 144 flgde. *Nouveau Journal Asiatique*. 1835 Janvier pg. 70. 71. F. Wilken *Chrestom. Persica* pg. 62. 63. *Jahrbücher der Literatur*. Wien 1831. Bd. 53 pg. 30 etc. *Journal Asiatique*. Janvier 1842 pg. 98.

12. Aehnliche bildliche Redensarten finden sich öfters auf verschiedene Gegenstände von den Persischen Dichtern angewandt. So lesen wir z. B. im *Mewlana Dschami*:

**Gebot Erfüllung dieses Wunsch's ihr Zärtlichkeit,
Zu Füßen ihm aus dem Rubin sie Perlen
streut. (16)**

فسون خواندی بسی و افسانه گفتی

غبار خاطرش ز افسانه رفتی

Sie kürzt nebstbey mit Märchen ihm die Zeit,

Und fegt dadurch den Staub ihm vom Gemüth.

Ioseph und Suleicha etc. pg. 84.

بمزگان از ره او خار چیند

بچشم از پای او آزار چیند

Den Staub, die Dornen auf der Freundin Bahn

Fegt seine Wimper, fegt sein Auge rein.

Ibid. pg. 85. Dem ählich im Chudschu Kermani:

پری روبان بی خوردن نشستند

باشک مشک کرد از دل شستند

شده نصفی هلال و بادیه خورشید

بتان ضحاک و مجلس نرم جمشید

Vgl. a. a. O. fol. ۲۰ recto.

کای ۳۲) فلک آستان درکه تو

قرص خورشید (۳۳ ماه (۳۴ خرکه تو

(۳۲ D. کی G. کا ۳۳) A. E. برترارمهر H. برتو از مهر G. قصر
خورشید ۳۴) A. D. H. K. و ماه

Ueber andere mit dem Worte استین gebildete Ausdrücke
vgl. *Expedition de Timour-i-lenk*. pg. 307. *Historia Seldschuki-*
darum ed. Vullers pg. ۸ *Nisami Narrationes et fabulae*. pg.
29 etc.

13. So im Chudschu Kermani:

شبی دریک نفس چون صبح پر نور

زایوان زد بر کلشن حور

a. a. O. fol. ۲۴ verso.

Ein diesem ähnliches, jedoch im entgegengesetzten Sinne
von dem Aufgange der Sonne gebrauchtes Bild finden wir im
Chawend-emir, welcher seine Beschreibung der dem Tukta-
misch vom Timur-i-lenk gelieferten Schlacht bey Kandurtscha
so beginnt: صباح روز استفتاح که لوای کشور کشای آفتاب از

«Des Himmels Sphäre ist die Schwelle deines
Throns, »

«Und Sonnenscheibe ist der Mond des Pavil-
lons. » ⁽¹⁸⁾

افق فتح و فیروزی طالع گردید و منادی عنایت مفتاح الابواب ندای
فرح افزای ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح بکوش هوش امیر

Vgl. *Expedition de Timour-i-lenk* pg. 340 cll.
ibid. pg. 302. Saadi sagt dagegen:

قرص خورشید در سیاهی رفت
یونس اندر دهان ماهی رفت

Vgl. *Gülistan* ed. Tebrizi pg. v verso, und Chudschu
Kermani:

شہ چین بشام آمد از نیروز

بمغرب فرو رفت کیتی فروز

بیفکند خورشید زرین کلاه

بپوشید کیتی قبای سیاه

Vgl. a. a. O. fol. ۳۲ verso.

برتر از هر کهر (۳۵) که بتوان (۳۶) سفت

بهتر از هر سخن که بتوان (۳۷) گفت

(۳۵) D. دری (۳۶) D. نتوان (۳۷) D. توان G. نتوان

14. Das Wort سيب verleiht dem ganzen Bilde eine besondere Anmuth, dem zufolge hier die Slavinn wegen ihrer rothen Wangen mit einem rothen Apfel, aber nicht bloss mit einem Apfel, sondern wegen des Honigseim's, der von ihren Lippen fliesst, mit einem süssen Honigapfel verglichen wird. Vgl. *Gulistan* ed. F. Gladwin pg. ۳۰ *Ioseph und Suleicha* pg. 30. 31.

15. d. h. als Zeichen ihrer Ergebenheit legte sie zu den Füßen ihres Gebieters die über ihre rothen Lippen gleich Perlen hervorquillenden holden Worte. Denn unter در werden hier Worte verstanden, wie:

دهانش بود از در حقهء پر

Ein Kistchen voll von Perlen war sein Mund.

Vgl. *Ioseph und Suleicha* pg. 7.

فشاند از لعل لب بر مشتری در

Sein Mund streut Perlen auf des Käufers Haupt.

Ibid pg. 9.

« Als alle Perlen , die durchbohrt , erhab'ner
bist » (17)

« Und besser du, als aller Wortgepränge List. »

شد از لب همچو چشم خود کهر بار

Giesst er aus Mund und Aug' der Perlen viel.

Ibid. pg. 95.

دو چشمش در هم و دل نیز در هم

ز چشمش رفته دریا و کهر هم

vgl. Chudschu Kermani *خمسه* Ms. Univ. Casan. fol. ۸ verso.

und unter عقیق der rothe Rubinenmund. Vgl. *Ibid. pg. 30.*

F. Erdmann *Curarum exegetico - criticarum in Ieremiæ Threnos specimen. Rostochii 1818 pg. 44 De Expeditione Russorum Berdaam versus. T. II, pg. 231 flgde.*

16. So heisst es vom Muhammed, dem Propheten, im Mew-lana Dschami:

بیلا سایه بان چتر سحابش

چون زرین قبه بر چتر افتابش

Das Wolkenzelt ist sein beschattend Dach,

Und als ein Golddom schwebt die Sonn' ihm nach.

Vgl. *Ioseph und Suleicha pg. 7. und. von der Suleicha:*

کس بگردت رسید نتواند
کور (۳۸) باد آنکه (۳۹) دید نتواند

(۳۸) H. مرد (sic) (۳۹) E. F. G. K. انگ

مرصع سقف او چون چتر جمشید
زر افشان قبه اش چون کوی خورشید

*Dschemschidens Zelte gleicht ihr Gemmendach,
Der Sonnenscheibe gleicht ihr gold'ner Dom.*

Ibid. pg. 49 und von dem Schlosswächter:

زکنکر دار کاخ شهرباری
چو عارس دید شکل کوکناری

*Des Königsschlusses hohes Kuppeldach
Erschien als Mohnkopf vor des Wächters Aug.*

Ibid. pg. 29.

17. Hier sind unter den durchbohrten Perlen nicht Thränen, in welchem Sinne es auch genommen wird (*ibid.* pg. 44. 78) und im Chudschu Kermani:

«In's Inn're deines Schloss's sich keiner je
getraut,»

«Geblendet sey, wer deine Grösse nicht er-
schaut!» (17^b)

چو پیدا کشت شاه آتش انکیز

چو ابراز دیده کریان کهر ریز

vgl. l. l. fol. ۱۲ verso.

sondern Worte zu verstehen, wie z. B.

ولی چون کوهر اسرار سفتی

نشان زان منبع انوار کفتی

Doch nun du Perlen tiefen Sinns durchbohrt,

Des Lichtquells reine Spuren mir erklärt.

Ibid. pg. 82.

نیازم کوهر شکر تو سفتن

سر موی ز احسان تو کفتن

Wie bohr' ich Perlen meiner Dankesschuld?

Wie rühm' ich nur ein Härchen deiner Huld?

Ibidem l. l.

غزل کفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ

که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریارا

چون دعای چنین (۴۰) بیایان (۴۱) برد

لعل کانرا (۴۲) بکان لعل (۴۳) سپرد (۴۴)

(۴. I. چنین ۱۴) A. به پایان I. بیایان ۲۲) A. H. K. گانی ۳۳)

Diese beyden letzten Hemistichien fehlen in dem H. بلعل کان ۴۴) einzigen G.

Vgl. *Select Odes from the Persian Poet Hafez, translated etc. by John Nott. London 1787 pg. 90.*

جوابم دادکین در سفتنی نیست

چو کویم کین حکایت گفتنی نیست

Vgl. Ms. Univ. Cæs. Casan. fol. v recto. *خمسه خوجو کرمانی*

بهر نوعی که می بایست گفتن

بهر درّی که می شایست سفتن

vgl. ebendas. fol. ۱۰ recto. fol. ۱۱ recto.

یکایک حال خود باشه گفتند

بالماس زبان کوهر بسفتند

vgl. ebend. fol ۱۳ verso.

Da sie auf diese Art den Glückwunsch ange-
bracht,
Trug sie des Schachts Rubin in der Rubinen
Schacht! ⁽¹⁸⁾

درو نكرفت هر رمزی كه گفتم
بدريا ريخت هر دري كه سفتم

vgl. ebend. fol. ۱۴ recto.

سفال آمد هر آن كوهر كه سفتم
ترانه بود هر قولى كه گفتم

vgl. ebend. und. fol. ۱۰ recto.

17^b. Hiemit kann man die Worte Saadi's verbinden:

كرنه بيند بروز شب پر چشم
چشمهء افتاب را چه كناه
راست خواهى هزار چشم چنان
كور بهتر كه افتاب سپاه

vgl. *Gülistan ed. Tebrizi* pg. ۸ verso.

18. In der wörtlichen Uebersetzung: *Trug sie des Schachts Rubin in der Rubinen Schacht* liegt aber ohne Bild folgender schlichter Sinn: öffnete sie ihren Mund (der wegen der rothen Lippen einem aus dem Schachte genommenen Rubine gleicht)

zu folgenden trefflichen Worten (die im hohen Einklange des Ganzen sich wie eben so viele in einem Schachte an einander gereihte Rubine verhalten). Dem ähnlich z. B.

نهان می داشت رازش در دل تنک

چو کان لعل لعل اندر دل سنک

Im Herzen birgt sie ihr Geheimniss nun—

So birgt im tiefen Schacht sich der Rubin.

Vgl. *Ioseph und Suleicha* pg. 32.

رخ او مطلع صبح صباحت

لب او کوهر کان ملاحت

Denn seine Wange ist der Anmuth Ost,

Sein Mund des Schönheitsschachtes Edelstein.

Ibid. pg 77.

زلعش رفته آب می فروشان

زچشمش رفته خواب باده نوشان

vgl. *Chudschu Kermani* l. l. fol. v recto.

سرزلفش بدلداری دراید

لب لعش بدر باری دراید

vgl. *ib.* fol. v verso.

ERZÄHLUNG VON DEN TÖCHTERN DES RUSSISCHEN
مسیحی و ملشعل بنفء تیلاد

Es war sprach sie in Russlands weitem
سی تیلاد ملشعل بنفء تیلاد

**Die Sonne hat das Gold erst aus dem Schacht gebracht,
Eh' es gebracht wird in den Schacht !**

Rückert.

تیلاد II. تیلاد G. و ملشعل بنفء تیلاد II. (I)
ملشعل بنفء تیلاد K. تیلاد ملشعل بنفء تیلاد
تیلاد G. و ملشعل بنفء تیلاد (I) و ملشعل بنفء تیلاد (I)

10. Solche Metaphern sind bey den Persern sehr gebräuch-
lich. Scherzhaft beschreibet uns die schönen in der Schlacht
bey Kandutsch gelagerten genommenen Jünglinge und Jüngfrauen
so :

ملشعل بنفء تیلاد
An Schönheit Parle, an Reinheit Parle
ملشعل بنفء تیلاد
An Gestalt Edelt, an Gemüth Vollmond.

*)
حکایت دختر پادشاه روس

گفت کز جمله ولایت روس

بود شهری (۴۶) به نیکوی (۴۷) چو عروس

(*) F. افسانه گفتن دختر ملک اقلیم چهارم G. حکایت H. حکایت
دختر قلعه نشین و طلسم ساختن K. حکایت پادشاهی که دختر طلسم
انکیز داشت (۴۶) G. بود دختری (۴۷) F. بنیکوی G. نیکوی

19. Solche Metaphern sind bey den Persern sehr gebräuchlich. Scheref-ud-din beschreibt uns die schönen in der Schlacht bey Kandurtscha gefangen genommenen lünglinge und Iungfrauen so :

بخوبی پری و پیاکی کهر
به پیکر سروش و بچهره قمر

ERZÄHLUNG VON DER TOCHTER DES RUSSISCHEN
HERRSCHERS.

Es war , sprach sie , in Russlands weitem
Landsbereich
Dir eine Stadt, an äusserm Glanz lungfrauen
gleich.

روانرا بشمشاد پوینده رنج

خردارا بهرجان کوبنده کنج

بیالا بکردار آزاد سرو

برخ چون بهار وبرفتن تذرو

دهانشان بتنکی دل مستمند

سرزلفی در حلق جانها کمند

An Schönheit Peris , an Reinheit Perle

An Gestalt Engel , an Gesicht Vollmond.

پادشاهی درو عمارت ساز
دختری داشت پروریده بناز (۴۸)

Diese beyden Hemistichien fehlen im Cod. G. (۴۸)

Ihr Gang war für den Buxus beständiger Kummer,
Ihr Verstand für die Koralle ein Sprachschatz.
An schlanker Höhe der Ceder gleich,
An Wangen Frühling, an Gang Fasan,
Ihr Mund gleich der Bedrängten Herzen eng,
Ihr krauses Locken-Haar gleich Herzensschlingen.

Vgl. Expedition de Timour-i-lenk. pg. 234. 235. cll. ibid.
pg. 266

که روباه بازی چشم آهو
بغوزه چشم مستش عین آهو

vgl. Chudschu Kermani l. l. fol. ۱۰ recto.

A. Th. Hartmann *Medschnun und Leila*. Bd. II pg. 100
not. 36. Desselben *Aufklärungen über Asien*. Oldenburg
1807 Th. II pg. 496 flgde. I. v. Hammer *Geschichte der schönen
Redekünste Persiens* pg. 29. 32. *Expeditio Russorum Berdaam
versus*. Tom. II, pg. 152. etc.

Ein Padischah , dem sie den sichern Sitz
gewährt,
Hatt' eine Tochter , die , in Weichlichkeit
ernährt,

20. Der Mund schöner Jungfrauen wird *Zuckermund* genannt , z. B. im Mewlana Dschami:

لب شیرین بشکر زبیر بکشاد

Sie öffnete den Zuckermund Schirin's

vgl. *Ioseph und Suleicha*. pg. 17.

زایخا آن بلبهای شکر ناب

Da lag Suleicha mit dem Zuckermund.

Ibid. pg. 30.

شکر لب مطربان نکته پرداز

Tonkund'ge mit dem zarten Zuckermund.

Vgl. *ibid.* pg. 50 cl. pg. 1. 5. 24. 35. 38. 47. 97. 99.

122 Hafiz Oden in: Rousseau *Flowers of the persian Literature* pg. 162. 174

So auch Chudschu Kermani:

دلفریبی بغمزه جاد و بند
 کلرخی قامتش (۴۹) چو سرو بلند

(۴۹) K دامنش

چو دستم میدهد پایش بیوسم
 لب لعل شکر خایش بیوسم

a. a. O. fol. ۱۹ verso.

لبالب شد دهانش از می ناب
 وزان پس کرد غرم جام جلاب
 بیاد شکر شیرین دلbind
 چو شکر نوش کرد آن شربت قند

ebendas.

21. d. i. Venus, die schöne Lautenschlägerin, welche den Reigen der Gestirne anführt, und im dritten Himmel thront. Sie heisst *Mithra* und *Anahid* in den Zendschriften, und entspricht der *Mylitta* der Assyrier, der *Alitta* der Araber, der *Urania* und *Aphrodite* der Griechen. Als Planet zeigt sie sich als Morgenstern, um den Tag vorzubereiten, als Abendstern, um dem schnellen Hereinbrechen der Nacht zu wehren, weil

Durch zartes Augenspiel in jedes Herz sich
 schlich,
 An Wangen rosenroth, der hohen Ceder
 gleich; (¹⁹)

in dieser die Dews die Erde drücken. Sie ist der Schutzwächter der Welt, und heisst beym Kommen und Scheiden der Nacht: *Mittler der Erde*. Als Morgen und Abendthau ist sie auch Befruchter und Begrüner der dürren Wüsten, und hat Einfluss auf alle Zeugungen. Sie war nicht allein die Göttin der Liebe, sondern auch des Frühlings. Weil ihr die Nacht geweiht war, nennt man sie noch *Athor* (die dunkele). Der Grundbegriff, welchen die alten Perser mit ihr verbanden, war: Aufsicht über die Feruers bey ihrer Vereinigung mit den irdischen Körpern, und ihr Mittleramt bestand darin: die Einflüsse Ahrimans und der Finsterniss während seines Kampfes mit Ormuzd, oder dem Lichte zu vermitteln, d. h. sie unschädlich zu machen. Deswegen erscheint sie als Abend und Morgenstern in der Dämmerung, und vermittelt durch ihre Strahlen, da sie selbst Licht bleibt, jenen Mittelstand zwischen Licht und Finsterniss. Sie ward als Stern der Liebe, welche sich immer der Sonne, gleich einem Liebhaber, nahe hält, und gleich einer Coquette bald sich ihr nähert, bald auf eine kurze Zeit von ihr sich entfernt, zu allen Zeiten und bey allen Nationen immer als die Schönheit

رخ بخوبی ز ماه دلکش تر لب بشیرینی (۰) از شکر (۱) خوشتر

(۰) H. شیرینش (۱) C. سکر

des Himmels vorgestellt. Arabische Schriftsteller nennen sie *السعد الاصغر* (*das geringere Glück*), und schreiben ihrem Einflusse die Myrthen, und die Liebe zu. Ihr waren Messing, die grüne Farbe, Fische, Schlangen, Bienen, Weintrauben und Sperlinge geweiht. Auch hat sie, als *Repräsentantin der Himmelsmusik* das ehrenvolle Epithet چنگ (*Laute*) erhalten. Ohne die durch den Iupiter auf die Natur hervorgebrachten Wirkungen können jedoch die Einflüsse der Venus nicht bestehen. Vgl. Rhode *Die heilige Sage*. pg. 3. 264 flgde. Ioseph und Suleicha pg. 9. 189 *Expedition de Timour-i-lenk*. pg. 231 A. Sprenger *El-Masudi*. I, pg. 223. 224. Quatremère *Raschid-eldin* I, pg. 16.

22. مشتری (*Müschteri*) heisst bey den alten Parsen *Taschter* und *Tir*, und ist der Planet *Iupiter*. Sein besonderes Geschäft bestand bey ihnen in der Sorge für das zur Fruchtbarkeit der Erde und zum Leben überhaupt nöthige Wasser. Ihm war der vierte Monat, in dem der Mond in das Zeichen des Krebses

Die schöne Wange war als Mond herztö-
tender,

Die süsse Lippe war als Zucker lieblicher. (20)

trat, und in dem die Regenszeit in Iran einfiel, heilig. Bey den Alten hatte er mit dem Saturn überhaupt Einfluss auf Regen, trübe Luft, Wolken, Donner und Blitz. Sein Amt ist das eines Richters, der die ewigen Gesetze der Welt aufrecht erhält, und der sechste Himmel ist ihm als Aufenthalt angewiesen. Seiner erwähnt Chudschu Kermani in diesen Worten:

سلیمان باپری آمد بیزار

عطارد مشتری را شد خریدار

vgl. a. a. O. fol. ۴۲ recto.

Vgl. *Journal des Savans*. Mars 1829 pg. 175. *Ioseph und Suleicha* pg. 189 *Fundgruben des Orients I*, pg. 407 Rhode *die heilige Sage* pg. 257 flgde etc.

23. Vgl. *Gulistan* ed. F. Gladwin pg. 19 Rousseau *The Flowers of the Pers. Literature*. pg. 131 etc.

24. Mit engem, dünnen Zuckerrohr werden die Schönen

زهره (۰۲) دل (۰۳) زمشتری برده (۰۴)

شکری پیش شمع (۰۰) او مرده (۰۱)

(۰۲) G. زهرهءاش (۰۳) G. و دل (۰۴) I. بروه (۰۰) C. F. G. K.

شکر و شمع پیش A. B. D. I. شکری شمع پیش (۰۶) I. مروه

wegen ihrer feinen Taille und ihrer süßen Anmuth sehr oft verglichen. Statt aller führe ich hier nur eine Stelle aus dem Mew-lana Dschami an:

زده درج عقیقش خند بر در

ز شکر خند او مصر از شکر پر

ز بس شیرین که شکر خند او بود

دل نیشکر اندر بند او بود

چو شکر ربختی از لعل خندان

شکر انکشت بگرفتی بدندان

شکر بود از دهانش بادل تنک

نبات از رشک لعلش شیشه بر سنک

**Als Venus ⁽²¹⁾ hatt' das Herz von Iupiter ⁽²²⁾
entlehnt,
Durch ihrer Kerze Schmelz ⁽²³⁾ sie Zucker
ausgedehnt.**

چو در لطف از نباتش لب فره شد

نبات اندر دل شیشه کره شد

نبات ار چند دادی شیشه را دل

نمیشد بالب لعلش مقابل

«Ihr Onixkästchen höhnte Perlenglanz,

«Und goss, beym Lächeln, Zucker auf die Flur;

«Ihr Zuckerlächeln war so selten süß,

«Dass es selbst Zuckerrohr in Fesseln schlug;

«Floss, lächelnd, Zucker ihr aus dem Rubin,

«So ward darob der Zucker selbst erstaunt;

«Ihr Mund verengte stets des Zuckers Herz,

«Und neidvoll barst des Kandels Flasche ihm;

«Denn ihre Lippe schmeckte lieblicher,

«Und schimmelnd blieb er in der Flasche stehn;

«Der süsse Kandel war er noch so hart,

«Wich dennoch ihrer Lippe von Rubin.»

تنک شکر ز تنکی شکرش

تنکدل تر (۵۷) ز حلقه (۵۸) کمرش (۵۹)

(۵۷) G. تنکتر بند (۵۸) B. E. I. ز حقه (۵۹) B. I. کهرش D. قمرش

Vgl. *Ioseph und Suleicha* pg. 79. 80. cl. pg. 41. 48.

25. Ueber diesen Ausdruck, den wir auch in dem Deutschen: *Aerger, Verdruss verschlucken* wieder finden, habe ich mich ausführlicher verbreitet in meiner: *Expositio Russorum Berdaam versus*. T. II, pg. 219 flgde. Ich führe hier nur noch an, dass eben so: *کاخ خوردن* eine Ohrfeige verschlucken f. eine Ohrfeige bekommen (vgl. *Meninsky Lexicon* s. v. *کاخ*)
Wunden verschlucken z. B. *تیر خوردن* und *زخم خوردن*

خورم هر لحظه بی کل زخم خاری

دلم چون لاله در خونست باری

vgl. *Chudschu Kermani* fol. ۱۷ verso.

und: einen *Pfeil verschlucken* statt: verwundet werden
 (*Mirchondi hist. Saman.* ed. F. Wilken pg. 20. *Expedition de Timour-i-lenk.* pg. 208. 247. 285. 298), *پشیمانی خوردن*

**Der feine Zucker sollt' von ihres Zuckers
Fein ⁽²⁴⁾
Engherziger als ihres Gürtels Umfang seyn.**

Schaam verschlucken statt: etwas bereuen (*The Gulistan of Sady* by F. Gladwin pg. ۱۷), تازیانه خوردن *Geisselung verschlucken* statt: gegeisselt werden (Ibid. pg. ۴۶) لک خوردن *Stösse verschlucken*, statt: gestossen werden (*Bustan in: Böldyrew's Pers. Chrestomathie* II, pg. 36) قفح خوردن *den Schuh verschlucken*, statt: verabschiedet werden (*Morier Voyage en Perse* I, pg. 27.) مار خوردن *eine Schlange verschlucken* statt: Trübsal und Leiden ertragen z. B.

کلی ناچید و صد مار خورده
ندیده کنج وزخم مار خورده

vgl. Chudschi Kermani l. l. fol. ۱۴ recto.

Vgl. Meninsky s. v. مار und داوری cl. *Journal des Savans*. Mai 1829 pg. 167. Wilken *Chrestom. persica* pg. 223. 228. *Melanges Asiatiques* par M. Abel Rémusat. Paris 1825. Tom. I pg. 361.

مشك بازلف او جكر (۶۰) خواری (۶۱)

كل زريحان باغ (۶۲) او خاری (۶۳)

(۶۰) F. شكر (۶۱) A. خاری (۶۲) G. نارونركس زباغ H. كل ربحان

زباغ K. كل و ربحان زباغ (۶۳) Der Cod. K. schiebt hier zwey He- mistichien ein, welche in den übrigen bald darauf folgen, nemlich:

قدی افروخته جو سر و سماغ (am Rande یباغ)

زخی افروخته جو شمع و چراغ

26. Vgl. z. B. F. Wilken *Chrestomathia Persica*. pg. 212.

27. ربحان ist *Basilienkraut* (*ocymum basilicum*), wohl- riechendes Kraut, welches den Rosen und Tulpen gewöhnlich zur Seite gesetzt wird. So:

هر که در خانه دمی باتو بخلوت بنشست

بتماشای کل ولاله و ربحان نرود

*Wer ein Weilchen nur im Hause bey dir sass hold im Vertraun,
Wird auf Rosen und auf Tulpen und Basiliken nicht schaun.*

Vgl. Auswahl aus den Diwanen des grössten mystischen

Zum Unmuth führte ⁽²⁶⁾ nur der Locken Mo-
 schusborn, ⁽²⁸⁾
 Und ihres Rihan – ⁽²⁷⁾ Gartens Rose war ein
 Dorn.

*Dichters Persiens Mawlana Dschelal-ud-din Rumi etc. von V.
 v. Rosenzweig. Wien 1838 pg. 56.*

نهی صد دسته ریحان پیش بلبل

نخواهد خاطرش جز نخت کل

Vgl. Mawlana Dschami in : Rousseau *Flowers* pg. 116.

ز شاخ ضمیران ریحان فروشد

سمن را از بنفشه حله پوشد

vgl. Chudschu Kermani l. l. fol. v verso.

کسی تشنیدت از کل بوی ریحان

فرسته سنبلت از طرف بستان

vgl. ebendas. fol. 9 recto.

گرفته دستهء ریحان بهنقار

کز ان ریحان دمیک مشک تاتار

ebend fol. 19 recto.

تازه رویش تازه تر بهار
خوب رنگیش (۶۴) خوبتر (۶۵) زنگار

(۶۴) F. خوبرویش (۶۵) F. تازه تر

und im Türkischen :

موند بن صنکره حکمت تبا کچی سرمن
کل وریحان در مرجان ساچی سرمن

۴ pg. 1842 ed. Cazan. ۱۸۴۲ قصه یوسف vgl.

Cll. *Expedition de Timour-i-lenk* pg. 266. *Arabsiadae Vitae Timuri hist.* ed. S. Manger. Tom. II, pg. 384. ۵۴۸
Ibn Foszlan pg. 14. ۱۱۷. *Gülistan* ed. *Tebrizi* pg. ۴ recto.
Mit ihm , so wie mit Rosen und Tulpen wird das Angesicht der Schönen öfters verglichen. Aber auch der Backenbart bey den Männern heisst eine Linie von Basilicum, z. B.

کتاب العذار بلیقه مشکیه
فی حدّه سطرًا من الريحان

Vgl. *Journal Asiatique* Fevrier 1839 pg. 168.

**Des Antlitzs Frische wich des Frühlings Fri-
sche Zug, ⁽²⁷⁾**

Und ihrer Farbe Schön des Pinsels eitler Trug.

Saadi sagt auch von einem schönen Lünglinge:

جوانی بود که میوه عنقوان شبایش

نو رسیده بود و سبزه گلستان عذارش

vgl. Gülistan ed. Tebrizi pg. v verso.

Der Dichter will aber nur sagen: Sie war ausserordentlich schön, und man konnte sie daher nicht ansehen, ohne sein Herz zu verletzen, oder in seinem Herzen tiefen Kummer zu empfinden, weil sie keinem sich ihr zu nähern, oder sich mit ihr zu verbinden erlaubte.

27.^b Der Persische Dichter Chudschu Kermani sagt unter andern von dem Chorasänischen Fürsten:

شد از باغش شکفته نو بهاری

پدید آمد ز نسلش تاجداری

خواب نرکس خمار (۶۶) دیده او

ناز نسرين درم حریدهء او (۶۷)

In den Codd. A. E. G. H. K. fehlen (۶۷ بخار A. G. H. K. (۶۶
diese beyden Doppel-Verse.

Vgl. *Ms. Univ. Caesar. Casanensis* خمسه خوجوی کرمانی
pg. ۰ fol. verso, und dann:

که قیصر در حرم دارد نگاری
پری دختی چو خرم نو بهاری

vgl. ebend. fol. ۷ recto.

28. Die Westasiatischen Dichter vergleichen die
schmachtenden, berausenden Augen der Schönen mit Narcissen,
weil der Kopf, oder die obere Spitze der Narcisse auf den schwa-
chen Stamm herabhängt. Daher sagt Husein ben Chalfah in
seinem Persischen Wörterbuche: نرکس کلی است معروف و کنایه
نرکس نیم خواب کنایه از چشم معشوق und معشوق هم هست
vgl. *Bürhani Katiu* s. vv. ll., und eben des-
wegen wird sie auch زرین قدح der goldene Kelch genannt.

Narcissen ⁽²⁸⁾ Schlummer war des Blickes
Trunkenheit,
Und ihres Kaufes Dirm der Nasrin Lieblich-
keit. ⁽²⁹⁾

aus dem man sich berauschen kann, weil ihre Blätter die Form eines Kelches haben. Deswegen singt der Persische Dichter Chudschu Kermani (st. 742) (1341) von dem Chorasanischen Fürsten, den er beschreibt:

چو نرکس جام زر بر کف نهاده

چو لاله دل بجام باده داده

Vgl. das Manusc. der Kaiserlichen Kasanischen Universität
pg. ٥ fol. verso; und bald darauf:

چو نرکس کشته سرخوش بارسالار

دلش در بند سیم و چشم بر بار

vgl. ebendas. fol. ٩ verso.

سهی بالا و نرکس چشم و کلروی

بنفشه جعد و مشکینی خال و کل بوی

vgl. ebendas. fol. ٧ recto.

قدی افراخته (۶۸) چو سرو بیاغ

روئی افروخته (۶۹) چو شمع و چراغ (۷۰)

(۶۸) A. E. افروخته (۶۹) A. H. افراخته (۷۰) H. چرخ erst lezt

schiebt der Cod. E. die beyden Hemistichien:

خواب نرکس خمار دیدهء او
ناز نسرين درم خريدهء او

hier ein, der Cod. G. aber diese:

نازه روبش تازه تر ز بهار
خوب رنگيش خوبتر ز نگار
خوب نرکس خمار دیدهء او
نار و نسرين درم خريدهء او

H. endlich:

حوب ترکی خمار دیدهء او
ناز نسرين درم خريدهء او
چو نرکس خواب مستی در دماغش
از آه سرد بنشسته چراغش

vgl. ebendas. fol. ۸ verso.

بيوى گل چو نرکس مست افتاد
زيخويشى چو گل از دست افتاد

vgl. ebendas. fol. ۹ recto.

Von hohem Wuchs, der Ceder in dem Gar-
ten gleich,
Ihr Antlitz, wie der Lampe Licht (°) an
Flamme reich!

چو نرکس تاج بر سر جام در دست
هر یفان از شراب لاله کون مست

vgl. fol. ۱۲ recto.

چو نرکس می بجام زر در انداز

بیای کل سرمستی سر انداز

vgl. fol. ۱۴ recto, ۱۷ verso, ۲۰ verso; So im Arabischen,

denn wir lesen z. B. *Sie vergoss Per-*
len (Thränen) aus der Narcisse (den Augen).

الورد فی الحدود غصّ

ونرجس العیون ذایل

Die Rose auf den Wangen aufgeblüht,

Und schmachtend die Narciss der Augen war.

Vgl. Hariri ed. S. de Sacy pg. 25. *Journal Asiatique*

آب کل خاک ره پرستانش
کل کمر بند (۷۱) زیر دستانش

(۷۱) C. کمن گاه F. کمین گاه

Febr. 1839 pg. 168 flgd. So gleichfalls im Persischen, z. B. im
Mewlana Dschami:

زلیخا آن بلبهای شکر ناب
شده بر نرکس شیرین شکر خواب

*Da lag Suleicha mit dem Zuckermund,
Den Zuckerschlaf auf der Narcissen Paar.*

vgl. Ioseph und Suleicha pg. 30.

چو یوسف نرکس سیراب بکشاد
چو بخت خویش چشم از خواب بکشاد

*Als Ioseph die Narcissen öffnete,
Vom Schlaf erwachend, seinem Glücke gleich.*

Ibid. pg. 62.

که بینا نرکست را چشم بکشاد

Wer schloss zum Licht dir die Narcissen auf.

Es war der Rose Glanz der Diener Wege
 Staub,
 Die Rose Gürtel für der Unterhaltung Raub;

Ibid. pg. 81.

به نرکس پرده مستان دریده
 بشکر دخل خورستان خریده

vgl. *Chudschu* a. a. O. fol. ۱۰ recto.

تو آنجا چو کل سر بسر کوش باش
 چو نرکس همه چشم و خاموش باش

vgl. *Forbes Falconer Analytical account of the Sindibad Namah*. London 1841. pg. 32.

چوبستی نرکش را پردهء خواب

Hat dann der Schlaf ihm die Narciss umflort.

Ioseph u Sul. a. a. O. pg. 84. cl. pg. 11. 29. 40. 46.;
 und endlich im Türkischen z. B. im Faszli:

قوة باصره کم وار تنده
 نرکش عینی در بو گلشنه

بجز از خوبی و شکر خندی (۷۲)

داشت برایش (۷۳) هنرمندی (۷۴)

über dem Texte, و خردمندی E. و کمر بندی G. D. F. (۷۲)

و شکر خندی (۷۳) سرمایه K. (۷۴) خردمندی C. F. I. G. خردمندی

*Die Sehkraft, die im Leibe wohnt,
Ist die Narciss im Rosenbeet.*

Vgl. *Gül u Bülbül* durch Ios. v. Hammer. Pest 1834.
pg. ۹۰ fol. recto.

نور چشم جمیع مجلس ایدی
شهر گلشنده آدی نرکس ایدی

*Das Augenlicht in allen Kreisen,
Im Rosenbeet Narciss geheissen.*

Ibid. pg. ۱۹ fol. recto. Uebrigens vergleiche man: *Schirin*
von v. Hammer. Leipzig 1809. Bd. I, pg. 116. II, pg. 21.
78. 183. A. Th. Hartmann *Medschnun und Leila*. Amster-
dam 1808 Th. I, pg. 184. 185. Tholuk *Ssufismus* pg. 180.
181. *Tabari* traduit par Dubeux. London 1836 pg. 76. 77.

Zu ihrer Schönheit, Zucker lächelndem Ge-
spräch (³¹)

Gesellte sich des hohen Geistes Lichtgepräg.

Morier *Voyage en Perse*. III, pg. 96. Lumsden *Grammar of the persian language*. Tom. II, pg. 486. 496.

29. *Nasrin*, eine Blume. Husein ben Chalfa erklärt sich über dieselbe so: *نسرین* قزوین نام گی است معروف سفید و کوچک و صد برگ میباشد یکی را گل مشکین می گویند و دیگری را گل نسرین و عربی ورد *Nasrin*, sprich wie Kazwin, ist der Name «einer bekannten weissen, kleinen, hundertblättrigen Rose, «deren es zwey Arten giebt, die eine *Gül Mischgin* (Moschus-Rose), und die andere *Gül Nasrin* genannt. Auf Arabisch «heisst sie *Chinesische Rose*.» Vid s. h. v. Daher im Chudschu Kermani :

نقاب برگ نسرین مشک چینی

ستون طاق ابرو تیغ عینی

vgl. l. l. fol. v recto.

I. v. Hammer deutet es nach Meninsky durch *Rose der*

دانش (۷۵) آموخته (۷۶) زهر نسقی

در نوشته (۷۷) زهر (۷۸) فنی ورق

(۷۵) H. وانش (۷۶) H. آموختن (۷۷) A. E. نیشن H. نوشتن (۷۸)

H. بهر

Hagebutte (rosa canina); vgl. *Jahrbücher der Literatur* 1833
Bd. 64 pg. 53. So der erwähnte Chudschu-Kermani:

بنفندق سنبل از نسرین کشاید

زعقرب کشته پروین نماید

vgl. l. l. fol. v verso.

بنفشه ریخته بر برک نسرین

پراز کلبرک خندان کرده بالین

ebendas. fol. ۱۹ recto.

Unter *Dirm* hat man eine in den Zendbüchern schon vorkommende Silbermünze (vgl. I. G. Rhode *Die heilige Sage*. pg. 143. 437. 440. 441. 444. 451.) zu verstehen, deren Benennung in die Arabische Sprache als *درهم* übergieng. Es ist daher falsch, wenn man, wie gewöhnlich, dieses *Dirhem* aus dem

**Ihr Wissen war mit allen Fächern ausge-
schmückt,
Aus jeder Wissenschaft ein Blättchen einge-
rückt;**

Griechischen δραχμη entstanden wähnt. So wie nun die Blätter der Narcisse oder das obere Ende derselben mit solchen Dirm oder mit Dinaren (d. h. Goldmünzen) verglichen werden, wie z. B.

زلف بنفشه رسن کردنش

دیدهء نرکس درم دامنش

Des Veilchen's Locke ist die Schling' an ihrem Hals,

Und der Narcisse Blick ist ihrer Schleppe Dirm.

Vgl. Nisami Narrationes et fabulae pg. 19.

برظریف ایدی بولسه بش دینار

بر قدح اوستنه ایدردی نثار

Wenn er fünf Pfennige (Dinare) nur fand,

So trug er selbe in der Hand.

Vgl. Gül u Bülbül pg. 14 fol. recto, so ist dieselbe Ver-

خوانده (۷۹) نیرنگ نامهای (۸۰) جهان

جاذوبها (۸۱) و چیزهای (۸۲) نهان

(۷۹) B. خوانند (۸۰) و نامهای G. نامها (۸۱) G. جاذوبها G. و چیزها

gleichung auch auf ihre nächste Nachbarin und fast beständige Begleiterin, die Nasrin übergegangen. Der Dichter stellt uns aber durch diesen seinen bildlichen Ausdruck die Schöne so lieblich als die Nasrin dar.

30. Dies ist eine in Persischen Dichtern sehr gebräuchliche Metapher von einem schönen Weibe. So sagt man auch unter

andern: آمد آن شمع شبی *dieses Licht näherte sich mir in einer Nacht.* Vgl. Lumsden *Grammar of the persian language.* T. II, pg. 498. So auch Chudschu Kermani:

برارم شمعى از بتخانهء دل

کنم روشن چراغ دیر هرقل

vgl. l. l. fol. ۹ recto.

شہ سوزنده شمعى آتش افروز

بزد آهى چو آتش از سرسوز

**Gelesen hatt' der Weltenbücher Täuschung
sie,
Geheimes Wissen, gleich der feinen Ironie;**

vgl. *ibid.* fol. ۱۱ recto. ۱۱ verso.

برون آمد پریزاد دل افروز
چو شمع از تاب دل با کریمه و بیوز

vgl. *ib.* fol. ۱۳ verso. fol. ۱۷ verso.

Ioseph und Suleicha pg. 118. *Amrulkeis* v. 39 etc.

Gülistan ed. *Tebrizi* pg. ۰ recto.

31. Unter **شکر خندی** *Zuckerlächeln* hat man das süsse, angenehme Lächeln des Mundes besonders beym Sprechen zu verstehen, welches einen Hauptzug der Schönheit bey den Asiaten ausmacht. So z. B. *Mewlana Dschami*:

ز شیرینی دهانش در شکر خند

Wie Zucker lächelt stets ihr süsser Mund.

vgl. *Ioseph und Suleicha* pg. 47.

درکشیده (۸۳) نقاب زلفی (۸۴) بروی

سرکشیده (۸۵) زیبار (۸۶) نامهء شوی (۸۷)

(۸۳) G. کشید F. بزلفی (۸۵) G. کشیده (۸۶) F. H. زنار
G. زبان (۸۷) G. سوی

دهانش با رفیقان در شکر خند

Mit den Gespielen lacht ihr Zuckermund.

Ibid. pg. 32.

چو بکشاید بشکر خند لب را
شکر برتن بدراند قصب را

vgl. Chudschu Kermani l. l. fol. v verso.

Daher werden die Schönen auch Zucker kauende Papageyen genannt. vgl. *ibid. pg. 20. 42. 17. Hafiz Od. by I. Nott pg. 90 etc. Forbes Falconer Selections from the Bostan of Sadi. pg. 72.*

32. نقاب ist ein Arabisches Wort, welches mit ستره und کله synonym ist. Obgleich alle drey gewöhnlich in der Bedeu-

**Zog über's Antlitz sie der Locken Schleier ⁽³²⁾
hin,
Erwog im Ernste sie des schweren Buches
Sinn.**

tung: *Schleier* im Allgemeinen gebraucht werden, so findet doch zwischen ihnen ein Unterschied statt, und namentlich der, dass نقاب ein Vorhang, speciell jedes vor das Gesicht des Asiatischen Weibes Vorgehängte heisst, سترة unserm *Schleier* entspricht, und كله ein feines Schleiertuch heisst, dessen sich die Asiatischen Damen besonders während des Schlafes bedienen, um sich vor den ihnen oft lästigen Thierchen zu schützen. نقاب wird daher dem Himmel, der Nacht, und dem Lichte figürlich beygelegt (vgl. *Hist. Tim. ed. Manger. II pg. 360. Bürhani Katiu s. h. v.*), سترة in der erwähnten Bedeutung gebraucht (vgl. *Abulfedae Annales. T. II, pg. 218. 332. 458. Historia Tim. ed. Manger Tom. I, pg. 330. 544 ; II, 416*), وهو aber von dem Scholiasten zum Tograi so erklärt: ستر رقيق يجعلونه على ابواب البيوت او غشاء رقيق كانوا يجعلونه من البعوض. In diesem Sinne finden wir es in dem eben genannten Gedichte: 812 pg. II tom. I.

آنکه (۸۸) در دور خویش (۸۹) طاق بود (۹۰)

سوی (۹۱) جفتش کی (۹۲) اتفاق (۹۳) بود (۹۴)

(۸۸) E. F. G. انک (۸۹) H. ده زخویش (۹۰) A. افتد G. بوذ

(۹۱) G. سو (۹۲) A. کم (۹۳) E. اتفاق (۹۴) A. افتد G. بوذ

ولا اهاب الصفاح البيض تسعدني

باللمح من خلل الاستار والكلل

*Ich fürchte nicht die Schärfe der Schwerdter, nur beglücken
sie (die Schönen) mich
Mit einem verstohlenen Blicke durch die Ritzen der Schleier
und Schleiertücher.*

Vgl. *Poëma Tograi cur.* van der Sloot. v. 28 pg. 48,
und im *Ismael Abu-l-feda*:

این الوجوه التي كانت منعمة من دونها تضرب الاستار والكلل

Wo sind jetzt jene zarten Gesichter, welche einst ein Ver-
gnügen daran fanden, sich mit Schleier und Schleiertüchern
zu umfloren?

vgl. *Annales moslemici*. Tom. II, pg. 218.

**Als ihrer Brust Gewölb' was überdies erschien,
Vermocht ein trefflich Paar jedweden anzu-
zieh'n!**

33, *Behescht* oder *خلج* entspricht dem Arabischen *جنة*
Paradies. Unter dem Worte *حور* (*Hur*), welches die bey-
den entgegengesetzten Bedeutungen von *weiss* oder *glänzend*,
daher metaphorisch: *reinen Sinnes*, *aufrichtig*, und von *schwarz*
in sich schliesst, hat man Mädchen von blendend weisser Ge-
sichtsfarbe, mit funkelnden schwarzen Augen und von unver-
wüster Jungfräulichkeit, die Gespielinnen der Seligen zu ver-
stehen, welche mit ihnen auf goldenen Polstern, in herrlichen
Köschken, oder auf grünen Matten im Schatten der Palmen
und beym Gemurmel unterirdischer Ströme und Wasserfälle ewi-
ger Freuden geniessen. So kommen sie namentlich im Alkuran
vor, wo es unter andern von den Gottesfürchtigen heisst, dass
sie nach dem Tode an einem sichern Ort, in Gärten, in die
Nähe von Quellen versetzt, mit seidenen Gewändern bekleidet,
und in der seligen Vereinigung mit blendend weissen, schwarz-
äugigen Jungfrauen sich befinden werden (vgl. *Sur.* 44, 53);
ausführlicher aber: den Gottesfürchtigen werden zum Aufent-
haltsorte nach dem Tode zwey immergrüne Gärten angewiesen,
die mit Fruchtbäumen und Palmen geziert sind, in denen zwey
Quellen klaren Wassers beständig sprudeln, und in deren jedem

چون شد آوازه در جهان مشهور (۹۰)
 کامدست (۹۱) از بهشت رضوان حور

(۹۰) H. منشور (۹۱) G. کامده است

von jeglichem Obste zwey verschiedene Arten gedeihen. Dort werden sie auf seidenen mit Gold durchwirckten Teppichen der Ruhe geniessen, فیهن خیرات حسان کانهن الیاقوت والمرجان, حور مفصّورات فی الخیام لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان متکین علی رفر ف خضر وعبقری حسان

und mit schönen, Hyacinthen und Perlen gleichen, in Zelten bewachten, durch grosse, schöne, schwarze Augen entzückenden Jungfrauen (Huri), die vor ihnen noch keiner der Menschen oder Geister ihrer jungfräulichen Zierde beraubte, auf grünen Matten und prachtvollen Teppichen der Liebe pflegen. Vgl. *Sur.* 55, 45 flgde. *Lumsden Grammar. Tom. II, pg. 495 Hammer's Geschichte der schönen Redekünste Persiens. pg. 17 Wahl Der Koran pg. 438 not. e. pg. 779. Riszwani Hur* ist aber der Hüter des Paradieses, welcher als das *Urbild himmlischer Schönheit*, mit einem Schwerdte die Schätze des Paradieses bewacht und beschützt. So Chudschu Kermani:

Als nun der laute Ruf die ganze Welt durch-
prangt,
Es sey Riszwani Hur aus Behescht ⁽³³⁾ ange-
langt.

سوادى دید چون بستان رضوان
کشیده طول او چون اهل عمران

vgl. l. l. fol. ۱۲ verso.

بطرف دجله چون مرغ اشیان کرد
بیاغ خلد چون رضوان مکان کرد

vgl. l. l. fol. ۱۵ verso.

Daher werden auch durch ihre Schönheit ausgezeichnete
Jungfrauen und Jünglinge mit diesem Ehrentitel belegt. So fin-
den wir beyde zusammengestellt in folgenden Worten:

جو باشد باغ و بستان جنت ایوان
نشاید باغبان جز حور و رضوان

*Da nur ein Paradiesschloss war der Gartenhain,
So konnten Hur und Riszwan nur der Gärtner seyn.*

Vgl. *Ioseph und Suleicha* pg. 98 cl. pg. 69 S. de Sacy
Pend-Naméh. pg. 311. Und es sagt z. B. Mirchawend von
der Braut des Seldschucken Sultans Melikschah ودران انجمن

ماه و خورشید بچهء ز ادست (۹۷)

زهره شیر (۹۸) عطار دش دادست (۹۹)

(۹۷) A, خورز مه خوب بچهء ز ادست E. خورز مه حور بچهء ز ادست

G. ماه و خورشید بچهء زاده است H. خورز مه خوب بچهء زاده است

(۹۸) D. سیر (۹۹) H. G. داده است

«Inmitten رضوان از جنون و حور از قصور بتفرج حاضر آمد

«dieser festlich geschmückten Menge erschien auch der *Riszwan* «der Paradiesgärten, und die Huri der himmlischen Palläste» *).

Vgl. Vullers *hist. Seldschukidarum*. pg. ۸۸ und Chudschu

Kermani:

کلی عنبر نسیم از گلشن حور

مهی خورشید و ش در قبه نور

vgl. l. l. fol. v recto.

اگر گویند کل باغ بهشت است

یقین میدان که رضوانش بکشت است

vgl. l. l. fol. ۹ verso - ähnlich:

بهشتی پیکر حور سرشت است

ویاسر وی زبستن بهشت است

*) nemlich: vgl. Hafiz in Rousseau *Flowers*. pg. 174. قصور فردوس

Es habe Sonn' und Mond ein Töchterchen
erzeugt,
Und Venus den Mercur ⁽³⁴⁾ mit ihrer Milch
gesäugt, ⁽³⁵⁾

ebendas. fol. 19 recto, oder:

نمی گویم که طاوس بهشتی

که باغ جنت عنبر سرشتی

ebend fol. 19 verso.

34. Mercur, *Atharid*, bey den alten Persern *Venant*, dessen Wohnsitz im zweyten Himmel, ist der Patron der Gelehrten und Priester, weswegen er المنافق (*der Heuchler, Characterlose*) genannt wird, und der allzeit fertige Staatssecretär des Himmels. Als letzterer verzeichnet er die Folge der Tage und Nächte, alle irrdischen und himmlischen Begebenheiten, so wie die Handlungen und Unternehmungen der Bewohner des Himmels und der Erde. Ein Kind, unter seinem Einflusse geboren, ist sanft, zart, hurtig, schön und durch alle Gaben des Geistes ausgezeichnet. Vgl. Reinaud *Monumens arabes*. II, pg. 378. Chardin *Voyages ed.* Langlès. Tom. II, pg. 102. Sprenger's *El-Masudi*. Tom. I, pg. 223.

35. Die Venus säugte mit ihrer Milch ihren Mercur, d. h. der unter dem Einflusse des Planeten Mercurs geborenen, und

رغبت هرکس بدو (۱۰۰) شد کرم
 آمد (۱۰۱) از هر سوئی شفاعت (۱۰۲) و شرم (۱۳۰)
 آن بزور این بزور همی کشید (۱۰۴)
 و او زر (۱۰۵) خود (۱۰۶) بزور می پوشید

(۱۰۰) G. بدو (۱۰۱) G. آمد (۱۰۲) G. از هر کی بخواهدش (۱۰۳) A. H. نرم
 (۱۰۴) A. H. این بزور و آن بزور می کوشید D. این بزور آن بزور
 همی کوشید E. آن بزور و این بزور می کوشید G. آن بزور و این بزور
 می کوشید K. این بزور آن بزور می کوشید (۱۰۵) E. K. آرزو G. H.
 آرزو (۱۰۶) Cod. G. fehlt im Cod. G. خود Das Wort
 folglich auch mit allen durch denselben hervorgebrachten, treffli-
 chen Eigenschaften begabten Schönen wurden durch die Milch
 der Venus noch zugleich alle und jede derselben eigenthümli-
 chen Vorzüge einverleibt. Die Redensart شیر دادن finden wir
 ben so unter andern im Mewlana Dschami:

چومادر بر لبم پستان نهادست
 زخونخواریء عشقم شیر دادست

Da wurden alle gleich von Lieb' zu ihr ent-
 brannt
 Und Werber ohne Zahl um ihre Hand ge-
 sandt. ⁽³⁶⁾

Der strebt' durch Macht, der wiederum durch
 Gold zum Zweck,
 Doch sie verbarg ihr Gold in einem Macht-
 versteck.

*Die Mutter, als sie froh die Milch mir gab,
 Säugt mich mit blut'ger Milch der Liebe nun.*

Vgl. *Ioseph und Suleicha* pg. 19.

غدا از شیر دادم شگرت را

پروردم تن جان پرورت را

*Mit Milch erquickt ich deinen Zuckermund,
 Und zog den Seelbewohnten Leib dir gross.*

Ibid. pg. 35.

36. Eig. Es gelangte von jeder Gegend schaamvolle (be-
 scheidene) Vermittelung. Vgl. *Ioseph und Suleicha* pg. 43.

پدر از جست وجوی ناموران (۱۰۷)

کآن صنم را رضا نبود (۱۰۸) دران

(۱۰۷) H. نامه دوان (۱۰۸) D. ندین G. ندید

Chudschu Kermani drückt dasselbe in schlichten Worten so aus :

چو کشت آن ماه رخ در شهر مشهور

شدندش طالب از نزدیک واز دور

vgl. a. a. O. fol. ۱۰ verso.

37. *Bild*, gleichbedeutend mit *بَت*, entspricht ganz unserm *Götzenbild*, *Abgott*, wenn wir dies von einer überall angebeteten Schönheit verstehen. In diesem Sinne kommt das erstere vor z. B. im Firdausi Vgl. Rousseau *Flowers* pg. 139. F. Wilken *Chrestom. persica*. pg. 187, das letztere im Chudschu Kermani:

بتان روم و مه رویان قبحاق

کشیده سر زمستی در بغلطاق

**Der Vater ob der Edlen mannigfach Begehr,
Damit die Angebetete ⁽³⁷⁾ kein Ia entehr',**

vgl. a. a. O. fol. ۱۹ recto.

زمستی نرکس کل رفت در خواب

بتان سیر آمدند از باده ناب

vgl. ebend. fol. ۲۱ recto.

جمال آن بت مه روی کلرنک

اگر در روی بت بینی نه از سنک

چگونه عکس خورشید جهانتاب

توان کردن جدا از باده ناب

vgl. ebend. fol. ۲۲ verso.

Im Nisami-ud-din vgl. Narrationes et fabulae pg. 22.,
und Hafiz, vgl. Rousseau l. l. pg. 171.

38. So heisst es auch von dem Vater der Suleicha, dem
die Amme den geheimen Kummer der ihr anvertrauten Tochter
mitgetheilt hatte:

کشت (۱۰۹) عاجز که چاره (۱۱۰) چون سازد

نرد (۱۱۱) باصد حریف چون باز د

دختر خو بروی خلوت ساز

دست خواهندگان (۱۱۲) چو دید دراز

(۱۰۹) B. G. I. ماند (۱۱۰) E. H. کار (۱۱۱) I. بزد (۱۱۲) K.
حواهنده‌ارا

ولی چون بود عاجز دست تدبیر

حوالی کرد کارش را بتقدیر

Zu kraftlos schien des Rathes Hand ihm hier,

Er liess das Schicksal walten für und für.

Vgl. *Ioseph und Suleicha* pg. 37.

39. نرد (*Nerd*) ist das *Tricktrackspiel*, welches Masudi's Zeugnisse zufolge aus Indien nach Westasien übergegangen seyn und schon vor dem Schachspiele existirt haben soll. Oblgleich wir in Indischen Schriftstellern darüber Nachrichten finden, so ist es

War einem Schwachen ⁽³⁸⁾ gleich, der auf ein
Mittel sinnt,
Wenn er das Würfelspiel ⁽³⁹⁾ mit Hunderten
beginnt.
Dagegen seine schöne Tochter ⁽⁴⁰⁾ einen Ort,
Der gegen Werber-Ungestüm ein sich'rer Hort,

doch manchen Zweifeln unterworfen, ob die Inder dasselbe zuerst erfunden haben, um so mehr, da die alten Römer dasselbe gleichfalls schon kannten. Firdausi schreibt die Erfindung desselben dem *Buzurgmihir*, dem berühmten Minister des Anuschiwan zu. Dass es aber über Persien nach Arabien kam, beweisen sowohl die Benennung desselben, wie die übrigen für dasselbe bey den Arabern gebräuchlichen technischen Ausdrücke, welche der Persischen Sprache angehören. Vgl. *Scriptorum Arabum de rebus Indicis loci et opuscula inedita*. Ill. I. Gildemeister. Bonnae 1838. Fasc. I, pg. 9, 137 flgde. Da zum Tricktrack Würfel gebraucht werden, und نرد zuweilen im Allgemeinen für *Würfelspiel* steht, so habe ich dieses Wort durch *Würfelspiel* wiedergegeben, weil dies hier einen sehr passenden Doppelsinn in sich schliesst.

40. Eig. die schöne, einsiedlerische Tochter.

چست کوهی در ان دیار بلند

دور چون دور آسمان زکزند (۱۱۳)

داد کردن (۱۱۴) درو (۱۱۵) حصاری چست

گفتی (۱۱۶) از مغز (۱۱۷) کوه کوهی رست (۱۱۸)

(۱۱۳) A. E. زکزند G. کزند H. بلند G. (۱۱۴) کردند E. (۱۱۵)

بدو in E. aber über dem Texte aber D. G. K. برو H. بدان

(۱۱۶) D. کوهی E. (۱۱۷) مغز H. قغر G. (۱۱۸) جست Uebrigens

fehlen die letzten vier doppelgereimten Verse hier im Cod. G.

41. Eig. seinen Honig, oder: sein Honigkind d. h. sein süßes Kind.

42. Wörtlich: eine Thür weder vom Dache noch von hinten dahin führe.

43. *Iungfer - Feste*. عروسی حصاری. Wie die Orientalischen Dichter Städte, Festen u. dgl. m. gerne mit weiblichen Personen zu vergleichen pflegen, wozu es, meiner Meinung nach, keines weitem Beweises bedarf, so nennt auch unser Dichter diese hier beschriebene Burg eine Iungfer-Feste (Braut-Feste), um dadurch auf ihre Stärcke und Schönheit, aber

Sich suchte einen Berg in diesem hohen Land',
 Der wie der Himmel weit von jedem Uebel-
 stand;
 Das Recht zu pflegen, eine Burg allhier erbaut,
 Die, sprach sie, wie ein Berg aus Berg's Ge-
 hirn ergraut,

besonders auf ihre Unverletzbarkeit hinzuweisen. Denn عروس
 steht im Allgemeinen von allen schönen, auserwählten, neuen,
 ausgezeichneten, glänzenden, liebenswürdigen, hohen Gegen-
 ständen. So finden wir es im Raschid-ud-din, von ganz

neuen *Annalen*: وعرايس نفايس ابكار واذكار آنك اخبار واثار

که تا غایت وقت در حجب استتار کتمان پنهان ماند بر منصه

اظهار جلوه اشهار دهد Vgl. Quatremère *Hist. des Mongols*
de la Perse I, pg. 76, im Ferid-ud-din Attar, von uner-

hörten *Gedanken und Ideen*: و هزاران ابکار اسرار در خلوت

سرای اوبجلوه سازی بودند و در شبستان او عروسان حقایق

تذکره الشعراء Vgl. ودقایق محرم راز و اشعار او ازان مشهور

des *Dewletschah*. Ms. pg. ۱۱۲ fol. recto. cl. Tholuk *Sofismus*

pg. 94. 95. im Mirchawend, von neuen *Wünschen und Vor-*

پوزش (۱۱۹) انکیخت وز پدر (۱۲۰) درخواست (۱۲۱)

تا کند برک راه رفتن (۱۲۲) راست

پدر مهربان از ان (۱۲۳) دوری

گرچه رنجید (۱۲۴) داد (۱۲۵) دستوری (۱۲۶)

(۱۱۹) C. شورش (۱۲۰) E. G. از پدر I. K. و از پدر (۱۲۱) G. حاست

(۱۲۲) G. کردن (۱۲۳) H. ازو (۱۲۴) G. زنجید (۱۲۵) G. دین (۱۲۶)

Hier schiebt Cod. G. von den früher ausgelassenen vier die letzten zwey Doppelverse ein.

بعضی قلاع را فتح کرده غنایم نا محصور بچنگ آورده عروس : sätzen:

ولا ضحکت عروس : Vgl. Vullers *Hist. Seldschukid.* pg. ۱۳,

im Arabschah, von unerhörten Siegen:

vgl. Manger *Historia*

Tim. I, pg. 32. von Wiesen, die sich mit neuem, schönen Grün

bekleiden vgl. *Ibid.*

Tom. II, pg. 164 cl. *Fundgruben des Orients.* T. II, pg. 4.

8, von entzückenden Gärten, die durch ihre Anmuth die Sinne

berauschen :

Und unte'rm Vorwand bat vom Vater sie sich
 los,
 Dass sie die Reisenden bewirthe klein und gross.
 Der gütg'e Vater zu dem weiten Fernesein
 Schlag endlich doch, obgleich mit Widerwil-
 len, ein,

رياض كالعرابس اذا تجلى
 يزین وجهان تاج وقرط

Vgl. Freytag's *Darstellung der Arabischen Verskunst*. pg. 61. cl. Saadi's *Gülستان* ed Tebrizi. pg. ۴ verso. Sacy *Chrestom. Arabe*. T. I, pg. 106 Hammer's *Geschichte des Osmanischen Reichs*. Tom. II, pg. 73. 407. *Ierem.* III, 1; XI, 15 *Threni* I, 1. 15. *Ezech.* XVI, 8. *Oeuvres philosophiques de Pauw* VI, pg. 17.

44. Eine ausgezeichnet schöne Jungfrau mit dem Ehrentitel: *Silberkörper*, so wie einzelne Theile dieses Körpers mit ähnlichen dem Silber entnommenen Epitheten zu belegen, ist etwas ganz gewöhnliches. So heisst z. B. der Arm ein *Silberschatz*, die Hüfte ein *Silberberg*, die Brust eine *Silberbrust*, der Unterleib, ein *silbernes Gebirge*, das Kinn ein *Silber-*

تا چو شهش (۱۲۷) ز خانه گردد دور (۱۲۸)

در نیاید ز بام و در زنبور (۱۲۹)

نیز چون در حصار باشد کنج

پاسبانرا ز دزد نیاید (۱۳۰) رنج

(۱۲۷) H. شهرش (۱۲۸) G. کرد و دور (۱۲۹) I. K. زینور (۱۳۰)

A. F. ز دزد بایه D. ز دزد یابد G. ز دزد نابذ

apfel, der Fuss ein Silberfuss, die Faust eine Silberfaust, das Herz ein silbernes Herz. Wenn nun alle diese verschiedenen Theile aus Silber bestehen, so kann man sich aus denselben nur einen Silberkörper construiren, und einen solchen besitzt die Schönheit. So singt Mewlana Dschami unter andern von der Suleicha:

ز باز و کنج سیمش در بغل بود

عبار سیم پیش او دغل بود

Dem Silberschatze ähnlich ist ihr Arm,

Wogegen falsch des Silbers Probe schien.

Und bald darauf:

سرینش کوهی اما سیم ساده

چگونه کز کمر زیر افتاده

Und der Bedingung, dass, da er sein Kind ⁽⁴¹⁾
 entliess,
 An Festigkeit dies wär' das sicherste Verliess;⁽⁴²⁾
 Da auch in dieser Burg ein grosser Schatz
 verwahrt,
 Mit Kummer nicht den Dieb der Wächter
 dort gewahrt';

Ein Silberberg war ihre Hüfte, traun!

Und zwar ein Berg, der unterm Gürtel ruht.

Vgl. Ioseph und Suleicha pg. 27. cl. Ibid. pg. 28. 30.
 84. 98. 101. 107. 133. Hafiz in Rousseau *Flowers*. pg.
 164. 171. Scheref-ud-din in *Expedition de Timour-i-lenk*
 pg. 238. Dschelal-ud-din Rumi in: Rosenzweig *Auswahl*
aus den Diwanen etc. pg. 30. Einen Schönheitschatz, und dies
 ist ja dasselbe, nennt auch Mawlana Dschami seine Suleicha in
 diesen Worten:

زلیخا بود کنج خوبی آری

Suleicha war ein Schönheitschatz, fürwahr!

Vgl. l. l. pg. 39.

وآن (۱۳۱) عروس حصاری (۱۳۲) از سرناز
 کرد کار حصار خویش بساز (۱۳۳)
 چون بدان محکمی حصاری بست
 رفت و چون (۱۳۴) کنج در (۱۳۵) حصار نشست

(۱۳۱) G. ان (۱۳۲) G. حصار (۱۳۳) D. بناز (۱۳۴) F. G. H. K. چون
 (۱۳۵) F. ودر

45. *Dame, Herrinn*, خانون entspricht dem Worte بانو. kommt aber auch in der Bedeutung: *Hausfrau* vor. Vgl. *Jahrbücher der Literatur*. Wien 1833. Bd. 64, pg. 42.

46. *Rujindiz* eigentlich: *ehernes Castell*, der Name eines sowohl durch seine natürliche Lage, als auch durch seinen kunstvollen Bau für eisenfest gehaltenen Schlosses, welches dem Könige von Turkestan Ardschasp zugehörte. Die Geschichte hat uns von demselben folgendes aufbewahrt. Der Persische König aus dem Stamme der Keanier, Namens Gischasp, Sohn Loh-rasp's, etwa Darius Histaspis, hatte, nach Verlegung der Residenz von Balch nach Istachr, das Schicksal, dass der König von Turkestan, Ardschasp, Sohn Afrasiab's Chorasän mit Krieg über-

**Dass endlich diese Iungfer - Feste ⁽⁴³⁾ nach
Gebühr
Den angewies'nen Ort einnahme für und für.
Als er auf solch' Geheiss der Feste Grund
gelegt,
Und gleichsam seinen Schatz derselben ein-
gehegt,**

zog, die Stadt Balch, wo sein Vater Lohrasp in der grössten
Zurückgezogenheit lebte, mit Feuer und Schwerdt verwüstete,
alle Einwohner nebst dem Lohrasp über die Klinge springen
liess, und ihn selbst, der von Persien gegen ihn vordrang, in
das durch seine Gebirgs-Schluchten unzugängliche nördliche Per-
sien zu fliehen nöthigte. In dieser Verlegenheit sandte er seinen
Bruder Dschiamasp zu seinem muthigen und tapferen Sohne Is-
fendar, den er bis jetzt in der festen Burg Kunbudan einge-
schlossen hielt, mit dem Auftrage, ihm das Commando der
Armee zu übergeben, und der Bedingung, dass wenn er Persien
von einem so furchtbaren Feinde befreit haben würde, sein
Vater bereit sey, ihm die Krone und alle seine Staaten abzu-
treten. Isfendar hatte kaum den Oberbefehl der Armee übernom-
men, so fieng auch Ardschasp schon an, sich zurückzuziehen.
Ia Isfendar schlug ihn in einer offenen Schlacht auf's Haupt,

سیم تن (۱۳۶) چون در استوری (۱۳۷) شد

نام او بانوی (۱۳۸) حصاری (۱۳۹) شد

دزد کنج از حصار (۱۴۰) او عاجز

کاهنین قلعه بد چو روین (۱۴۱) دز

(۱۳۶) A. E. H. K. کنج او über dem Texte im Cod. E. aber

سیم تن G. کنج اورا (۱۳۷) G. جو استوری (۱۳۸) A. بانو (۱۳۹)

I. K. حصار (۱۴۰) G. حصار ohne از (۱۴۱) D. بود دوری G. بود

روئین K. بود روئین

und trieb ihn über den Dschihun nach Turkestan zurück, wo er sich anfangs in seine Hauptstadt Heftchan, aber auch dort wegen der Verfolgung des Isfendiar sich nicht sicher wähnend, in das feste, für unüberwindlich gehaltene Schloss *Rujindiz* warf. Dieses nahm Isfendiar endlich durch List, erlegte den Ardschasp mit eigener Hand, und übergab sein Reich dessen Bruder. So finden wir es in diesen Worten des Chudschu Kermani:

اثر صد بار در تاریک غاری

کشید کرد آن روین حصاری

بکنج آن مغاره جایگاهی

فروبرده در انجا تیره جاهی

Den Silberkörper ⁽⁴⁴⁾ schon in Sicherheit ge-
 bracht,
 Da ward Burg Banui ⁽⁴⁶⁾ mit Namen ihr' ge-
 dacht!
 Den Schatz zu stehlen aus der Burg unmög-
 lich ist,
 Weil gleich Rujin's Castell ⁽⁴⁶⁾ (sie Erz und
 Eisen ist.

vgl. l. l. fol. 11 verso.

Vgl. Herbelot *Bibl. orientale* pg. 517. 518. 711. V.
 Hammer's *Geschichte der schönen Redekünste Persiens* pg.
 67—69. Desselben *Geschichte des Osmanischen Reichs*. B. I,
 pg. 60. Fälschlich heisst dieses Schloss *Roueendeh* in I. Mal-
 colm *the History of Persia*. Vol. I, pg. 60 flgd. cf. *Journal*
Asiatique. Avril 1841 pg. 333. 353.

47. خشک وتر Das Trockene und Feuchte, so wie: das
 Trockene und Grüne, wird auch statt: Alles gesetzt. So im Ara-
 bischen des *Kitab-ul-aghani*:

قد ساسها قبلکم ساسة
 لم يتركوا رطبا ولا يابسا

واو (۱۴۲) دران دز (۱۴۳) چو بانوی سقلاب
 هیج (۱۴۴) دز (۱۴۵) بانوی (۱۴۶) آن بدید بخواب (۱۴۷)
 راه بر بسته (۱۴۸) راه دارانرا (۱۴۹)
 دوخته کام کامکارانرا

(۱۴۲) G. او (۱۴۳) D. در (۱۴۴) C. چو (۱۴۵) D. از (۱۴۶)

in den Codd. A. E. H. بانو (۱۴۷) G. نداد جواب

C. D. F. H. (۱۴۸) Uebrigens fehlen die vier letzten Hemistichien

بر بست (۱۴۹) G. دادانرا

d. h. *Dies Land ward früher (vor euch) von Gouverneuren regiert,*

Welche weder Grünes noch Trockenes zurückgelassen haben.

Vgl. Quatremere *Hist. des Mongols de la Perse* I, pg. 427; im Persischen des Raschid-ud-din: وتر و خشک سوختند: Sie zündeten das Feuchte und das Trockene (Alles) an. Vgl.

Ibid. pg. 300. und des Abdu-r-razack's: افتاب فیض او بر خشک

وتر تابان *Die Sonne seiner Freygebigkeit glänzte über Trockenes und Feuchtes (überall)* vgl. ib. l. l. So heisst es auch im Chudschu Kermani:

Er war dort als die Slavische Gebieterinn,
 Im Traume nie sah'n Burgen solche Herr-
 scherinn,
 Die Reisende in ihrem weitem Marsch aufhielt,
 Und Wunscherfüller grössere Begier erzielt.

مرا از خشک وتر در عشق دلبر

لبی ماندست خشک و دیده تر

vgl. a. a. O. fol. ۲ recto.

48. Hiemit kann man den Vers des Alkurans verbinden, wo Gott dem in dem von Nimrod für den Abraham aufgeführten Scheiterhaufen sich befindenden Feuer zurief: یا نار کونی

vgl. Sur. 21, 69. Uebrigens drückt der

Ausdruck کرم و سرد das *Warme und Kalte* auch im Allgemeinen: *tiefe Erfahrung, tiefe Kenntniss* aus. So sagt Scheref-ud-din von dem Turkomanen Davud, dem Feldherrn Tamerlan's, um dessen *tiefe Erfahrung* anzudeuten: واو مردی دلاور کاردان:

بود در بیابان وریکستان بزرگ شده و در کفایت کارهای عظیم زحمتهای

و کشیده و کرم و سرد روزگار چشیده vgl. *Expedition de Timour-i-lenk.* pg. 197.

در همه کاری (۱۰۰) آن هنر (۱۰۱) پیشه

چاره (۱۰۲) کربود (۱۰۳) و چابک (۱۰۴) اندیشه

انجم جرخ را (۱۰۰) مزاج شناس

طبعها را بهم گرفته (۱۰۶) قیاس

(۱۰۰) A. E. G. H. کار (۱۰۱) I. آن هز K. وزهر (۱۰۲) G. کار (۱۰۳)

G. بود (۱۰۴) H. چابک (۱۰۵) B. C. F. K. و جرخ را (۱۰۶) G.

طبعها گرفته بدز D. طعنهارا بهم گرفته H. طعننها بهم (sic) گرفت

49. eig. diese an Gestalt und an Verstand ein Mann.

50. eig. mit einigen Talismanen. Ueber den Werth und die Bedeutung der Talismane vgl. meine Anmerkung zu: *De Expeditione Russorum Berdaam versus*. Tom. II, pg. 162 flgde.

51. eigentlich: der ward von کشتی از زحم تیغها بدونیم. der Schärfe des Schwerdtes in zwey Hälften d. h. gespalten. Vgl. *Journal Asiatique*. Avril 1841 pg. 345.

52. Wenn Husein ben Chalfah in seinem Būrhani Katiū uns dieses Wort erklärt durch: تن و بدن ادمی و حیوانات دیگر: Körper und Leib des Menschen und der übrigen Thiere, so

Wenn zu des kühnern Werkes rascherem Be-
ginn
Ein Mittel möglich ist in der Gedanken Sinn,
Erfahren in der himmlischen Gestirne Lauf,
Schloss durch Berechnung sie ihr Wesen auf,

ist dies genau genommen nicht richtig. Denn بدن und تن be-
 zeichnen den *belebten* Körper, کالبد aber nur den *entseelten*,
 wie wir dies deutlich ansehen aus diesem uns aufbewahrten
 Bruchstücke des *Rudegi*:

مرد مرادی نه همان که مرد

مرک چنان خواجه نه کاریست خورد

جان کرامی به پدر باز داد

کالبد تیره بمادر سپرد

«Es starb Muradi! ach! er starb dir in der That?

«Ein solcher Chodschah ist dem Tod kein leichtes Werk.

«Er gab die edle Seele nur dem Vater ab,

«Doch seinen schmutzgen Rumpf gab er der Mutter hin!»

Vgl. *The New Asiatic Miscellany*. Calcutta 1789. N° 1,
 pg. 32. und aus Hafiz:

بطبایع (۱۵۷) تمام یافته دست (۱۵۸)

راز روحانی (۱۵۹) آوریده (۱۶۰) بشست (۱۶۱)

که زهر (۱۶۲) خشک و تر چه شاید (۱۶۳) کرد

چون (۱۶۴) شود (۱۶۵) آب کرم و آتش سرد (۱۶۶)

(۱۵۷) A. D. E. G. H. بر طبایع (۱۵۸) D. دشت (۱۵۹) A. دشنه بر

فروع C. G. زار روحانی D. راح روحانی E. داشته با فروغ

H. am Rande wie oben im Texte یافته با فروغ (۱۶۰) A. ععل

D. (sic) آورده E. H. عقل am Rande des Cod. E., wie oben

G. aber اوزبده (۱۶۱) C. D. به شست E. نشست Rande, wie oben

F. K. aber am بدست (۱۶۲) A. گفته کر E. گفته کز G. هرجه

H. گفته کز (۱۶۳) B. که شاید H. چه باید (۱۶۴) G. زان (۱۶۵)

H. بود (۱۶۶) G. کرد I. شرد

نسیم زلفت اگر بگذرد بتربت حافظ

ز خاک کالبدش صد هزار ناله برآید

Vgl. Rousseau *The flowers of the Persian Litterature.*
pg. 167.

Bewandert in den Mutterkräften der Natur,
 Trieb sie mit tieferem Geheimniss Spielwerk
 nur;
 Wie man mit Trockenem, mit Feuchtem ⁽⁴⁷⁾
 umzugehn,
 Wie warme Wasser dir und kalte Feu'r
 entstehn, ⁽⁴⁸⁾

53. Unter diesem کارخانه چین *Chinesischen Maler-Atelier*
 hat man die Werkstätte des berühmten, auf Befehl des der
 Dynastie Sassan angehörenden Königs Behram im Jahre 277
 nach Ch. Geb. hingerichteten, Persischen Malers *Mani* (مانی)
 zu verstehen, welcher sich in seiner Kunst so sehr auszeichnete,
 dass er nicht nur die bis dahin für unübertrefflich gehaltenen
 Chinesischen Maler durch seine Gemälde überbot, sondern sogar
 durch seine Gemäldegallerie *Erzeng* (ارژنگ) oder *Erteng*
 (ارتنگ) genannt die Herzen Aller so sehr an sich fesselte, dass
 er sie für dem Himmel entnommen auszugeben, und eine eige-
 ne verderbliche Secte unter seinen Verehrern zu stiften vermochte.

Diese letztere verbreitete sich unter der Regierung Scha-
 purs I vom östlichen Asien bis zum westlichen Europa, wo sie
 die Grundlage zu der Christlichen Secte der Manichäer hergab.

مردمان را چه میکند (۱۶۷) مردم

وانجمن را چه میدهد (۱۶۸) انجم (۱۶۹)

هر چه فرهنگ را (۱۷۰) بکار آید (۱۷۱)

وادمی را بدان بیار آید (۱۷۲)

(۱۶۷) G. H. میدهد (۱۶۸) G. H. می کند (۱۶۹) Die letzten beyden

(۱۷۱) K. فرسنگ را (۱۷۰) Doppel-Verse fehlen in den Codd. E. I.

A. E. بیاراید (۱۷۲) A. E. H. K. وادمی زادرا (زاورا K.) بکار آید

D. وادمی زادرا بیاراید Hemisti- Uebrigens fehlen diese beyden

chien im Cod. G.

Mani trug Zoroastrische Ideen in's Christenthum über, und

beabsichtigte, wie Muhammed, eine Art Mittelreligion zu stiften,

traf mit der gnostischen Annahme eines zwiefachen Weltprincips,

der Verwerflichkeit der Materie u. s. w. zusammen, gab sich

für den Paraklet aus, und ward Märtyrer seiner Lehre. Wer

sich über diese, so wie über den zwischen ihr und der der

Manichäer statt findenden Unterschied belehren will, der ver-

gleiche: *Lehrbuch der Christlichen Dogmengeschichte* von Dr. I.

Ch. W. Augusti. Leipzig 1811 pg. 46. 185. 205 206. 271.

347. und: *Jahrbücher der Literatur*. Wien 1840 Bd. 90 pg. 7

flgde. Persische Dichter spielen oft auf diese seine oben ge-

Wie mit der Niedrigkeit die Hoheit dir ver-
fährt,
Und was der Sterne Glanz dem Welten Dom
gewährt;
Was nur durch hohe Einsicht zum Entzü-
cken führt,
Und Menschen als des weitem Nutzens Zoll
gebührt;

nannte Werkstätte an, ihn schlechtweg den Chinesischen Maler
 nennend, wenn sie irgend etwas in dieser Kunst als ausgezeich-
 net andeuten, oder irgend einen belebten oder unbelebten
 Gegenstand als vortrefflich darstellen wollen. So singt unter
 andern Mawlana Dschami von der Suleicha:

اگر نقاش چین از ارزویت

کشد در بتکده نقشی ز رویت

بتان یکسر بیویت زنده کردند

رخت بینند و از جان بنده کردند

Wenn China's Maler deinen Reitzen hold

Im Götzenhaus dein Bildniss pinselte,

همه آورده بود (۱۷۳) زیر نور د

آن (۱۷۴) بصورت (۱۷۵) و بمعنی (۱۷۶) مرد (۱۷۷)

چون شکینده (۱۷۸) شد در آن باره

دل ز مردم برید یکباره

(۱۷۳) G. بوذ (۱۷۴) G. این (۱۷۵) K. زنی (۱۷۶) A. K. بمعنی (۱۷۷)

Die beyden letzten Doppel-Verse finden sich nicht im Cod. B.

(۱۷۸) K. شکینده

Belebte ahnend jeder Götze sich

Und fröhnte schon beym ersten Blicke dir!

Vgl. *Ioseph und Suleicha* pg. 102. cl. pg. 4. 59. 104.

So vergleicht auch Hafiz sein dichterisches Genie mit der Kunst des Mani in folgenden Worten:

و کر باور نمی داری رو از صورتگر چین پرس

که مانی نسخه میخواهد زنوک کلک مشکینم

Glaubst du mir nimmer, so gehe, und frage den Maler aus

China,

Ob Mani nicht den Strich von meinem Rohre sich wünsche.

Das alles schrieb sie ein in ihre Tafeln gleich,
 Ein Weib dir an Gestalt, ein Mann an
 Weisheit reich! ⁽⁴⁹⁾
 Da sie in dieser Sphäre sich befriedigt fand,
 Von Männern sie ihr Herz besonnen abge-
 wandt,

Vgl. Hafiz Oden. Ms. mihi proprium pg. ۱۴۳ fol. recto.
 und Saadi singt von seinem Gülistan:

کَر التغات خداوندیش بیاراید

نکار خانه چینی و نقش ارزنکیست

vgl. *Gülistan ed. Tebrizi* pg. ۴ verso cl. Kessler's *Nach-*
richten über den Hof des türkischen Sultans. Karlsruhe 1811
 pg. 60.

54. Vgl. *Anthologia Persica. Viennae 1778* pg. 84. *Ex-*
pedition de Timour-i-lenk. pg. 278.

55. Eigentlich: gleich wie der Schmetterling beym Anblicke
 des Lichts. Diese Vergleichung ist hier, obgleich nur indirect,
 aber doch sehr gewählt. Es ist nemlich bekannt, dass der
 Schmetterling oder Falter, im Gegensatze von den Europäern,

کرد (۱۷۹) در راه آن حصار بلند

از سر زیرك (۱۸۰) طلسمی چند

پیکر (۱۸۱) هر طلسم (۱۸۲) آهن (۱۸۳) و سنك

هر یکی دهره (۱۸۴) گر فته بچنك

(۱۷۹) A. بست D. E. G. H. بسته (۱۸۰) A. زندگمی D. بزرگی (۱۸۱)

C. ساخته G. بیکری (۱۸۲) C. آن طلسم (۱۸۳) G. K. زاهن (۱۸۴)

K. دشنه

bey den Asiaten das Symbol nicht etwa des Flattersinns, sondern der ausdauernden, treuen Beharrlichkeit, der Flamme des Lichts sich leidenschaftlich nähert, und sie so lange umflattert, bis er ein Opfer derselben wird. Diese Erscheinung in der Natur hat den West-Asiatischen Dichtern Veranlassung gegeben, die leidenschaftlich feurige, sich selbst vernichtende, unglückliche Liebe unter diesem Bilde darzustellen. Vgl. z. B. V. von Rosenzweig *Ioseph und Suleicha* pg. 9. 17. 37. 191. 192. *Selecti- ons from the Bostan of Sadi* by Forbes Falconer. London 1838. pg. 69 flgd. *Gulistan* ed. Tebrizi. pg. ۲ recto Chudschu Kermani a. a. O. fol. ۱۷ verso. Ward also unsere Banui mit dem Lichte verglichen, so müssen alle Brautbewerber der-

Umlagert sie der hohen Feste steilen Pfad
 Verschlag'nen Sinn's mit einer Talismanen-
 saat. ⁽⁵⁰⁾
 Aus Erz und Stein geformt war jeder Talis-
 man,
 Und jedem lacht als Schwerdt die Lust zum
 Kampfe an.

selben den Faltern ähnlich seyn, welche durch ihre ihnen verderb-
 liche Beharrlichkeit in der Ausführung ihres Vorsatzes den Tod
 finden.

56. Ueber کیمیا Vgl. *Mirchondi Hist. Gasnevidarum* ed.
 F. Wilken pg. 61. *Expedition de Timour-i-lenk.* pg. 335.

57. Ueber ورق Vgl. *Quatremère Histoire des Mongols
 de la Perse.* Tom. I, pg. CXXXII not. 214. CXXVIII Sacy
Chrestom. Arabe. T. I, pg. 385. *Expedition de Timour-i-lenk*
 pg. 235.

58. Das Wort جوانی wird von der Sache hier so ge-
 braucht, wie جوانمرد von der Person in folgenden Versen vor-
 kommt :

هر که رفتی بدان (۱۸۵) کدر که (۱۸۶) بیم

کشتی از زخم تیغها بدو نیم (۱۸۷)

جز کسی (۱۸۸) کو (۱۸۹) رقیب آن دز (۱۹۰) بود

هر که آن (۱۹۱) راه رفت (۱۹۲) عاجز (۱۹۳) بود (۱۹۴)

و آن (۱۹۵) رقیبی که بود محرم کار

ره (۱۹۶) نرفتی مکر بکام و شمار (۱۹۷)

گریکی (۱۹۸) پی غلط شدی رصدش (۱۹۹)

اوفتادی سرش (۲۰۰) زکا لبش (۲۰۱)

(۱۸۵) G. بران (۱۸۶) G. کدر که (۱۸۷) C. D. fehlt in den Codd.

(۱۸۸) Dieser Doppel-Vers B. C. K. جزیکی H. چون کسی (۱۸۹)

C. کان (۱۹۰) A. B. D. G. H. در E. ذر (۱۹۱) D. G. K. زان (۱۹۲)

H. یافت (۱۹۳) A. Dieses Wortes ermangelt der Cod. G. بود

gens lassen die drey letzten Doppel-Verse aus die Cod. C. F. I.

Uebri- (۱۹۵) G. ان (۱۹۶) H. K. او (۱۹۷) A. G. K. شمار (۱۹۸) H. کسی

(۱۹۹) A. C. رصدش G. زخودش (۲۰۰) D. رش (۲۰۱) G. زکالیدش

Wer sich in die Gefahr ohn' Ueberlegung
stürzt,
Dem auch das Leben schon des Schwerdtes
Schärfe kürzt; (⁶¹)
Ia ausser dieses Schlosses Wächter keiner
steht,
Der dieses Pfades allgemeinem Weh entgeht!
Und wer Verbotnes thun als Wächter sich
vermass,
Fand nicht den Weg, wenn er der Riegel
Zahl vergass.
Hatt' irgend jemand einen Fehltritt sich er-
laubt,
So ward sofort vom Körper (⁶²) ihm das Haupt
geraubt,

گفت جوانمرد شو ای پیر مرد
 کاین قدرتست بیایست خورد

Sprach, grauer Mann, heg' edlen Biedersinn,
Gieb immer, was du schaffst, zur Speise hin.

Vgl. Nisami *Narrationes et fabulae* pg. 7. und:
 7*

از طلسمی بدو رسیدی (۲۰۲) تیغ

ماه عمرش نهان شدی در میغ

در آن باره (۲۰۳) کاسمانی بود (۲۰۴)

چو در آسمان نهانی (۲۰۵) بود (۲۰۶)

گر دویدی (۲۰۷) مهندسی (۲۰۸) يك ماه

بر درش چون فلک نبردی راه

آن (۲۰۹) پری پیکر (۲۱۰) حصار نشین

بود (۲۱۱) نقاش کار خانه (۲۱۲) چین

(۲۰۲) G. برون شدی آن (۲۰۳) A. دران کاخ C. F. کوه زان باره

D. اندران باره (۲۰۴) G. بوذ (۲۰۵) C. D. F. همچو در سما نهانی

(۲۰۶) G. بوذ (۲۰۷) A. B. C. D. K. کردیدی G. کرد دویدی (۲۰۸)

H. مهندس (۲۰۹) B. I. وان (۲۱۰) G. پیکری (۲۱۱) G. بوذ (۲۱۲)

D. نامه

کار جوانمرد بدان سر کشید

کز همه عالم ملکش بر کشید

Denn von der Talismane doppelschneid'gem
Schwerdt
In düstre Nebel seines Lebens Mond hinfährt.
Auf diese Weise, die nur für den Himmel
passt,
War unsichtbar sie in des Himmels Raum
gefasst;
Ein Geometer würd' bey eines Mondes Mühn,
Zu ihrem Himmelsthor doch keine Strasse
ziehn.
Der schöne Engel , traun! in diesem Burg-
verliess
Der Werckstätt Maler war , die man nach
China hiess; (⁶³)

Sein edler Sinn erhob sein Haupt fortan,

Vor aller Welt sein Fürst ihn liebgewann.

Vgl. Ibidem pg. 30. *Selections from the Bostan of Sadi*
by Forbes Falconer. London 1838. pg. 55 Chudschu Ker-
 mani fol. ۲۳ recto. Gülistan ed. Tebriz. fol. ۱۱ verso. Denn so
 wie in dem جوانمرد sich beyde Bedeutungen des *vir juvenis*

چون قلم را بنقش پیوستی (۲۱۳)
 آب را چون (۲۱۴) صدف کره (۲۱۵) بستنی
 از سواد قلم چو طرهء حور
 سایه را (۲۱۶) نقش بر زدی از (۲۱۷) نور
 چون دران (۲۱۸) برج سر بلندی (۲۱۹) یافت
 برج از ان (۲۲۰) ماه بهره مندی (۲۲۱) یافت
 جامه (۲۲۲) برداشت پای تا سر خویش
 بر برندی نگاشت (۲۲۳) پیکر خویش

(۲۱۳) D. بنوستی (۲۱۴) C. F. آب همچون (۲۱۵) I. کهر (۲۱۶) D. F. G.
 سایهء (۲۱۷) F. بر زدی ان G. K. بر زدی بر (۲۱۸) H. بران (۲۱۹)
 A. شهره مندی C. شهر داری D. شهر مندی F. شهر یاری H. شهر
 شهره مندی statt برج سر بلندی I. K. سر بلندی (۲۲۰) F. برج ان
 (۲۲۱) B. بهر مندی C. مهر مندی F. مهر ماری G. سر بلندی (۲۲۲)
 A. C. H. I. خامه G. خامه (۲۲۳) G. بنت

Da er den Pinsel zum Gemälde angesetzt,
Mit Perlen schien's, hatt' er den Farben-
schmuck versetzt;
Durch Schwärze, die der Huris Ringellocken
glich,
Zum zarten Lichte sich des Bildes Schatten
schlich;
Da er in dieser Burg des Hauptes Hoheit
fand,
Der Burg von diesem Mond ein Theil des
Lichts erstand!
Vom Haupte bis zum Fuss malt ihres Kleides
Saum,
Auf schlichter Seide gab er ihrer Schönheit
Raum,

und des: *vir nobilis, generosus*, nach Anlage des Lateinischen:
juvenis, *juventus* begegnen, so scheint auch hier im Gefolge
 von کرامی das stärkerه جوانی den Nachdruck des Ganzen zu
 erhöhen. Cf. *Journal Asiatique*. Septembre—Octobre 1841. pg.
 345.

بر سر صورت بر ند سرشت
 بختی (۲۲۴) هر چه خوبتر بنوشت
 گر جهان (۲۲۵) هر گر اهوای منست
 با چنین قلعه که جای منست
 که (۲۲۶) چو پروانه بر نظارهء نور
 پای در نه سخن مکوی (۲۲۷) از دور (۲۲۸)
 بر (۲۲۹) چنین قلعه مرد یا بد بار
 نیست نامرد را (۲۳۰) درین دز کار (۲۳۱)

(۲۲۴) G. بخط (۲۲۵) B. C. E. کز جهان (۲۲۶) A. C. E. F. K. کو (۲۲۷)
 beyden letzten Doppel-Verse im Cod. G. دور D. (۲۲۸) E. H. مکو
 Uebrigens fehlen diese (۲۲۹) G. K. در (۲۳۰) H. امیدر (۲۳۱)
 A. B. C. D. G. I. درین در کار E. بدینجا کار H. بدینجا کار
 Cod. A. schiebt hier die folgenden zwey Hemistichien ein :

در حسن قلعه مرد باید بار
 نیست نامرد را درین (sii) در بار

Am Rande dieses Bild's von seidener Natur (⁶⁴)
 Schrieb er das Schönste hin' was ihm den
 Sinn durchfuhr :
 «Ia wär' die ganze Welt, und wär' die Luft
 selbst mein,
 «Wo würd' in dieser Burg ein Plätzchen für
 mich seyn!»
 Gleich wie der Schmetterling an einem lichten
 Ort, (⁶⁵)
 Setz' vorwärts deinen Fuss , sprich aus der
 Fern kein Wort.
 An solcher Burg müht nur der Mann von
 Muth sich ab,
 Und wer nicht Mann, nicht Held, stürzt dort
 gewiss in's Grab.

59. Ueber den Ausdruck: دادن برباد vgl. Wilken. Hist.
Gasnevidarum pg. ۳ Vullers *Hist. Seldschukid.* pg. ۲۸, ۵.

60. کله بر کله eigentlich: *Haupt für Haupt, Stück für*
Stück, denn کله wird hier eben so wie das Persische: سر und

هرکرا این (۲۳۲) نگار (۲۳۳) میباید
 نه یکی (۲۳۴) جان (۲۳۵) هزار جان (۲۳۶) میباید
 همتش سوی راه باید داشت
 چار شرطش (۲۳۷) نگاه (۲۳۸) باید داشت (۲۳۹)
 شرط اول درین زناشوی (۲۴۰)
 نیکنامی شدست (۲۴۱) و نیکوی (۲۴۲)
 دومین شرط (۲۴۳) آنکه (۲۴۴) از سررای (۲۴۵)
 گردد این راه را (۲۴۶) طلسم کشای (۲۴۷)

(۲۳۲) E. H. کین (۲۳۳) C. D. F. K. شکار (۲۳۴) F. که یک (۲۳۵)
 H. دل (۲۳۶) Das Wort جان fehlt in den Codd. A. D. G. H.
 (۲۳۷) C. شرطش (۲۳۸) K. بکار (۲۳۹) D. داست (۲۴۰) G. زناشوی
 (۲۴۱) C. شدار F. شد از G. شده است (۲۴۲) C. نونیکوی F.
 نکورومی H. نیکنوی (۲۴۳) D. شرطم (۲۴۴) F. انک G. ان بود
 (۲۴۵) G. که برای K. بیوند (am Rande wie oben) H. drücken dieses Hemistich so aus: وانکه بر وصل ما کشاید
 (۲۴۶) B. قلعه را (۲۴۷) K. liest diesen Halbvers so: رای (پای H.)

سومین (۲۴۸) شرط انکه (۲۴۹) از بیوند

چون کشاید طلسمهارا بند (۲۵۰)

در این دز (۲۵۱) نشان دهد که کدام (۲۵۲)

تا ز در شوی (۲۵۳) من شود (۲۵۴) نه زبام (۲۵۵)

چارمین (۲۵۶) شرط اگر بجای آرد (۲۵۷)

ره سوی شهر زیر پای (۲۵۸) آرد

تا من آیم بیارگاه (۲۵۹) پدر

پرسم از وی حدیثهای هنر (۲۶۰)

(۲۴۸) B. سومى A. G. I. K. سیمین (۲۴۹) C. جونکه E. G. انک H.

انکرین F. کز سر (۲۵۰) C. F. طلسم مرا بند Diesen Doppel-Vers

سیمین شرط را بجای آرد * ره سوی شهر زیر پای آرد: K. so: liest

(۲۵۱) A. D. G. در (۲۵۲) G. کدام (۲۵۳) C. I. K. سوی

A. D. E. G. H. جفت (۲۵۴) F. سود (۲۵۵) Hemi- Diese beyden

stichien folgen in den Codd. C. F. erst nach den beyden zunächst

(۲۵۶) B. چارمى (۲۵۷) G. آرد (۲۵۸) H. پا (۲۵۹) C. stehenden.

بیا یگاه (۲۶۰) B. C. F. I. سوالهای دکر

So heischt die dritte dir, dass, was du hier
erlegst,

«In sichere Fesseln du die Talismane schlägst»,

«Wer und woher, in diese Burg als Zeichen
sendst»,

«Vom Dache nicht, durch's Thor als Gatte
an mich wendst».

Bey deiner Ankunft wird die vierte endlich
seyn,

«An mein Gefolge dich zur Hauptstadt an-
zureihn,

«Damit an meines Vaters Hofe männiglich

«Ich tief versteckte Fragen richte dort an
dich;

das Arabische: راعس von den Köpfen unvernünftiger Thiere, mit denen er diese Wagehälse zu vergleichen scheint, gebraucht Vgl. *Historia Gasnevidarum* ed. F. Wilken pg. 130. *Expedition de Timour-i-lenk.* pg. 177. 247. 249. 279. 322. 330. 332. Abu-l-fedæ *Annales moslem.* T. II, pg. 330 not. a. *Journal Asiatique* Mai 1841 pg. 561. 562. 563 *Ibn Foszlan.* pg. 8. 99 Anm. 74.

گر جوابم دهد چنانکه (۲۶۱) سزااست (۲۶۲)
 خواهم اورا (۲۶۳) چنانکه (۲۶۴) شرط وفاست
 شوی من باشد آن کرامی مرد
 کانچه گفتم (۲۶۵) تمام داند کرد
 وانکه زین (۲۶۶) شرط بگذرد (۲۶۷) تن او
 خون بی شرط او بگردون او
 هرکه این شرط را (۲۶۸) نکو دارد (۲۶۹)
 کیمیای سعادت او دارد (۲۷۰)

(۲۶۱) C. G. چنانک H. ۲۶۲ مر است K. ۲۶۳ ازوی G. C. ۲۶۴
 چنانک H. چنانچه (۲۶۵) C. I. کین چه گفتم D. کاین چه گفتم G. کایح
 (sic) گفتم A. ۲۶۶ وان کزین F. هرکه زین G. وانج زین F.
 کرازین (۲۶۷) B. D. E. بگذرد (۲۶۸) G. A. D. E. پندار H. پندمارا
 (۲۶۹) B. F. نکهدارد G. نکوداند (۲۷۰) G. خواند

61. *Huris Streit* d. h. die den Huri den Vor-
 rang an Schönheit streitig machte. Es ist daher eben so bedeu-

« Und hast geziemend du mir diese dann ent-
hüllt,

« So wird gewiss von mir gegeb'nes Wort
erfüllt ».

Mein theurer Gatte sey daher der Ehren-
mann,

Der das , was ich verlangt, genau erfüllen
kann;

Doch wer sich diesem nicht zu unterziehn
vermag,

Besudelt seinen Hals mit Blut an jenem Tag;

Wer aber der Bedingung Gord'schen Knoten
löst,

Hat auch durch Alchymie der Weisen Stein
entblösst (⁶⁶)

ungsvoll oder noch bedeutungsvoller, als: **غیرت : und رشک حور**

حور der Huris Neid, wie z. B. im Mewlana Dschami :

زلیخا که رشک حور عین بود

بوغرب پردهء عصمت نشین بود

وآنکه پی در سخن نداند (۲۷۱) برد
 گر بزرگست زود (۲۷۲) گردد خرد (۲۷۳)
 چون زترتیب (۲۷۴) آن (۲۷۵) ورق (۲۷۶) برداخت
 پیش آنکس که اهل بود انداخت
 گفت برخیز (۲۷۷) واین (۲۷۸) ورق بردار
 وین طبق پوش (۲۷۹) ازین (۲۸۰) طبق بردار
 بر در شهر شو (۲۸۱) بجای بلند
 وین (۲۸۲) ورق (۲۸۳) بتاج (۲۸۴) در در بند (۲۸۵)

(۲۷۱) C. شاید (۲۷۲) K. زرد (۲۷۳) G. H. K. خورد B. D. F. I.
 (۲۷۴) H. Uebrigens fehlt dieser Doppel-Vers in Codd. بترتیب
 (۲۷۵) C. D. K. G. این C. D. سخن so aus: Hemistich
 F. drückt das ganze ران بامدادان جو (ران oben) ورق برداخت
 (۲۷۷) C. خیر (۲۷۸) G. این (۲۷۹) D. نوش (۲۸۰) F. از (۲۸۱) D. رو
 I. شد (۲۸۲) E. G. H. این (۲۸۳) A. E. F. G. H. ورق را aber ورق
 Cod. E. am Rande des Cod. E. (۲۸۴) A. G. H. بتاجکه aber بتاج

Und wer nach diesem Wort zu handeln nicht
 versteht,
 Statt Hoheit über ihn flugs Niedrigkeit ergeht!
 Als sie der Ordnung nach dies zu Papier
 gebracht,
 Und einem übergab in ihrer Diener Tracht,
 Steh' auf, sprach sie zu ihm, häng' diese
 Rolle auf, (⁵⁷)
 Und dieses Conterfey, nach ihrer Folge Lauf,
 An der Stadtpforte dir bekanntem hoh'n
 Altan,
 Heft an der Feste Kron' mir diese Rolle an,

Cod. E. در بند aber در بند A. E. G. ۲۸۵) am Rande des
 D. F. am Rande des H. در بند که در بند K. در که بند

ز خورشید رخس نادیده تابي

گرفتار خیالش شد بخوابي

«Suleicha selbst, der schönen Huris Neid,
 «Der Keuschheit Bild im fernen Abendland,
 «Sah noch kein Fünkchen seines Sonnenlichts,
 «Als schon sein Bild im Traume sie bestrickt.»

تا ز شهری و لشکری هر (۲۸۶) کس

کافکند (۲۸۷) بر چو من عروس هوس

بچنین شرط راه (۲۸۸) بر گیرد (۲۸۹)

یا شود (۲۹۰) میر قلعه یا میرد

شد پرستنده وان (۲۹۱) ورق برداشت (۲۹۲)

بچ بر بچ (۲۹۳) راه را بکداشت (۲۹۴)

بر در شهر (۲۹۵) بست پیکر ماه

تا درو عاشقان کنند نگاه

(۲۸۶) A. همه (۲۸۷) A. کافندش (sic) G. H. کافتندش K. افتدش

(۲۸۸) F. راه شرط (۲۸۹) G. گیرد (۲۹۰) G. شوذ (۲۹۱) C. D. E. G. H.

ان (۲۹۲) E. G. H. K. رابرد (۲۹۳) A. بچ بر بچ B. C. K. بچ بر بچ

D. بچ در بچ (۲۹۴) A. E. سپرد D. نکداشت G. H. K. بسپرد

(۲۹۵) A. H. قلعه

Vgl. *Ioseph und Suleicha*. pg. 25.

جهان را فتنه بود آن غیرت حور

ز شیرین شکر او مصر پر سور

Damit, wer in der Stadt, im Heere hoch-
 geehrt,
 Der mich zu seiner Braut so sehnsvoll
 begehrt,
 Mit solchem Lösungswort zur Reise sich
 bereit',
 Als Fürst der Burg ich ihn, – als Leiche ihn
 geleit!
 Der Diener schlug die Rolle an, wo sie
 befahl,
 Und Iüngling' über Iüngling', bey des Weges
 Wahl,
 Gefesselt durch des Stadtthors hehre Mondsge-
 stalt,
 Entschlossen sich, verliebt in sie, zur Reise
 Halt.

«Der Welten Zank, der Huris steter Neid

«Erfüllt ihr Süß mit Bitterkeit die Flur.»

Vgl. Ibid. pg. 80 cl. pg. 56.

62. Ein sehr bekannter, auch bey den Europaeern sehr gebräuchlicher, bildlicher Ausdruck, welcher übrigens den Dop-

هر کرار غبت اوفتد خیزد (۲۹۶)

خون خود را (۲۹۷) بدست خود (۲۹۸) ریزد (۲۹۹)

چون (۳۰۰) بهر تخت کیر و تاجوری

زین حکایت رسیده شد (۳۰۱) خبری

بر تمنای (۳۰۲) این (۳۰۳) حدیث کزاف

سر (۳۰۴) نهادند مردم از اطراف

هر کس از کرامی جوانی (۳۰۵) خویش (۳۰۶)

داد بر باد زندگانی خویش (۳۰۷)

(۲۹۶) A. H. رغبت است برخیزد (۲۹۷) G. خود را (۲۹۸) G. خود

(۲۹۹) Cod. E. Dieser Doppel - Vers fehlt in I. چون (۳۰۱)

B. I. بد (۳۰۲) B. F. I. چون نیفتاد (۳۰۳) D. E. H. ان (۳۰۴)

A. E. H. K. رخ (۳۰۵) B. C. I. و جوانی (۳۰۶) I. خویش (۳۰۷)

Dieser Doppel - Vers steht nicht in den Codd. A. E. H.

pelsin von Schatten und Schutz in sich schliesst, wie z. B. im
Mewlana Dschami:

Doch jeder, dem der Inbrunst wilder Strom
entfloss,
Das eig'ne Blut durch seiner Hände Werk
vergoss.

Als nun der Herrscher und der Kronenträger
viel

In Kenntniss sich gesetzt von diesem Wun-
derspiel,

Da eilten wohl, aus mannigfalt'ger Neubegier,
Aus jeder Gegend hin zum selt'nen Burg-
turnier.

Iedoch der edlen Iüngling' rasches Jugend-
blut ⁽⁴⁸⁾

Verwirkt des Lebens Hauch ⁽⁴⁹⁾ durch ihres
Kampfes Glut,

همه پر مایه از سرمایه او

همه در نور محو از سایه او

مبادا سایه او از جهان دور

رققتش دیده ایام بی نور

هر که در راه او نهادی کام

کشتی از زخم تیغ دشمن کام

هیج کوشیده (۳۰۸) بچاره و رای

شد آن قلعه را (۳۰۹) طلسم (۳۱۰) کشای (۳۱۱)

وانکه (۳۱۲) تختی نمود (۳۱۳) چاره کری (۳۱۴)

هم فسونش (۳۱۵) ز چاره شک سری

کرچه بکشاد (۳۱۶) از آن (۳۱۷) طلسمی چند (۳۱۸)

بر دکرها نبود (۳۱۹) نیرومند (۳۲۰)

(۳۰۸) A. B. C. E. H. K. کوشیده F. G. کوشیده G. کنج

را! (۳۱۰) E. کریوه H. کره (۳۱۱) H. بکشای (۳۱۲) E. G. وانک (۳۱۳)

G. نمود (۳۱۴) B. کاری (۳۱۵) A. E. H. حدیش oben im Texte

aber am Rande des Cod. E., wie (۳۱۶) G. نکشاد (۳۱۷) G. بر

K. از (۳۱۸) G. K. بند (۳۱۹) I. نمود (۳۲۰) Dieser Doppel-Vers

ehlt in den Codd. A. E. H., doch der Rand im Cod. E. ergänzt

ihn.

از سريخودی وب رانی (۳۲۱)

بر سردار (۳۲۲) شک بر سوانی

بی مرادی (۳۲۳) کزو میسر شک

چند بر نای (۳۲۴) خوب در (۳۲۵) سر شک

کس از ان ره خلاص دیده نبود (۳۲۶)

همه (۳۲۷) ره جز سر بر یله نبود (۳۲۸)

هر سری کز سران بر یبندی (۳۲۹)

بر در (۳۳۰) شهر بر کشیدندی (۳۳۱)

(۳۲۱) A. E. و خودرانی G. و بدرانی (۳۲۲) C. F. K. در سر کار G.

بر سر کار (۳۲۳) G. مراد (۳۲۴) A. بر پای (۳۲۵) A. بر E. بی

(sic) am Rande در aber (۳۲۶) F. بود (۳۲۷) G. هم (۳۲۸) G. نبود

A. Cod. im fehlt - Doppel Dieser (۳۲۹) G. بر یبندش (۳۳۰)

G. بدر (۳۳۱) کشیدندش finden Hemistichien letzten vier Diese

sich nicht in den Codd. E. H. Im Cod. G. stehen aber die beyden letzten erst hinter den zunächst folgenden.

und mich in: *De Manuscr. Persico Iskenderi Menesii erudit.*

huc usque incognito. Casani 1822 pg. 2. not. 1.

Durch seinen Aberwitz und grossen Unver-
 stand
 Ward in dem Orcus er zum Reichsbaron
 ernannt!
 Doch mahnte früh genug ein leichter Wan-
 kelmuth
 Der jungen Männer ein'ge bald an ihre Hut,
 Denn nie sah man daher des Wegs den Sie-
 ger ziehn,
 Und jeder Schritt auf ihm als Todeskampf
 erschien;
 Ia auch gewahrte man der Wagehalse Kopf
 Am Stadtthor aufgehängt mit ihrem blutgen
 Schopf,

63. eigentlich: die hundert tausend Flaschen Gifts her-
 vorbrachte.

64. **قلم** *Kalam* ist bekanntlich der Orientalische Ausdruck
 für unsere Feder, weil die Orientalen mit Federn aus Rohr zu
 schreiben pflegen.

تا زبیس (۳۳۲ سر که شک بر یکده بقهر (۳۳۳)

کله بر کله بسته (۳۳۴ شک در (۳۳۵ شهر

کرد کیتی چوپیکری (۳۳۶ همه جای

نبود جز بسور (۳۳۷ شهر آرای (۳۳۸

آن (۳۳۹ پری رخ که شک (۳۴۰ ستیزه حور (۳۴۱

شهری (۳۴۲ آراسته بسر نه بسور

نار سیده (۳۴۳ بسایه در او

ای بسا سر که رفت در سر او (۳۴۴

(۳۳۲ A. E. H. ازبسی G. زقهر (۳۳۴ F. شک aber بسته

unter der Linie: (۳۳۵ F. دران für شک در (۳۳۶ C. D. Rand

E. F. I. Codd. بنکری (۳۳۷ C. F. بسوک D. بسوی (۳۳۸

Dieser Doppel - Vers fehlt in den Codd. A. E. H., doch ergänzt

ihn der Rand des Cod. E. (۳۳۹ B. E. H. I. وآن (۳۴۰ B. I. بد

(۳۴۱ H. ستیزه طور I. ستیره حور (۳۴۲ B. G. شهر (۳۴۳ D. F.

تا رسیدن (۳۴۴ Cod. G. Dieses Doppel - Verses ermangelt

Damit ein jedes Haupt, nach der Gewalten
 Hieb,
 In seiner Einzelheit ⁽⁶⁰⁾ der Stadt verbunden
 blieb,
 Und hätt ihm Schönheits-Ruhm an jedem
 Ort gebührt,
 An dieser Feste nur die Mauern kärglich
 ziert.
 Indessen hatt' der schöne Engel, Huris
 Streit, ⁽⁶¹⁾
 Die Stadt, doch nicht die Mauer, durch sein
 Haupt geweiht,
 Und keiner konnte seines Thores Schatten
 fah'n, ⁽⁶²⁾
 So viel der Häupter auch sich seinem Haupte
 nah'n.

65. *die Spitze der Feder.* نوک خامه und نوک قلم. In
 demselben Sinne kommt نوک in diesen metaphorisch gebrauch-
 ten Worten: باطایفهء از سپه که بنوک نیزه در شب سیاه کلفی
Er wandte از روی ماه زایل میکردانیدند متوجه جانب آوردوی شد

از بزرگان پادشاهزاده (۳۴۰)

بود زیبا جوانی (۳۴۶) ازاده

زیرك وزورمند و خوب و دلیر

صید شمشیر او چه کور و چه شیر

روزی از شهر شد بسوی شکار

تا شکفته شود (۳۴۷) چو تازه (۳۴۸) بهار (۳۴۹)

دیو يك نوش (۳۵۰) نامه (۳۵۱) بر (۳۵۲) در شهر

کرد او صد هزار (۳۵۳) شیشهء زهر (۳۵۴)

(۳۴۰) A. C. پادشاه فزاده H. و پادشهزاده B. A. D. E. F. I.

پادشاهزاده (۳۴۶) G. جوان (۳۴۷) A. E. شودشا و دل aber am Rande

H. liest (۳۴۹) F. بتازه des Cod. E. wie oben im Texte.

das ganze Hemistich, welches mit dem vorigen im Cod. G. fehlt, so:

تا شود تازه دل چو تازه بها (۳۵۰) H. روز K. نامه (۳۵۱) K. که

(۳۵۲) K. در (۳۵۳) G. صد هزاره (۳۵۴) I. شیشهء زهر

sich mit einem Heereshaufen, welcher mit der Spitze der Pfeile
in dunkler Nacht die Flecken von des Mondes Antlitz ver-

Ein Prinz jedoch aus angesehenem Fürsten-
 blut,
 Schön an Gestalt, nicht minder gross an
 Edelmuth,
 Der mit beherztem Sinn des Geistes Kraft
 verband,
 Vor dem Waldesel sich und Löw' im Staube
 wand,
 Hatt' einst sich aus der Stadt zum Iagen
 aufgemacht,
 Weil ihm des jungen Frühling's Schöne an-
 gelacht.
 Am Stadtthor sah er angeheft't der Rolle Ruf,
 Der Bühnen selbst ein tausendfaches Leiden
 schuf, ⁽⁶³⁾

schwinden machte, gegen die Horde. Vgl. Mirchondi hist. Sel-
 dschukid. ed. Vullers. pg. ۳۳ cl. Expedition de Timour-i-
 lenk. pg. 187.

66. Ueber رقم vgl. Mirchondi histor. Samanid. ed. F.
 Wilken pg. 10. Historia Seldschukid. ed. Vullers pg.

پیکری بسته بر سواد (۳۰۰ برند)

پیکری (۳۰۶) دلفریب و دیده (۳۰۷) پستد

دلکشی (۳۰۸) کز جمال و زیبائی (۳۰۹)

برد از و در زمان شکیبائی

آفرین گفت (۳۴۰) برچنان قلمی

کآید از نوک (۳۴۱) چنین (۳۴۲) رقمی

کرد آن (۳۴۳) صورت جهان آرای

صد سر آویخته ز سر تا پای (۳۴۴)

(۳۰۰ C. F. در هوا بسته بر هوا (۳۰۶ H. پیکر (۳۰۷ B. C. F. H. I.)

دیده (۳۰۸ A. D. E. (am Rande wie oben im Texte) K. H. G.)

صورتی (۳۰۹ H. زیبائی (۳۴۰ B. C. F. I. باد (۳۴۱ B. C. D. E. K.)

نوکش F. برکش (۳۴۲ A. چنان B. D. انچنین C. F. انچنان (۳۴۳)

I. این (۳۴۴ A. Cod. fehlt im Doppel - Vers Dieser

۷۹, ۸۹ *Expedition de Timour-i-lenk.* pg. 267 *Memoires de l'Institut national des Sciences.* Tom. IV, pg. 129.

67. Vgl. oben. pg. 34.

In schwarze Seide diesen Engel eingezellt,
 Dess' Engels-Antlitz Herzen auf die Probe
 stellt,
 Und, Herzensmörderin durch ihrer Schönheit
 Huld,
 Schon vor der Zeit ihm kürzt die eiserne
 Geduld.
 O! glücklich, sprach er, eines solchen Kalams ⁽⁶⁴⁾
 Ziel,
 Aus dessen Spitze ⁽⁶⁵⁾ ein so schöner Schrift-
 zug ⁽⁶⁶⁾ fiel!
 Und dieses Engels Schöne Welten-Schmuck
 umfängt,
 Obgleich vom Kopf zum Fuss sie hundert
 Häupter hängt.

68. Aehnliche, die grausamen durch Schönheit erzeugten
 Martern der unbefriedigten Liebe andeutenden Metaphern finden
 wir z. B. im Mewlana Dschami;

دلی کز عشق در کام نهنک است
 زجست وجوی کامش کام لنک است

گفت ازین کوهر نهنك آويز
 چون کر یزم (۳۶۵) که نیست (۳۶۶) جای کر یز
 زین هوس نامه کر بدارم (۳۶۷) دست
 آورد در تنم شکیب (۳۶۸) شکست (۳۶۹)
 کر دلم (۳۷۰) زین (۳۷۱) هوس بدر (۳۷۲) نشود
 سر شود وین (۳۷۳) هوس بسر (۳۷۴) نشود
 بربرند ارچه صورت (۳۷۵) زیباست
 مار (۳۷۶) در (۳۷۷) حلقه (۳۷۸) خار باخرماست (۳۷۹)

(۳۶۵) K. کیرنرم (۳۶۶) I. نیست (۳۶۷) D. ندرام H. بدارد (۳۶۸)

K. شکست (۳۶۹) D. H. وشکست E. سکست - Dieser beyden Hemisti-

chien ermangelt der Cod. A. (۳۷۰) F. این H. وز (۳۷۱) H. زسر

(۳۷۲) A. در (۳۷۳) G. K. این (۳۷۴) A. C. D. E. K. زسر (۳۷۵)

B. C. D. F. G. صورتی (۳۷۶) D. ماهور (۳۷۷) B. C. F. با (۳۷۸)

C. ماره G. سه (۳۷۹) D. K. دردیباست G. درخرماست Uebrigens

fehlt dieser Doppel - Vers in den Codd. A. E. H.

Wenn ich von dieser Perl' ⁽⁶⁷⁾, ein Krokodill ⁽⁶⁸⁾ trägt sie,
 Die Flucht ergreife, sprach er, Ruhe find'ich
 nie;
 Wenn ich der Wollustschrift den Rücken
 zugewandt ⁽⁶⁹⁾,
 Mein Körper wird gewiss von Ungeduld ent-
 brannt,
 Und wenn mein schmachtend Herz die Pfor-
 ten nicht betritt,
 So wird's mein leeres Haupt, das an Ver-
 langen litt.
 Ist zwar die schöne Form in Seide wohl
 gefasst,
 Mir ist der Ringelschlange Palmen-Dorn
 verhasst ⁽⁷⁰⁾.

*Ein Herz, im Schlund des Liebes-Krokodills,
 Freut, ach, nur lahm sich des erreichten Ziels.*

Vgl. Ioseph und Suleicha pg. 32.

بود بهر هلاک من نهنگی

Ein Krokodill ist's, das den Tod mir draüt.

این همه سر بریده (۳۸۰) شد باری

کاشکی هم بسر شدی (۳۸۱) کاری

سر من نیز (۳۸۲) رفته کیر چه سود (۳۸۳)

خاکی کشته (۳۸۴) کیر خون (۳۸۵) آلود (۳۸۶)

(۳۸۰) G. بریده (۳۸۱) A. E. G. H. هیچکس را بسر نشد - aber am Ran-

de in E., wie oben K. im Texte هیچکس را بیزه شد (۳۸۲) C.

نر (sic.) (۳۸۳) A. H. بیاد D. چسود (۳۸۴) C. رفته (۳۸۵) C. F.

خاک (۳۸۶) Rand wie A. E. Codd. in lautet Hemistich Dieses

عشق باجان من ز مادر زاد: H. so: bey uns)

Vgl. ibid. pg. 53.

69. Eig: wenn ich von dieser Wollustschrift die Hand zurückziehe.

70. Eig. Es ist die Schlange im Ringe (Reife) ein Dorn in der Palme. Etwas dem Aehnliches lesen wir im Chudschu Kermani:

ملك چون دید کین جرخ سیه کار

رطب باخار دار ومهره بامار

Der Schöpfer hat zum Schwerdt ein jedes
Haupt verdammt,
Gleich wie der Thränenstrom von ihm im
Haupte stammt;
Und welch' Gewinn, den meinem Haupt'
Vergangnes bringt,
Wenn es, von Blut besudelt mit dem Staube
ringt (");

vgl. a. a. O. fol. ۲۴ verso.

Die schöne, Palmen ähnliche Prinzessin wird hier Ringel-
schlange genannt, weil sie wie eine Schlange den Schatz be-
wacht, Schätze bewachende Schlangen, nach der Orientalen
Glauben, aber einen Ring um dieselben schlagen. So Mawlana
Dschami:

بسیمین ساقش آن مار کهر کنج

در آمد حلقه زن چون مار بر کنج

Die Perlenschlange an dem Silberfuss

Schlug Ringe, wie beym Schatz die Schlange thut.

Vgl. Ioseph und Suleicha pg. 39 cl. pg. 201 Anm. 13.

گر نه زین رشته باز دارم دست (۳۸۷)

سربدین (۳۸۸) رشته بار باید رست (۳۸۹)

گر دلیری کنم بجان سفتن

چون (۳۹۰) توانم تبرک جان گفتن

(۳۸۷) F. دری ست (۳۸۸) D. این F. باین (۳۸۹) C. F. G. بست

Uebrigens fehlen diese beyden Hemistichien in den Codd. A. E. H.

(۳۹۰) B. I. کی

Ich erinnere meine Leser hier noch an die schöne Fabel desselben Verfassers, wo ein weidendes Kamehl, im Begriffe, einen schön blühenden Dornstrauch zu verschlingen, in demselben eine Ringelschlange erblickt, und erschrocken darüber zurückzieht. Der Dornstrauch erhält auf seine mit Verwunderung dargelegte Frage, woher sich diese Erschrockenheit schreibe, die Antwort: *ich fürchte mich nicht vor den Zähnen des offen vor mir darliegenden Wirthes, aber wohl vor dem Tod bringenden Gifte des verborgenen, heimlichen Gastes.* Sie ertheilt übrigens die weise Lehre:

گر از لیم بترسد کریم نیست عجب

ز خبیث نفس نه از پشیم واستخوان ترسد

Ia zieh' ich nicht die Hand von der Gefahr
zurück,
Es bringt Gefahr in diesem Spiel mich um
mein Glück ⁽⁷²⁾;
Wenn meine Seele selbst ein hoher Muth
durchdringt,
So fragt es sich jedoch, ob ihr er Segen
bringt.

کس که پا نهد در میان خاکستر
مقرر است که از آتش نهان ترسد

«Fürchtet der Edle den Schlechten, wundre dich nicht,
«Er fürchtet nur Bosheit der Seele, nicht Knochen und Haar;
«Wer in Asche den Fuss sich nicht zu setzen vermisst,
«Zeiget deutlich dir an, verborgenes Feuer er fürchtet!»

Vgl. *Anthologia persica*. Viennae 1778 pg. 12.

71. Vgl. mich. in: *Curar. exegetico-criticarum in Ieremieae Threnos Specimen*. Rostochii 1818 pg. 18 und: *De Expeditione Russorum Berdaam versus*. Tom. III, pg. 50 sqq.

72. Eigentlich: «Wenn ich von diesem Stricke die Hand
nicht zurückziehe, so wird man das Haupt einmal auf diesen

باز (۳۹۱) گفت این برندرا (۳۹۲) پریان

بسته انداز برای مشتریان (۳۹۳)

پیش افسون آنچنان (۳۹۴) پری (۳۹۵)

نتوان رفت بی فسونگری

(۳۹۱) A. بار (۳۹۲) A. بر بندرا (۳۹۳) F. آدیان (۳۹۴) A. این چنین

(۳۹۵) A. بری

«Strick aufziehen.» Der Dichter kommt späterhin hierauf zurück. Ich habe mich in der Uebersetzung der entlegenern Bedeutung angeschlossen, der zufolge Strick für unser Fallstrick und mit- hin auch für alle aus demselben entspringenden Gefahren und Schreckensbilder zu nehmen ist. In diesem Sinne kommt z. B. *فخد و فحه* in Thren. Ierem. III, 47 cl. Ies. XXIV, 17; Ierem. XLVIII, 43, *حبل* im *Alkuran* Sur. III, 97 *Ibn Arabschahi hist. Timuri. ed. Manger. T. I, 24. 426; T. II, 374* vor, und den Lateinern ist *funis* und *laqueus* ein gewöhnliches Bild dieser Art. Vgl. *Lactantius De origine error. II, cp. I, 3* *Quinctil, V. 7, 10. Cicero Orat. pro Milone. cp. 15.*

73. Der Sinn dieses Hemistichs: durch das vom Wolfe (aus dem Rachen des Wolfes) ich mein Schäfchen (Seele, Le-

Er wandte wiederum sich an dies Engels-
Licht,
Das aller Werber Kauf durch ihren Fallstrick
bricht;
Bey dieses Engels List ist's wohl Unmöglich-
keit,
Sich nähern ohne Trug und ohn' Verschla-
genheit,

ben) nicht befrey, ist folgender: Es ist mir kein Mittel zu ge-
 ring oder zu gross, durch das ich nicht auf jede Art und Wei-
 se, und besonders durch Lösung aller von der Schönen ertheil-
 ten Aufgaben, indem ich ihre Zunge zu neuen gleichsam läh-
 me, mein Leben aus den mir schwer drohenden Gefahren zu
 retten suchen sollte. Wenn ich mich über die Bedeutung des

کو سفند schon in der *Expositio Russorum Berdaam versus.*

etc. T. II, pg. 181 flgde erklärt habe, so wird es wohl unnö-
 thig seyn, mich noch weiter über die hier uns vor Augen lie-
 genden Metaphern zu verbreiten, weil sie aus dem Orientalis-
 mus in den Occidentalismus übergegangen, sogar schon als
 Eigenthum des letztern zu betrachten sind. Uebrigens vgl. Rho-
 de *Die heilige Sage.* pg. 343. 344. G. Flügel *Der Vertrau-*
te Gefährte Des Einsamen etc. Wien 1829. pg. 140. 250.

تا زبان (۳۹۶) بند آن پری نکنم

سر هرین کار سرسری نکنم (۳۹۷)

چارهء بایدم نه خرد (۳۹۸) بزرگ

تا رهد (۳۹۹) کوسفندم (۴۰۰) از دم (۴۰۱) کرک

(۳۹۶) F. زبان (۳۹۷) Codd. G. fehlt im Doppel-Vers Dieser

(۳۹۸) A. زخورد H.K. نه خورد (۳۹۹) K. دهک (۴۰۰) I. کوسفندم

(۴۰۱) D. ره

74. Eigentlich: denn jedem, welcher ein Werk nicht mit Kraft beginnt, verdirbt der Plan seines Werkes, oder zieht die Zusammensetzung seines Werkes Verderben zu.

75. Die Metaphern dieses Verses, welche das vermischte schmerzhaftes Gefühl der heftigen Begierde nach dem ersehnten Gegenstande, und der schwankenden Ungewissheit, oder auch der relativen Unmöglichkeit, sie je befriedigen zu können, also das Gefühl des tiefen geheimen Kammers darstellen, sind dem Orientalismus nichts ungewöhnliches. So heisst es in den Klagliedern Jeremiae:

So lange wie ich nicht des Engels Zung'
 gelähmt,
 Und mich des kühnen Werks Erfolg nicht
 mehr beschämt,
 Ist wohl kein Mittel mir zu gross, noch auch
 zu neu,
 Durch das vom Wolfe ich mein Schäfchen
 nicht befrey (⁷³).

معی خمر مرو

نشخ لہی بقربی

کی مرو مریتی

Es brausen meine Eingeweide,

Es dreht mein Herz in meinem Leibe sich;

Traun — ich bin tief betrübt!

Vgl. Cap. I v. 20.

خمر مرو معی

نشخ لارز کبدی

عل شبر بت معی

هر که در کار سخت (۴۰۲) گیر شود

نظم کارش خلل (۴۰۳) بدیر (۴۰۴) شود

در تصرف مباش خورد (۴۰۵) اندیش (۴۰۶)

تا زیانی (۴۰۷) بزرگ (۴۰۸) ناید بیش

(۴۰۲) B. I. منهل (۴۰۳) C. حل (۴۰۴) C. F. بدیر I. پدیر (۴۰۵)

A. H. I. خورد (۴۰۶) I. اندیش (۴۰۷) C. D. F. K. زیان (۴۰۸)

K. بر دل تو

Es brausen meine Eingeweide,

Ausgegossen ist zur Erde meine Leber

Ueber Zions Weh!

Vgl. Cap. II. v. 11. Diese Stellen passen ganz für die unsrige, und es äussern sich Araber, Römer und Griechen in demselben Geiste. So Hariri:

فصلت عنه بکبد مرضوصة

Ab eo revulsus sum, jecore contuso.

Vgl. Consessus ed. Schultens V, pg. 144.

Denn jedem, der ein Werk mit Leichtsinn
 nur beginnt,
 Des Werkes Harmonie dem Wasser gleich
 zerrinnt (⁷⁴);
 Ia wer dem Biedersinn Gemeinheit beyge-
 sellt,
 Hat grösserm Schaden nur das Horoscop ge-
 stellt,

فقد استطارت صدوع كبدى من الحنين الى ولدى

*Nam profecto fissiones jecoris mei volitant prae desiderio
 stridulo erga meum filium.*

Vgl. Ibidem V, pg. 164; Abu-l-feda: وقام السلطان

Quibus بنفسه وضرب عنقه فارتعدت فرايص ملك الفرنج فسكن جاشه
dictis ipse surgens manu sua principi cervicem obtruncabat.
Spectaculum id adeo exsternebat Francorum regem, ut musculi,
qui pectus vestiunt, ipsi contremiscerent et cor bulliret. Vgl.
Annales Muslemici ed. Adler. T. IV, pg. 76. 78. 80 not. f.
cll. Chrestom. arabe par Silv. de Sacy. ed. I. Tom. I, pg.
 ۲۸ A. Th. Hartmann *Linguistische Einleitung etc.* pg. 293.
 Persische Dichter pflegen die Martern der heissen, sehnsvol-

ساز بر (۴۰۹) پرده جهان می ساز

سست میگیر و سخت (۴۱۰) می انداز

دلم از خاطرم خراب ترست

جکرم (۴۱۱) از دلم (۴۱۲) کباب ترست (۴۱۳)

بچنین دل چگونه باشم شاد (۴۱۴)

وز چنین خاطری (۴۱۵) چه (۴۱۶) ارم (۴۱۷) یاد

(۴۰۹) K. این (۴۱۰) C. و سخت (۴۱۱) A. E. G. H. جگر (۴۱۲)

A. E. G. H. دل بسی (۴۱۳) K. بسی کباب ترست (۴۱۴) I. شد

(۴۱۵) F. خاطری (۴۱۶) E. کی (۴۱۷) A. E. H. ارد

len Liebe unter dem Bilde eines *Bratens* darzustellen, - weil dieser eben so, wie die liebende Person, von dem ihn röstenden Feuer ganz erweicht, oder, wie auch wir bildlich zu sagen pflegen, durch und durch gekocht wird. So Mewlana Dschami:

بهر آهی که از دل بر کشیدی

کسان بوی کباب دل شمیدی

Und wer sich nach des Welten-Schleyers
 Lockung sehnt,
 Hat Biederkeit für Wahn nur von sich abge-
 lehnt.
 Verwüst'ter ist mein Herz als meiner Brust
 Gefühl,
 Gesottner als das Herz ist meiner Gall'
 Gewühl (");
 Wie kann bey einem solchen Herzen froh
 ich seyn,
 Und meiner Brust Gefühl an die Gedanken
 reihn.

«Und jedes Ach, das ihrer Brust entfährt,

«Verräth den heissen Braten dieser Brust.»

Vgl. *Ioseph und Suleicha*. pg. 34. 199. Dschelal-ud-
 din Rumi:

از پختگیست عاشق اگر کریمه کم کند

خونابه است شاه خامی کبابرا

«Fehlt Liebenden die Thräne, so sind sie vollends gar schon,

«Es zeugt das blut'ge Wasser von dem noch rohen Braten.»

این سخن گفت ولختی (۴۱۸) انده (۴۱۹) خورد

وز نفس بر کشید (۴۲۰) بادی (۴۲۱) سرد

آب در دیده زان نظاره گوشت (۴۲۲)

نطع باتیغ دید و سر (۴۲۳) باطشت (۴۲۴)

(۴۱۸) H. لختی (۴۱۹) D. K. اندر E. اندوه (۴۲۰) H. بر کشاد (۴۲۱)

E. D. اهی (۴۲۲) G. گذشت (۴۲۳) E. G. سر (۴۲۴) Dieser Doppel-

Vers fehlt in dem Cod. K.

Vgl. *Auswahl aus den Diwanen etc.* pg. 124 Chudschu
Kermani:

بر ارم در نفس آه جگر تاب

کنم از آتش دل سنگ را آب

Vgl. l. l. fol. ۱۱ verso. Hafiz:

لب لعل از حقوق نمک

هست بر خان و سینه‌های کباب

همچو حافظ حیات اکر طلبی

لب لعل نگار را در یاب

Er sprach's, und tiefer Kummer nagt an seiner
Lust ⁽⁷⁶⁾,
Stosseufzer drangen ihm hervor aus hohler
Brust,
Dem Aug' entquoll ob' herben Schmerzs ein
Thränen-Meer ⁽⁷⁷⁾,
Er sah der Schlachtbanck Schwerdt, des
Kofgerichtes Ehr ⁽⁷⁸⁾;

So in der 7-ten Ode des Buchstaben ب in einem mir zu-
 gehörigen Manuscripte pg. 8 fol. verso. cl. *Valcken. ad Hippol.*
 1070 Horaz Od. I, 25 v. 12 flgde IV, 1 v. 11. 12. Epist.
 I, 18 v. 73.

76. Siehe oben Anm. 26 pg. 46.

77. So in Mewlana Dschami's Ode auf die Geliebte:

حبیبی راحل والقلب هایم
 ورومی ذاهب والدمع سایل

«Mon amie s'éloigne, et mon coeur est tout bouleversé,
 «Mon ame m'abandonne, et des larmes brulantes inondent mes
 paupieres!»

این هوش را چنان که (۴۲۵) بود (۴۲۶) نهفت

با کس اندیشهء که داشت (۴۲۷) نکفت

روز و شب بود (۴۲۸) بادل (۴۲۹) پر سوز

نه شبس شب بود نه (۴۳۰) روزش روز

(۴۲۵) C. F. انجنانکه für را چنان که E. G. جنانگ statt چنان که

(۴۲۶) H. داشت (۴۲۷) C. D. F. بود (۴۲۸) G. بوذ (۴۲۹) H. بادل

(۴۳۰) G. بدونه H. K. بدونه Uebrigens fehlen diese beyden He-

mistichien in den Codd. C. D. F. I. Im Cod. B. folgen sie spä-

terhin. gehörigen Manuscripte pg. 8 fol. verso. cl. Valcken. od. ungesch. 421 pg. 124.

Vgl. *Fundgruben des Orients*. T. I, pg. 456. Aehnlich

Chudschu Kermani:

همه در خواب و من بیخواب مانده

دوچشم تا بلب در آب مانده

چو جعد ماه رویان دل شکسته

دل شورید در زنجیر بسته

سفینه در کف و در دیک دریا

چو خامه در سر شورید سودا

Vor jedem barg er seiner Sehnsucht tiefe
Wund',
That keinem die gefasste Herzens-Meinung
kund.

Er war im Herzen voll Verlangen Nacht und
Tag,
Nicht Nacht war ihm die lange Nacht, der
Tag nicht Tag! ⁽⁷⁹⁾

در آب افتاده از چشم سفینه
شکسته خاطر م چون آبکینه

Vgl. das genannte Manuscript. pg. 6 fol. recto.

بسر می برد با آن جگر تاب
زدل در آتش و از دیده آب

شبی تیر غمش دلدوزتر بود
شر از سینه اش دلسوزتر بود

Vgl. a. a. O. fol. 19 recto.

Wilken *Chrestomathia Persica*. pg. 117. *Amrulkeisi Mo-*
allakah ed, Lette. pg. 52. v. 9.

هر سحر (۴۳۱) بارزوی تمام

تا در شهر (۴۳۲) بر کرفتی کام

(۴۳۱) H. در سحر (۴۳۲) A. E. H. قلعه

78. Eigentlich: er sah den Gerichtsplatz mit dem Schwerdte, und das Haupt auf der Schüssel. Einen aehnlichen Ausdruck finden wir in dem Ueberreste der Poesieen des Ferrechi:

چو دیده نعمت بیند بکفی درم نبود
سر بریده بود در میان زرین طشت

*Mit dem Auge Schätze sehen, ohne Dirhem in der Hand,
Heisst auf gold'ne Schüssel legen das geköpfte Haupt.*

Vgl. *Anthologia Persica*. Viennæ 1778 pg. 72.

79. Obgleich nur fünf Handschriften diesen Zusatz haben, so scheint er doch nicht ein blosses Einschiebsel, um die Verbindung mehr aneinander zu knüpfen, sondern wirklich von der Hand Nizami's geflossen zu seyn, und das um so mehr, weil der folgende Vers diese Prämisse nothwendiger Weise schon voraussetzt. Dem ähnlich heisst es im Mewlana Dschami:

An jedem schönen Morgen war Verlangens
voll

Er nach der Stadt und ihrem bittern Wer-
berzoll.

بروز و شب همه این بود کارش

Dies ist des Tags, des Nachts ihr Thun.

Vgl. *Ioseph und Suleicha* pg. 42.

شبش این بود روز این تا بدان روز

Auf diese Weise schwanden Nacht und Tag.

Ibidem. pg. 139 im Chudschu Kermani:

جگر در تاب و جانش در تب افتاد

وزان اندیشه روزش در شب افتاد

Vgl. l. 1. fol. ۱۲ recto., und im Mirchawend:

در مقرر عز خویش بفرغت نشست و بساط نشاط و انبساط گسترده و با

پری پیکران حور سرشت بعیسی و عشرت و شرب مدام روزها بشب

دیدى (۴۳۳) آن پیکر (۴۳۴) نواىین را (۴۳۵)

کور فرهاد (۴۳۶) وقصر شیرین را

(۴۳۳) H. دید (۴۳۴) G. بیکری (۴۳۵) A. نگارین را (۴۳۶) A. فرهاد

و شبها بروز میرسانید vgl. Vullers *Hist. Seldschukid.* pg. ۳۰. cl. Wilken *Chrest. Persica* pg. 214. 217.

80. Nach der Aussage einiger Historiker war hier die erwähnte Schirin Slavın bey einem der angesehensten Hofleute des Königs aus der Dynastie der Sassaniden, Chosru Parwiz's (reg. von 590 — 628 nach Ch. Geb.). Parwiz verliebte sich in sie, besuchte ihren Herrn oft, und trieb seinen Scherz mit ihr. Da sie ungeachtet des gemessenen Verbots von Seiten ihres Besitzers kein Bedenken trug, das mit Parwiz angeknüpfte Verhältniss fortzusetzen, so befahl jener, sie in den Euphrat zu werfen. Allein auf die Fürbitte dessen, der mit der Ausführung dieses Befehles beauftragt war, ward sie an einer seichten Stelle ausgesetzt. Sie entkam und begab sich in ein Kloster. Als nun einst die Truppen des Chosru Parwiz vor diesem Kloster vorbeymarschierten, so bat sie einen Soldaten durch das Fenster, den geliebten König von ihrem Aufenthaltsorte zu benachrichti-

**Vielleicht dass sich die Schöne seinem Blick
erschloss,
Gleich Ferhad's Wüsteney und Schirins
prachtvoll Schloss! ⁽⁸⁰⁾**

gen, und ihm als Unterpfand ihrer Treue einen Ring zu überreichen. Dieser Nachricht zufolge liess Chosru sie aus dem Kloster zu sich nach Madain führen; nach seiner Ermordung verliebte sich sein Sohn in sie, und sie, um dieses Verhältniss mit einem Schlage zu vernichten, nahm Gift, und starb in demselben Augenblicke.

So stellen und grösstentheils die Historiker die Sache dar. Unser Nizami-ud-din, welcher die Liebe des Chosru Parwiz zur Schirin in einer eigenen Dichtung besungen hat, beleuchtet die Sache aus folgendem Gesichtspuncte. Chosru verliebt sich, auf Hörensagen und die Schilderung seines vertrauten Freundes Schapur, in die Schirin, die Tochter der Armenischen Königin Mehinbanu. Er lässt daher den Schapur bey der Mutter um ihre Hand werben, erhält die Zusage, lässt für sie das Schloss *Kassr Schirin* bauen, und lebt in der Ehe sehr zufrieden mit ihr. Indessen bricht der Krieg mit Behram aus. Chosru Parwiz muss nach Griechenland flüchten, woselbst er sich in die Prinzessin *Maria* verliebt und in seine Staaten zurückkehrt. Aber

آن کره را بصد (۴۳۷ هزار کلید

جست (۴۳۸ و سر (۴۳۹ رشته (۴۴۰ نکشت (۴۴۱ بدید (۴۴۲

رشتهء دید و صد هزاران (۴۴۳ سر

وز سر رشته کس نداد (۴۴۴ خبر (۴۴۵

(۴۳۷ G. دو صد (۴۳۸ F. جست (۴۳۹ I. و شر (۴۴۰ F. رشته اش

(۴۴۱ G. نکرد (۴۴۲ A. E. H. Codd. Dieser Doppel-Vers fehlt in den

(۴۴۳ A. E. G. H. با هزاران F. صد هزاران C. D. صد هزارش

(۴۴۴ E. F. H. نداشت (۴۴۵ Der Cod. B. schiebt hier einen

Doppel - Vers ein:

روز و شب بود بادی بر سوز

نه شبش شب بد و نه روزش روز

ihre Hand tröstet ihn nicht wegen des Verlustes der Schirin. Er sandte daher den Schapur ab, um die sich in Kassr Schirin aufhaltende Schirin zu sich einzuladen, welche gerade den berühmten Baumeister Ferhad durch die Unterlegung des Plans zum Aushauen eines Milchkanals durch Felsen kennen gelernt hatte. Wie Chosru erfuhr, dass Schirin den Ferhad liebgewon-

Des Thores tausendzüng'gen Riegel sucht er
zwar,
Doch ward er nicht im Aug des Taues Haupt
gewahr (⁸¹);
Er sah die hundert tausend Köpfe wie das
Tau,
Doch Runde nach dem Haupte macht ihn lau
und flau.

nen habe , so verbannte er ihn in das Gebirge Bisutun , und befahl ihm , eine Strasse durch Felsen zu hauen. Um jedoch die noch immer sein Herz beklemmende Besorgniss , es möchte sich Schirin , welche ihn zuweilen in diesem Gebirge besuchte , zu weit mit ihm einlassen , ganz zu tilgen , sandte er eine alte Frau an ihn ab , mit der Nachricht , Schirin sey gestorben. Ferhad ward darüber so betrübt , dass er sich von einem hohen Felsen herab in sein Beil stürzte. Darauf starb auch Maria. Chosru begab sich jetzt selbst nach Kassr-Schirin , und bat die Schirin flehentlich zu ihm zurückzukehren ; und diese , welche sich zwar anfangs stellte , als könne sie durch seine Bitten zur Rückkehr nicht bewogen werden , folgte dem traurig zurückeilenden Chosru auf dem Fusse nach , bat ihn um Verzeihung , und sah sich nach mehreren Festen wieder mit ihm vereinigt.

گرچه بسیار تاخت (۴۴۶) از بس (۴۴۷) و بیش

نکشاد آن کره ز رشته خویش (۴۴۸)

چاره سازی بهر طرف (۴۴۹) میجست (۴۵۰)

که ازو (۴۵۱) بند سخت کردد سست (۴۵۲)

(۴۴۶) H. کست (۴۴۷) I. بیس (۴۴۸) K. رشته خوش (۴۴۹) E. G. H.

ولایت (۴۵۰) A. E. G. H. جست (۴۵۱) G. تا مکر (۴۵۲) Die Codd.

E. G. H. stellen diesen Doppel - Vers nach dem zunächst folgenden.

Ich muss hier zur Erläuterung noch hinzufügen, dass der oben erwähnte Behram einer der tapfersten und heym Heere angesehensten Feldherrn des Chosru Parviz war, aber durch die Verläumdungen eines bey Hofe angestellten gewissen Iezdanbacht für seine grossen Verdienste, welche er sich besonders bey der Besiegung des Indischen Chakans Sajehidschah Balchan um den Chosru erworben hatte, in Ketten geworfen wurde. Dies gab Veranlassung zu einer Empörung. Chosru flüchtete zu dem Griechischen Kaiser Mauritius, heyrathete dessen Tochter Irene, ward wegen des geschlossenen Bündnisses von diesem mit einer Hülfarmee von 7000 Mann unter Anführung des Grossfürsten

So oft er auch im Fluge hier und dorthin
 fährt,
 Der Pforte Riegel ihm doch nicht das Tau
 gewährt,
 Er sann und sann, ob er kein einzig Mittel
 fänd,
 Das für der Fesseln Bruch ihm zu Gebote
 ständ,

Theodosius unterstützt, und nöthigte mit derselben den Behram zur Flucht nach Indien.

So stellen zum wenigsten die mir zu Gebote stehenden Hülfquellen die Sache dar. Ob aber unter der Schirin die Irene, oder die Maria zu verstehen sey, wage ich nicht zu entscheiden.

Der Dichter lässt also unserm Ritter die Voraussetzung hegen, er möge am Ende doch zum Ziele, nemlich in die schöne Burg der heiss geliebten (Schirin's prachtvoll Schloss) nach den in der nächsten Umgebung muthig ausgestandenen Gefahren und Unbilden (die wie Ferhad's Wüsteney, wie Leben und Tod sich abspiegeln) sicher gelangen.

81. Eig: Den Riegel mit den hundert tausend (eine runde Zahl) Schlüsseln suchte er zwar, doch ward er den Anfang des Taues nicht gewehr.

کبر (۴۰۳) از ان کار بر کناره (۴۰۴) نهاد

روی (۴۰۰) در جست وجوی (۴۰۶) چاره (۴۰۷) نهاد (۴۰۸)

تا خبر یافت از هنرمندی (۴۰۹)

دیوبندی (۴۱۰) فرشته پیوندی

بر (۴۱۱) همه توسنی (۴۱۲) کشیده لکام

بهمه (۴۱۳) دانشی (۴۱۴) رسیده (۴۱۵) تمام (۴۱۶)

(۴۰۳) C. کر (۴۰۴) C. پای بر کرانه G. کار در کنار (۴۰۰) افتاد

Für das am Ende des vorigen Hemistichs liesst K. für

روی unser پای (۴۰۶) B. C. F. I. E. جستجوی (۴۰۷) A. E. G. H. K.

کار am Rande des Cod. E. (۴۰۷) G. H. K. doch چاره (۴۰۷) G. کار C. دانه

(۴۰۸) K. افتاد (۴۰۹) A. G. K. خردمندی (۴۱۰) A. دیوبندی

(۴۱۱) D. G. H. در (۴۱۲) D. نویسنی G. ترسنان (۴۱۳) B. C. I.

در همه F. بر همه (۴۱۴) G. دانش او (۴۱۵) F. سیده (۴۱۶) D. بکام

82. Diwen sind, nach Grundlage der Persischen Mythologie, die Gehülfen des Ahriman, hässliche, ungestaltete, böse, grausame Geschöpfe, Scheusale mit Drachenköpfen, Ziegen- oder Pferde-Füssen und Schwänzen, mit Bärentatzen und

Er schob sofort den Stolz zur Seit' bey dieser
That,
Er, nur darauf bedacht, zu finden guten
Rath;
Bis zum Erfahren ihn die weite Kunde trug,
Der Diwe (⁸²) bändigte, in Fesseln Engel schlug;
Der jedes störrig Ross (⁸³) durch Zügel kirre
macht,
Und zur Vollendung es in jeder Kunst ge-
bracht;

Geierkrallen, welche immer in der Welt sich umhertreiben, um
 Zwietracht und Unglück unter die Menschen auszusäen, das
 ganze Lichtreich des Ormuzd's zu zerrütten, alle Zeugungen
 und Fortpflanzungen zu hindern, Fruchtbarkeit jeder Art zu
 unterdrücken, und überhaupt alles Nachtheilige und Schädliche
 in der ganzen Natur hervorzubringen. Wer sich genau über
 dieselben belehren will, vergleiche Rhode *Die heilige Sage*
 etc. pg. 362 flgde. cl. Rosenöl. Stuttgart und Tübingen 1813
 pg. 13. *Ioseph und Suleicha* pg. 36. 200 Anm. 9.

83. توسن kommt in der oben angegebenen Bedeutung z.

B. in diesen Worten des Mirchawends vor: والی خراسان چون

همه همیستی (۴۷۷) اوفتادهء او

همه در بسته (۴۷۸) کشادهء (۴۷۹) او (۴۷۰)

چون جوانمرد از ان جهان (۴۷۱) هنر

از جهان دیدگان شنید خبر

(۴۷۷) C. از همه جنس G. همه همیست (۴۷۸) C. F. I. در بسته همه

(۴۷۹) K. و کشاده (۴۷۰) Codd. Dieser Doppel - Vers fehlt in den

A. E. H. (۴۷۱) D. جوان

این سخن شنید توسن مطاوعت در زیر زین کشیده جوشن امثال

در پوشیده و خود توکل بر سر نهاده گفت «Als der Statthalter von

«Chorasan diese Worte hörte, zog er das unbändige Ross des

«Gehorsams unter den Sattel, bedeckte sich mit dem Panzer

«der Unterwürfigkeit, setzte den Helm des Vertrauens auf das

«Haupt, und sprach». Vgl. Vullers *Hist. Seldschukidarum*.

pg. ۵۱ eben so:

چو آتش توسن سرکش برانگیخت

ز جان خاکبان آتش برانگیخت

Der jeglichen Geheimnis's Schleier aufgedeckt,
 Für das Verslossene die Lösung ausgeheckt.
 Als nun der junge Mann von diesem Welt-
 genie
 Die reiche Kund erhielt an der Erfahr'nen
 Knie,

Vgl. Chudschu Kermani l. l. fol. ۱ recto.

کهی بر برق توسن تاختن فور
 بر آوردن زجان پر دلان شور

Vgl. ebend. fol. ۱۸ recto.

ترا باید که راه خود بدانی
 به بی ره توسن سرکش نرانی

Vgl. ebend. und fol. ۲۱ verso.

Siehe unten den bildlichen Ausdruck:

شاه چون دبد توسنی را رام

84. سیمورغ Simurgh (d. h. Dreissigvogel, oder so gross

پیش سیمرغ آفتاب شکوه
 شک چو مرغ پرند کوه بکوه
 یافتش (۴۷۲) چون شکفته کلزاری
 در کجا در خراب تر (۴۷۳) غاری (۴۷۴)

(۴۷۲) K. یافته (۴۷۳) F. خراب بن K. خزابی (۴۷۴) G. عاری

wie dreissig Vögel), auch *Sireng* (d. h. Dreissigfarbig), endlich auch *Anka* (der Langhalsige) und *Hümai* genannt, existirte schon seit Anfang der Welt als hochbestallter Rath der Voradamitischen Salomonen, hatte sich dann auf das die Welt, gleich einem Gürtel, umgebende Gebirge *Kaf* in die Einsamkeit zurückgezogen, stand jedoch wieder als Minister im Dienste des weisen Salomo's, des Sohnes Davids. Seitdem aber die Weisheit dieses Monarchen ihn, das Orakel der Vögel und Menschen, durch Lösung eines über die Vorherbestimmung aufgeworfenen Zweifels, im Angesichte seines ganzen Hofes, beschämt hatte, zog er sich für immer wieder in seine vorige Einsamkeit, nur mit philosophischen Gedanken beschäftigt, zurück. Sein Nest auf diesem Gebirge auf welches Chudschu Kermani in diesen Worten anspielt:

Flog er zu diesem Sonnengleichen Simurgh ⁽⁸⁴⁾
hin

Von Berg zu Berg mit eines Vogels Flatter-
sinn.

Er fand auch bald ihn wie ein blühend Ro-
senbeet

In einer Höhle zu Ruinen hingessä't; ^(84b)

همای آمد بسوی آشیان باز

سریر افکنده کل بر بوستان باز

a. a. O. fol. ۲۴ recto.

besteht aus einem von Felsen zu Felsen gespannten Bogen. Sich nur von den grössten und stärcksten Thieren des Erdkreises, als Rhinocerossen, Tigern und Elephanten nährend, und die Eigenschaften sämmtlicher Thiere in seiner Person vereinigend, unternahmen die mächtigsten Herrscher und berühmtesten Helden des Alterthums, der Topographie des Morgenländischen Fabellandes zufolge, zu ihm verschiedene Ritterzüge, um bey ihm sich mannigfaltigen Rathes zu erhohlen, durch denselben für ihre tapfern Heldenthaten sich zu stählen, und Wunder der Tapferkeit zu verrichten. Er lebte über Tausend Jahre, und

زد بفتراك او چو سوسن دست

خلمتش را چو كل میان در بست (۴۷۵)

از سر فرخی و پیروزی (۴۷۶)

کرد از ان خضر (۴۷۷) دانش آموزی (۴۷۸)

(۴۷۵) K. بر بست (۴۷۶) A. B. C. D. K. و فیروزی E. و بیروزی (۴۷۷)

G. K. یار (۴۷۸) H. اموری

geht, gleich dem Phönix, aus seiner Asche verjüngt wieder hervor. Uebrigens sagt er die Zukunft, Gutes und Schlechtes voraus, und erscheint unter dem Bilde grosser Heldenthaten so wie der menschlichen Seele. Mit ihm werden in der Einsamkeit und Zurückgezogenheit von der Welt lebende Weise, oder durch ihre tiefe Kenntniss und Erfahrung ausgezeichnete Männer, wie hier, verglichen. Vgl. *De Expeditione Russorum Berdaam versus*. T. III, pg. 199. *Ioseph und Suleicha*. pg. 200 v. Hammer's *Schirin. Ein persisches romantisches Gedicht*. Leipzig 1809. Bd. II, pg. 45. Unserm Nizami-ud-din ähnlich singt Chudschu Kermani:

بهر بومی چو عنقا کرد پرواز

ندانسته فاك عنقا ازو باز

Erfasste Liljen gleich den Gurt mit seiner
 Hand ⁽⁸⁶⁾,
 Sofort der Rose gleich zu seinem Dienste stand.
 Mit lauterm Seegen nahm und mit Frohlocken
 hin
 Von diesem Chisr ⁽⁸⁶⁾ er der Wissenschaft
 Gewinn.

vgl. l. l. pg. ۹ fol. verso.

84. b) Etwas dem Aehnliches finden wir im Saadi:

بزرگی دیدم اندر کوهساری
 قناعت کرده از دنیا بغاری

vgl. *Gülstan ed. Tebrizi* pg. ۴۷ verso.

85. زد بفتراک او چو سوسن دست d. h. er schlug die Hand
 in seinen Gurt, wie Lilie. Die Redensart: بفتراک دست زدن
 die Hand in den Gurt schlagen, ist fast dasselbe mit: an Ieman-
 des Steigbügel einhergehen, und bedeutet: sich Iemandes Dien-
 ste widmen, oder sich ganz ihm ergeben, sich ganz ihm un-
 terwerfen. So finden wir sie z. B. in dem von Scheref-ud-

چون از ان چشمه بهره (۴۷۹) یافت بسی

برزد از راز خویشتن نفسی

زان پری روی وان (۴۸۰) حصار بلند

وانکه زو (۴۸۱) خلق را رسید کزند

(۴۷۹) A. E. G. H. اب K. نوش ganz. بهره Im Cod. C. fehlt (۴۸۰)

D. وزان (۴۸۱) B. دانکه زو C. وان کزو D. وانکه ازو E. F. G.

وانک زو H. وانکه زان

in den uns aufbewahrten Briefen des Tucktamisch an Tamerlan, in dem es unter andern heisst: اکر این نوبت رقم عفو واغماض بر جریدهء جریمةء من کشند بعد از این قدم از دایرهء مطاوعت ومتابعیت بیرون تنهم ودست در فتراک دولت دبر باز زده سر از

«Wenn Ew. Majestät noch
«diesmal die Feder der Verzeihung und der Nachsicht über
«die Seite meiner Fehler ziehen will, so werde ich aus dem
«Kreise des Gehorsams und der Unterwerfung nicht mehr hi-
«nausgehen, und die Hand in den Gurt Ihrer Macht, die lange
«dauern möge, schlagend, werde ich mein Haupt von der Linie

Als er aus diesem Quell geschöpft des Nu-
 tzens viel,
 Erschloss er ihm des eigenen Geheimniss's
 Ziel;
 Von diesem Schöngesicht, von diesem hohen
 Schloss,
 Vom Unglück, das von ihm sich über Mensch
 ergoss;

«des Dienstes und der Ergebenheit nicht mehr zurückziehen». Vgl. *Expedition de Timour-i-lenk.* pg. 274 cl. *Vollständige Uebersicht der ältesten Türkischen, Tatarischen und Mogholischen Völkerstämme, nach Raschid-ud-dins Vorgange bearbeitet von F. v. Erdmann. Kasan 1841 pg. 115.* سوسن die Lilie ist den Orientalen die Blume der Freyheit, Freymüthigkeit und Wahrhaftigkeit z. B.

مرابی کل چو زندانست گلشن

زعالم کرچه ارادم چو سوسن

Chudschu Kermani a. a. O. fol. 1v verso.

Von ihr erhielt Susa wegen der in Menge dort wachsen-
 den Lilien seinen Namen, und sie prangte an dem Scepter der

وآن طلسمی (۴۸۲) که بست بر (۴۸۳) ره (۴۸۴) خویش

وآن فکندن هزار سردر پیش

جمله در پیش فیلسوف کهن

گفت و پنهان (۴۸۵) نداشت هیچ سخن

(۴۸۲) D. و زطلسمی (۴۸۳) H. A. E. در (۴۸۴) F. (Rand E. ره)

زه G. ده (۴۸۵) D. E. G. H. پنهان

Babylonischen, wie jetzt der Französischen Könige. Ihre Blätter werden in den Dichtern mit Degen, Dolchen, Schwerdtern, Wimpern und Zungen verglichen, welches sich besonders auf die zehnzüngige (ده زبان) unserer Botanik nicht bekannte Lilie bezieht. So lesen wir z. B. im Mewlana Dschami:

ز نرکس ریخت اشک ارغوانی

چو سوسن کرد ساز خوش زبانی

«Sie (Suleicha) giesst aus Narcissen Erghwan's Thränen roth,

«Und klagt mit holder Zunge, Lilien gleich».

Vgl. *Ioseph und Suleicha*. pg. 40 cl. pg. 119. 202.

کشم خنجر چو سوسن بر تن خویش

Vom Talisman der auf dem Weg' versperrend
 liegt,
 Und tausend Häuptern, die das Ungemach
 besiegt;
 Dies theilte er dem alten Weisen alles mit,
 Verschwieg kein Wörtchen ihm auf seiner
 Mähre Schritt.

«Und Lilien gleich, zieh ich das Schwerdt auf mich!»

vgl. Ibid. pg. 113.

کشد سوسن زبان همچون سنان تیز
 بلی ازاده را باشد زبان تیز

vgl. Chudschu Kermani l. l. fol. ۸ recto. und gleich darauf:

چو سوسن نام آزادی بر اور
 بازادی سر شادی بر اور

Ibidem. l. l. v. Hammer's *Gül u Bülbul*. ۴۸ fol. recto.
 pg. ۵۴ fol. verso. Desselben *Schirin*. Bd. I, 116. *N. Teutscher*
Merkur 1796. pg. 24 etc. Unser Vers schliesst also den Sinn

فیلسوف از حسابهای (۴۸۶) نهفت (۴۸۷)
هرچه در خورد بود (۴۸۸) بالو گفت
چون شد آن (۴۸۶) چاره جوی چاره شناس
بارپس کشت با هزار هراس (۴۹۰)
روز کی چند (۴۹۱) چون گرفت قرار
کرد باخویشتن سکالش کار

(۴۸۶) D. حدیثهای (۴۸۷) D. نخست (۴۸۸) G. دل بدید K. حورده
بود (۴۸۹) G. این (۴۹۰) A. E. H. سپاس (E. wie oben im Texte)
(Rand) (۴۹۱) A. Cod. steht nicht im Wort چند

in sich: er ergab sich ihm und seinem Dienste mit der grössten
Anmuth und Freymüthigkeit.

86. *Chisr* (eig. der Grüne) ist nach der Orientali-
schen Mythologie, der Hüter des Quells des Lebens, weil ihm
das Glück zu Theil wurde, denselben aufzufinden. Dieser Le-
bensquell findet sich im Lande der Finsterniss, und ihn bewacht
Chisr als ewig blühender Jüngling in grünem Gewande und

Verborgnen Wissens sagte ihm der Weise
dann,
So viel sein Geist erfasst, als gutgesinnter
Mann ⁽⁸⁷⁾.
Als Mittel Suchender das Mittel nun erkannt,
Rehrt er zurück von tausend Schrecken über-
mannt;
Als er gedankenvoll noch ein'ge Tag' ver-
weilt,
Begann er selbst den Plan, den er sich aus-
gefeilt.

mit grünendem Flaum. Daher stehen auch grüne Fluren, und
grünende Bäume unter seiner besondern Obhut. Er ist die per-
sonificirte, die ganze Natur stets und immerdar verjüngende
Lebenskraft und der sichere Führer durch alle Gefahren und
Unbilden des Lebens. Gewöhnlich versteht man unter ihm den
Propheten Elias. Vgl. *Ioseph und Suleicka*. pg. 70. 210. So
singt z. B. Dschelal-ud-din Rumi:

اگر چه خضر سیر آب حیاتست

بلعلت ارزومند عظیمست

زالت (۴۹۲) راه آن (۴۹۳) کریوه سنک (۴۹۴)

هرچه بایستش آورد بچنک

نسبتی (۴۹۵) بار جست روحانی (۴۹۶)

کارد (۴۹۷) آن (۴۹۸) سختیش باسانی (۴۹۹)

(۴۹۲) D. C. زان لب F. زان سر K. زادان (۴۹۳) C. وزان E. F.

وان (۴۹۴) D. H. تنک (۴۹۵) D. سستی (sic.) G. نسبت (۴۹۶) G.

وروحانی (۴۹۷) C. F. که شد D. تا رسد G. کارذ (۴۹۸) H. از

A. E. H. (۴۹۹) Im. Cod. G. fehlt es gänzlich. تن اسانی

«Obgleich den Quell des Lebens Chisr fand,

«Zieht doch grosse Sehnsucht ihn zu deinen Lippen!»

vgl. *Auswahl aus den Diwanen* etc. pg. 46.

خضر اکثر لعل شکر بار ترا در یابد

بار دیگر بسر چشمهء حیوان نرود

«Und wenn Chisr die Rubinen deiner Zuckerlippen fand,

«Eilt er nicht zum zweiten Male nach der Lebensquelle Rand».

Vgl. Ibid. pg. 56. So auch Chudschu Kermani in der Beschreibung des Chorasanischen Fürsten:

**Was zum Erklimmen dieses schroffen Kö-
nigstein**

**Nothwendig ihm erschien, führt er in's Treffen
ein;**

**Er schloss mit allen Geistern einen Teufels-
bund,**

Für seinen Willen wohl der allerbeste Fund,

خضر عمری چو آب زندگانی

چو ذو القرنین در کیتی ستانی

Vgl. das oben erwähnte Manuscript pg. ۰ fol. verso.

بر آرم آب خضر از دبداء تر

فشانم بر سر خاک سکندر

vgl. ebendas. fol. ۹ recto.

خضر از چشمهء حیوان خبر یافت

تن خاکی نهاد از جان اثر یافت

ebend. fol. ۲۴ recto.

آنچنان کز (۰۰۰ قیاس او (۰۰۱ بر خواست (۰۰۲

کرد ترتیب هر طلسمی راست

اول از بهر آن طلبکاری

خواست از تیز (۰۰۳ همتان (۰۰۴ یاری

جامه‌را (۰۰۵ سرخ کرد کین (۰۰۶ خونست (۰۰۷

وین تظلم ز جور (۰۰۸ کردونست (۰۰۹

چون بدریای خون (۰۱۰ در آمد (۰۱۱ زود

جامه از دیده کرد (۰۱۲ خون آلود (۰۱۳

(۰۰۰ D. E. H. کر (۰۰۱ H. آن (۰۰۲ G. خواست (۰۰۳ A. C. G. K.

پر F. نز (sic) (۰۰۴ A. همت آن C. هوشناک F. هوش (۰۰۵

C. جامه (۰۰۶ B. کاین C. D. F. کان (۰۰۷ A. چو بست (۰۰۸ D.

ز بهر (۰۰۹ K. پرونست (۰۱۰ F. خود (۰۱۱ G. اید (۰۱۲ C. F. جامه

چون دیده کرد D. دیده چون جامه کرد G. جامه‌را دیده کرده K.

جامه خون دیده کرد (۰۱۳ Codd. Dieser Doppel - Vers fehlt in den

A. E. H.

Und was die schwarze Kunst als Facit ihm
 erwies,
 Der Talismanenschaar den Untergang verhieß.
 Doch bringt, bey seines Unternehmens Wichtigkeit,
 Zuerst in Anschlag er der Pläne Schnelligkeit;
 Er schuf das Kleid sich roth, weil Blut an
 Farbe roth,
 Zu dieser Tyranney die Hände Unrecht bot,
 Und da ein Meer ⁽⁸⁸⁾ von Blut sein Treiben
 bald umfängt,
 Sein Kleid, dem Scheine nach, mit Blut er
 sich besprengt.

87. eig: der Philosoph theilte ihm alles mit, was in seinem Geiste (Verstande) von den verborgenen Ueberlegungen war. حساب oder حسابها ist eigentlich das Resultat einer Arithmetischen Berechnung, und folglich ein nicht trügendes Erfahrungsprincip. So sagt man: حساب
 حسابها بر گرفتن und بر گرفتن in dem Sinne von: etwas über-

آرزی خود از میان برداشت (۵۱۴)
 بانك و تشنيع (۵۱۵) از جهان (۵۱۶) برداشت (۵۱۷)
 گفت رنج از برای خود (۵۱۸) نبرم
 بلکه (۵۱۹) خون خواه (۵۲۰) صد (۵۲۱) هزار سرم

(۵۱۴) A. C. برداشت (۵۱۵) C. و سنيع H. تشنيع (۵۱۶) A. از اسمان
 D. از میان E. H. ز اسمان G. در جهان (۵۱۷) A. بكداشت G. برداشت
 H. بكداشت (۵۱۸) G. خود (۵۱۹) F. بلك (۵۲۰) C. H. خونخوار
 (۵۲۱) F. ده G. صد

و آنحضرت از اللهم تايد آسمانی آن معنی را در حساب *legen*, z. B.
 vgl. *Expedition de Timour - i - lenk* pg. 202. گرفته بود
 Ibid. وبی التفاتی ایشان بسپاه دشمن خیره بماند و حسابها بر گرفت
 Ibid. pg. 306. und و حسابها بر گرفته با خود گفت pg. 219
 in dem von: *sich etwas vorstellen*. Vgl. داشتن
 Vullers *Hist. Seldschukidarum*. pg. ۴۳

88. Ueber die aus dem Orientalismus in den Occident-
 alismus übergegangene Metapher: *Meer*, welche man auf ver-

Hatt' er die Sinnenlust in seiner Brust er-
stickt,
Und jede Hudeley aus dieser Welt geschickt,
Den Kummer um mich selbst, er sprach's,
ertrag'ich nicht,
Ich führ statt Tausender ⁽⁸⁹⁾ mein Haupt zum
Blutgericht.

schiedene Gegenstände überzutragen pflegt, vergleiche man mich
in: *Prodromus ad novam Lexici Willmetiani editionem ador-
nandam.* pg. 9 flgde.

89. Eig: «sondern nach Blut dürstend bin ich ein hun-
«dert tausendfältiges Haupt». Beydes bezeichnet eine runde
Zahl.

90. Das Wort, welches in einigen Handschriften als
حيز, in andern als هيز auftritt, was der Eilfertigkeit der
Abschreiber zur Last fällt, lese ich چنبر, besonders auf die
beyden bald darauf folgenden Hemistichien:

هر طلسمی که دید بر سر راه

همه را چنبر او فکند بچاه

یا ز سرها کشایم این (۵۲۲) چنبر

یا سر خویشتن کنم در سر

چون بدین (۵۲۳) شغل (۵۲۴) جامه در خون زد

تیغ برداشت خیمه بیرون (۵۲۵) زد (۵۲۶)

هرکه زین (۵۲۷) شغل (۵۲۸) یافت اکاهی

کآمد آن شیر دل بخونخواهی (۵۲۹)

(۵۲۲) A. تا ز سرها کشایم این C. یا سری ها کشم ازین D. یا سربها

کشیم ازین F. یا که سرها کشایم اربن I. یا که سرها کشایم از (۵۲۳)

B. G. درین (۵۲۴) A. E. H. کار C. سعل (۵۲۵) F. در خون (۵۲۶)

G. زد (۵۲۷) C. F. کزین (۵۲۸) A. E. H. کار C. شعل (۵۲۹)

A. B. D. I. بکین خواهی

Ein jeder Talisman, der ihm entgegen grinst,

Hatt' für der Grube Pfand sich seinem Schwerdt verzins't.

mich stützend. Hieran schliessen sich auch die Worte Nizami-ud-din's näher an, nämlich:

به بینی که سر چون براه آورم

چه سرها ز چنبر بچاه آورم

Entweder fall' des Haupts Tiare ⁽⁹⁰⁾ in den
 Staub,
 Ia oder schmück das Haupt mit neuem fri-
 schen Laub! ⁽⁹¹⁾
 Da er zu diesem Werk sein Kleid mit Blut
 befleckt,
 Und mit gezog'nem Schwerdt das Zelt sich
 schon gesteckt,
 Da sah ein jeder ein, der diese Kund erhielt,
 Es sey ein Löw' gerannt, der Blutdurst nur
 erzielt,

*Sobald den Weg betreten ich, sollst sehen du,
 Wie viel Tiaren ich der Grube führe zu.*

Vgl. *De Expeditione Russorum Berdaam versus*. Tom. I. pg. v

91. Eigentlich: oder ich setze das eigene Haupt wieder auf
 das Haupt. Zu den Worten in der Uebersetzung vergleiche man
 aber die Saadi's:

برک عیشی بکور خویش فرست

Vgl. *Gülistan* ed. Tebrizi pg. ۳ recto.

همت کار کر بجان (۳۰۳) در بست

کو بدان (۳۰۱) کار زود (۳۰۲) یابد (۳۰۳) دست

همت خلق ورای (۳۰۴) روشن او

درع پولاد کشت (۳۰۵) برتن او

وانکهی بر طریق معذوری (۳۰۶)

خواست از (۳۰۷) شاه شهر (۳۰۸) دستوری

پس ره (۳۰۹) آن حصار پیش گرفت

بی تدبیر (۳۰۹) کار خویش گرفت

(۳۰۱) A. C. E. I. G. بدان H. بدو (۳۰۱) C. E. بران G. بدان

(۳۰۲) A. H. آرزو D. باید E. بیاید (۳۰۴) H. رای (۳۰۵)

A. H. بست (۳۰۶) H. حوردوری (۳۰۷) C. F. I. زان (۳۰۸) E.

سهر (۳۰۹) G. ده (۳۰۹) G. بتدبیر

92. Vgl. Chardin *Voyages* ed. Langlés. Vol. IV, pg. 136 Г. Друвиля *Путешествіе въ Персію въ 1812 и 1813 годах*. Москва 1824. Часть II, стр. 104. Reinaud *Monumens Arabes, Persans* etc. Tom. II, pg. 309.

Dass, wenn mit Eifer er das Riesenwerk
 betrieb,
 Für seine Wünsche bald ihm nichts mehr
 übrig blieb.
 Als hoher Eifer nun und glänzender Verstand
 Den eisern'n Panzer ⁽⁹²⁾ ihm um seine Hüfte
 band,
 Auf eine Art, die wohl Entschuldigung ver-
 dient,
 Er Stadt-Gewalt vom Schah zu wünschen
 sich erkühnt,
 Da unternahm er stracks den Weg zu dieser
 Burg,
 An kühnem Aufflug gleich dem Heldengeist
 Simurg! ⁽⁹³⁾

93. Eigentlich: ohne weitere Berathschlagung, ohne wei-
 teres Nachdenken fieng er sein Werk an. Vgl. Erdmann *Erläu-
 terung und Ergänzung einiger Stellen der von Mirchawend
 verfassten Geschichte des Stammes Buweih*. Kasan 1836 pg.
 60 Dewletschah Ms. تذکرہ الشعراء pg. ۳۴ und pg. ۱۱۱
 fol. verso.

چون نزدیک آن طلسم رسید

رخنده (۵۴۱) کرد ورقبه (۵۴۲) بد مید (۵۴۳)

همه نیرنگ (۵۴۴) آن طلسم بلند (۵۴۵)

بر کشت (۵۴۶) آن طلسم را پیوند

هر طلسمی که دید (۵۴۷) بر سر راه

همه را چنبر (۵۴۸) او فکند بچاه (۵۴۹)

چون زکوه آن (۵۵۰) طلسم را (۵۵۱) برداشت

تیغهارا (۵۵۲) بتیغ (۵۵۳) کوه گذاشت (۵۵۴)

(۵۴۱) D. رقبه E. رقبه aber am Rande, wie oben. F. ۵۴۲) رقبه

G. ورقته (۵۴۳) E. بذربد Uebrigens am Rande aber, wie oben.

fehlt dieser Doppel - Vers in Cod. K. G. ۵۴۴) نزدیک (۵۴۵)

B. D. E. F. I. بکند (۵۴۶) D. E. F. G. کشاد (۵۴۷) G. دین (۵۴۸) K.

Dieser beyden Hemistichien erman- K. گاه C. ۵۴۹) جاره

geln die Codd. A. E. H. D. ۵۵۰) کره زان (۵۵۱) C. D. طلسمها F.

K. ۵۵۲) تنع راهم (۵۵۳) A. D. F. K. به تیغ (۵۵۴) G. H. طلسمره

K. گذاشت گذاشت

Und wie dem Talisman er sich zu nah'n be-
 gann,
 Legt nach gemachtem Riss er eine Grube an,
 Und wandte seiner Zaubereyen ganze Kraft
 Auf dieses Talismans Beschwörung, seine
 Haft.
 Ein jeder Talisman, der ihm entgegen grins't,
 Hatt' für der Grube Pfand sich seinem Schwerdt
 verzins't. (94)
 Und wie den Talisman vom Berge er ge-
 bannt,
 Sich gegen Schwerdt um Schwerdt auf dem
 Gebirg' ermannt,

94. Eigentlich: Einen jeden Talisman, dem er auf seinem Wege begegnete, warf seine Tiare in die Grube, vernichtete seine ausgezeichnete hohe Persönlichkeit für immer.

95. Dehli, die Hauptstadt Hendustans, vom Kaiser Schah Dschehan auch *Schah Dschehanabad* genannt, welche man gewöhnlich unter den $128^{\circ} 50'$ der Länge und $35^{\circ} 50'$ der Breite versetzt, war besonders wegen ihrer unermesslichen Reichthümer berühmt, deren sich Nadir-Schah, nach der Eroberung

بردر آن حصار شد در حال

دهلی را کشید زیر دوال

آن صدارا (۰۰۰) بکرد بار وجست (۰۰۶)

کند (۰۰۷) چون جای کرده (۰۰۸) بود درست (۰۰۹)

چون صدا (۰۴۰) رخنه در (۰۴۱) کلید آمد

از سر رخنه در (۰۴۲) بدید آمد (۰۴۳)

زین حکایت چو یافت آگاهی

کس فرستاده (۰۴۴) ماه خر گاهی

(D. ۰۰۰) صداره (D. ۰۰۶) بازوحست G. وبادرحست (F. K. ۰۰۷)

کنده (G. D. F. ۰۰۸) کنده (۰۰۹) Dieser Doppel-Vers findet sich

nicht in den Codd. A. E. H., doch ergänzt ihn der Rand des

Cod. E. (۰۴۰) C. صدار (۰۴۱) B. C. E. H. K. را (۰۴۲) H. سر (۰۴۳)

(D. ۰۴۴) A. فرستاه E. K. Dieser Doppel - Vers fehlt in Cod. D.

فرستاد

rung derselben d. 9 März 1739 grössten Theils bemächtigte,
und die er (nemlich, nach Hanway's Berechnung 87,500000

گفت کای (۵۶۵) رخنه بند راه (۵۶۶) کشای

دولت (۵۶۷) بر مراد راه نمای (۵۶۸)

چون (۵۶۹) کشادی (۵۷۰) طلسم را ز نخست (۵۷۱)

در کنجینه یافتی بدرست (۵۷۲)

سر سوی (۵۷۳) شهر کن چو آبروان (۵۷۴)

صابری کن دو روز اگر بتوان

(۵۶۵) K. کن (۵۶۶) D. و راه (۵۶۷) A. همت (۵۶۸) F. رهنمای (۵۶۹)

K. چو (۵۷۰) A. کشاد (۵۷۱) C. رنخست E. بنخست I. ز بنخست (۵۷۲)

Hier schiebt der Cod. D. die drey letzten Doppel - Verse von

I. (۵۷۴) G. بسو (۵۷۳) zum zweyten Male ein.

اب وان

derungen in Persien. Th. II, pg. 329 flgde. Mahadi Chan's Geschichte des Nadir Schah von W. Iones etc. Greifswald. 1773 pg. 447. The Asiatic Journal. May 1834 pg. 1 flgde.

Unser Dichter vergleicht die Burg der Slavischen Herrscherin hier mit Dehli, um auf den doppelten in derselben unter sicherm Schloss und Riegel aufbewahrten Schatz hinzudeuten,

Gleich wie des Pfades Fessel diese Spalte
 brach,
 So zeigte deine Macht den Weg zum Ziel,
 sie sprach;
 Hast du den Talisman erfindungsreich besiegt,
 Der g'rade Weg zum Schatze offen vor dir
 liegt;
 Doch jetzt richt' deinen Schritt zur Stadt,
 dem Wasser gleich, ⁽⁹⁷⁾
 Gedulde noch zwey Tage dich, an Langmuth
 reich. ⁽⁹⁸⁾

der jetzt in die Hände des Ritters ohne Furcht und Tadel fallen musste.

96. Obgleich statt des Hofkastellan's nur: *Mensch*, oder einen *Menschen* im Originale steht, so passt doch jener zum Ganzen recht gut.

97. Eigentlich: richte den Kopf (wende dich) nach der Stadt wie fließendes Wasser, d. h. so schnell als möglich. Eben so gebraucht man im Arabischen das Wort جری von

نا من آیم بشهر پیش پدر (۵۷۵)
 ازمایش کنم ترا (۵۷۶) بهتر (۵۷۷)
 پرسم از تو چهار چیز نهفت
 کز (۵۷۸) نهفته جواب (۵۷۹) دانی گفت
 باتوم (۵۸۰) دوستی یگانه شود (۵۸۱)
 شغل (۵۸۲) پیوند بی بهانه شود (۵۸۳)

Der Cod. F. drückt dieses (۵۷۷) بهتر B. (۵۷۶) پدر G. (۵۷۵)
 برسم از تو سوالهای دگر: ganze Hemistich so aus: (۵۷۸) G. H. I.
 کر (۵۷۹) E. جواب (۵۸۰) D. G. H. I. بانوام F. باتودر (۵۸۱) F. شوم
 (۵۸۲) A. E. H. کار (۵۸۳) F. شوم G. شود

sehr schnellen Bewegungen, z. B. vom Pferde, denn es heisst:
 الجواد بقرقه بجري «das Ross fliesst seiner Naturbeschaffenheit
 nach», und welches auch مسح ein reissend fliessendes d. h. ein
 reissend schnelles genannt wird, z. B. in diesem Verse:

مسح اذا ما آلسا بجات على الونا
 اثرن العبار بالكديد المرکل

مرد چون دید کامکاریء (۵۷۴) خویش
 روی (۵۸۵) پس کرد ورء (۵۸۶) گرفت به پیش
 چون بشهر آمد از (۵۸۷) حصار بلند
 از در شهر بر کشید (۵۸۸) برنگ
 درنوشت و بچاکری (۵۸۹) بسپرد (۵۹۰)
 آفرین زنده کشت وافت (۵۹۱) مرد (۵۹۲)
 جمله (۵۹۳) سرها که بود (۵۹۴) بر در شهر
 از رسنها فرو گرفت بقهر

(۵۸۴) B. C. F. رسنگاری G. کامرانی (۵۸۵) B. روبه I. K. روی به
 (۵۸۶) G. H. ره (۵۸۷) C. ار (۵۸۸) A. E. G. H. کشاد aber am Rande
 A. C. (۵۹۰) des Cod. E., wie oben im Texte. E. (۵۸۹) بجاوگری
 سپرد (۵۹۱) H. افت (۵۹۲) Cod. G. Dieser Doppel-Vers fehlt in dem
 (۵۹۳) A. E. G. همه (۵۹۴) G. بود

99. Die Sitte, bey feierlichen Gelegenheiten Iemanden mit Gesang und Spiel zu begleiten, über ihn, oder auf dem von ihm zu betretenden Wege verschiedene wohlriechende Spe-

Der Mann, in seines Glückes Ueberschwäng-
 lichkeit,
 Macht sich sofort zur angedeut'ten Reis' be-
 reit;
 Und von der Burg beym Schlagbaum ange-
 langt,
 Schlag er die Rolle auf, die an dem Stadtthor
 prangt,
 Schrieb sich zum Dienst bereit mit diesen
 Worten ein:
 Willkommen soll mir Tod, des Mannes Le-
 ben seyn.
 Der Schädel grosse Schaar, die noch die Zin-
 nen schmückt,
 Hatt' ihren Tauen er unwillig bald entrückt,

cereyen, Zucker, Blumen, u. dgl. m. auszustreuen, und überall
 Bilder und Teppiche auszuhängen, ist im Oriente, aus dem sie
 nach Griechenland übergieng, schon sehr alt. So erzählt uns
 Q. Curtius bey Gelegenheit des feierlichen Einzugs Alexanders
 des Grossen in Babylon, nach der Einnahme von Arbela, unter
 Andern auch Folgendes: «Magna pars Babyloniorum constiterat

داد تا بروی آفرین کردند (۵۹۵)

باتن (۵۹۶) کشتگان دفین کردند

شد سوی خانه (۵۹۷) باهزار (۵۹۸) درود

مطرب آورد و برکشید سرود

شهریان بر سرش نثار افشان (۵۹۹)

همه بام و درش (۶۰۰) نگار افشان (۶۰۱)

(۵۹۵) K. بار داند و آفرین کردند (۵۹۶) A. H. و ان تن F. هم نن

(۵۹۷) E. شهر (۵۹۸) C. باهزار (۵۹۹) E. افسان K. فشان (۶۰۰) K.

درش (۶۰۱) C. جو خور و شان F. جو حور و شان D. جو خورستان K.

نگار فشان Uebrigens fehlen die letzten drey Doppel - Verse von

den Worten: داد تا بروی آفرین کردند an in dem Cod. G.

«in muris, avida cognoscendi novum Regem: plures obviam
«egressi sunt. Inter quos Bagophanes arcis et regiae pecuniae
«custos, ne studio a Mæzaeo vinceretur, totum iter floribus
«coronisque constraverat; argenteis altaribus utroque latere dis-
«positis, quae non thure modo, sed omnibus odoribus cumula-

Und hiess, der letzten Ehre hohes Glück zu
 schau'n,
 Der Erde Schooss mit ihrem Rumpf sie an-
 vertrau'n.
 Nach Haus geleitet Tausendfaches Hurrah ihn,
 Gesang und Spiel sah man zu seiner Seite
 ziehn,
 Es streute Blumen auf sein Haupt der Bürger
 Schaar,
 Balkon und Thür behängt mit bunten Bil-
 dern war. (°°)

«verat. Eum dona sequebantur, greges pecorum equorumque,
 «leones quoque et pardales caveis praeferiebantur. Magi deinde
 «suo more patrinm carmen canentes. Post hos Chaldaei Baby-
 «loniorumque non vates modo, sed etiam artifices cum fidibus
 «sui generis ibant. Laudes ii Regum canere soliti». Vgl. Lib.
 V, cp. 1. Von dem Einzuge der Braut des Seldschucken - Sul-
 tans Malekschah heisst es: وسلطان فرمود تا شهر را آیین بستند
وبهر کوی ومجمله که می گذشتند مشک وعود وعنبر وكافور نثار می
 کردند «Der Sultan befahl daher in der Stadt alle Anstalten zum

همه خورند (۴۰۲) يك يك سوکند
 که اگر شه نخواهد (۴۰۳) این پیوند
 شاه را در زمان (۴۰۴) تباه کنیم
 برخود اورا (۴۰۵) امیر وشاه (۴۰۶) کنیم
 کان (۴۰۷) سر ما (۴۰۸) برید و سردی (۴۰۹) کرد
 وین سرما رهاوند (۴۱۰) و مردی (۴۱۱) کرد

(۴۰۲) A. B. C. D. F. خوردند G. خوردید (۴۰۳) A. بسازد E. G. H. K.
 بسازد (۴۰۴) A. رمان (۴۰۵) H. اینرا (۴۰۶) H. شاه (۴۰۷) A. G. کو
 B. D. E. I. کار (۴۰۸) A. خود (۴۰۹) H. مردی (۴۱۰) K. رساند (۴۱۱)
 H. K. مردی

«festlichen Empfange zu treffen, — und auf allen Strassen und
 «Plätzen, über welche sie kamen, streuete man Moschus, Aloe,
 «Ambra und Kampfer aus». Vgl. *Mirchondi historia Seldschuk.*
ed. Vullers. pg. ۸۸ cl. pg. ۹۱. So zur Zeit des feierlichen
 Zuges Iohann Zimises in den Pallast von Blachernä, um seine
 Thronbesteigung zu feiern: въ окнахъ домовъ, мимо которыхъ
 проѣзжалъ Цимисхій, вывѣшивали ковры и парчи, по тре-

Und jeder schwur dem andern unverbrüchlich
 schon,
 Dass, würdigt' den selbst nicht der Schah
 der Tochter Lohn,
 So sey es mit der Zeit um unsern Schah
 gescheh'n,
 Weil wir statt seiner ihn zu unserm Schah
 erhöh'n;
 Denn wie zum Tode jener unser Haupt ver-
 führt,
 So dieser unserm Haupt der Freyheit Flamme
 schürt;

бованію народа. Vgl. *Византійскія Легенды. Іоаннъ Цимисхій.*
Былъ X-го вѣка. Москва 1841 Ч. II стр. 150 Second Voyage
en Perse et en Armenie par I. Morier. Tom. I pg. 203. cl.
Handbuch der Römischen Alterthümer von A. Adam a. d. Engl.
von I. L. Meyer. Erlangen 1806. Bd. II, pg. 277. Живо-
писное Путешествіе по Азіи, составленное на Французскомъ
языкѣ подъ руководствомъ Эйріе. Переводъ Корша. Москва
1839. Т. II стр. 108. 135.

100. Eigentlich: *Als die Nacht aus dem Nabel des*

وزدگر سو عروس زیبا روی (۴۱۲)

شادمان شد بخواستاری (۴۱۳) شوی (۴۱۴)

چون (۴۱۵) شب از نافهای (۴۱۶) مشک سیاه

غالبه (۴۱۷) سود (۴۱۸) بر عمارىء ماه (۴۱۹)

(۴۱۲) H. رو (۴۱۳) H. K. بخواستکاری (۴۱۴) C. F. H. شو (۴۱۵)

I. جون K. جو (۴۱۶) H. نامهای (۴۱۷) C. غالبه (۴۱۸) H. سوی

(۴۱۹) H. شاه

schwarzen Moschus Wohlgerüche abrieb an dem Gezelte des Mondes. Dies bezieht sich auf die Gewinnung des Moschus, wobey die Chinesen und Tibeter so verfahren. Sie fangen entweder die Moschus - Ghazelle oder das Moschusthier (غزل المشك) in Schlingen oder Netzen, oder erlegen sie mit ihren Bogen. Dann schneiden sie ihr die Moschusblase, oder den Nabelbeutel, auf Persisch نافه, (*) auf Arabisch النافجة genannt, aus. Das

(*) So z. B. in diesen Versen des Chudschu Kermani:

نه حقّه نافه پر مشک تانار

نه نافه طبلهء پر در شهوار

Und eine andre schöne Jungfrau wähle dann
 Sich frohen Muthes dieser holde Ehemann.
 Als aus des schwarzen Moschus Nabel schon
 die Nacht
 Mit Wohlgeruch dem Mondsgezelt entgegen
 lacht, ⁽¹⁰⁰⁾

Blut in diesem Nabel hat anfangs einen stinkenden Geruch, und

Vgl. die angeführte Handschrift pg. 6 fol. recto.

صبا در دور آن کیسوی مشکین
 در یک پوستین نافهء چین

vgl. ebendas. fol. v recto.

زربحان خطش عنبر غباری
 ز جعدش نافه تاتاری تاری

vgl. ebend. fol. 10 recto.

لبالب شد تر و خشك از زر خشك
 هوا کرد آستین بر نافه مشک

vgl. ebend. fol. ۲۴ recto.

در عماری (۴۲۰) نشست بادل خوش (۴۲۱)
 ماه در موکش (۴۲۲) عماری کش
 سوی شهر (۴۲۳) آمد از کر یوهء کوه
 کاخ ازو (۴۲۴) یافت چون شکوفه شکوه (۴۲۵)

(۴۲۰) C. بانوی دز D. باءمارى F. بانوی در (۴۲۱) D. خویش (۴۲۲)
 C. کوکبش E. مرکبش H. کبش او (۴۲۳) A. D. E. G. H. K. کاخ
 (۴۲۴) F. او (۴۲۵) I. شکوفه سکوه K. شکوه شکوه

ist eben daher , so lange es frisch ist, geradezu widerlich. Nach einiger Zeit bekommt es jedoch , der Luft ausgesetzt , den beliebten Moschusgeruch. Es unterliegt folglich derselben Metamorphose , wie Früchte , die unreif vom Baume genommen sind. Der beste Moschus ist aber der , welcher in dem Nabelbeutel des Moschusthiers selbst reif geworden ist. Das Blut dringt nemlich in grosser Menge in den Beutel , und geht dort in Eiterung über. Diese verursacht dem Thiere Iucken, weswegen es seinen Nabel an Steinen oder Felsen , die von der Sonne beschienen werden , reibt, was ihm eine angenehme Empfindung erregt. Das Geschwür geht auf und der Eiter bleibt an den Steinen kleben. Obgleich die so aufgeriebene Stelle wieder ver-

Und mit der Herzenstheuren gern' im Zelte
 weilt,
 Da zog der Mond mit seiner langen Schaar
 und eilt
 Zur Stadt (¹⁰¹) vom Abhang' dieses schroffen
 Königssteins,
 Im Zelt gleich einer Blume wunderbaren
 Scheins.

narbt, so reibt doch das Thier aus dem oben angeführten Grunde sie von Neuem, und lässt so wieder neuen Eiter an der Stelle zurück. Die Tibeter sammeln diesen Eiter, welcher an den Steinen und Felsen hängen geblieben ist, und durch den Einfluss der Sonnenhitze noch an Güte gewonnen hat, als den ausgezeichnetesten Moschus auf. Vgl. Sprenger's *El-Masudi's Historical Encyclopaedia*. T. I, pg. 365. V. v. Rosenzweig *Ioseph und Suleicha* pg. 185. *Select Odes from the Persian Poet Hafez* by I. Nott. London 1787 pg. 72. Dies erklärt zur Genüge den bildlich von der Nacht gebrauchten Ausdruck, in welcher die in ihrem auf dem Lastthiere angebrachten Gezelte sitzende Schöne als Mond leuchtet. Dem ähnlich schreibt Chudschu Kermani:

پدر از دیدنش چو کل بشکفت
 دختر احوال خویش ازو نهفت (۴۲۶)
 هر چه پیش آمدش (۴۲۷) ز نیک وز بد (۴۲۸)
 کرد با او همه حکایت خود

(۴۲۶) A. E. H. (Rand E. wie oben im Texte) خویش با او گفت G.

خوبستن نهفت K. خود ازو نهفت (۴۲۷) G. ایدش (۴۲۸) D. E. I.

وبد

چوزلفی شب تیره شد مشک ریر
 در آمد زدر بیک دولت که خبز

vgl. a. a. O. fol. ۳۲ recto.

101. Obgleich sechs Handschriften کاخ lesen, so ist es doch wohl keinem Zweifel ausgesetzt, dass شهر auf jeden Fall besser zu dem Sinne passt, und کاخ nicht einmal als schwerere Leseart betrachtet werden kann.

Der Vater war ob ihrer Ankunft hoch er-
staunt, ⁽¹⁰²⁾

Doch seine Tochter theilte ihm so wohlge-
launt,

Was Gutes oder Schlechtes ihr auf jedem
Schritt

Begegnet sey, aus eigener Erfahrung mit;

102. Eigentlich: *blühte wie eine Rose*, d. h. ward roth
vor Schaam und Erstaunen. Eben so von der Leila:

لیلی چو گل شکفته مبرست

مچنون بدلاب دیده می شست

Vgl. *Chamseh Nisamiu - d - din* Ms. pg. ۱۳۹ fol. recto. oder:
vor Freude:

بگردون بر شد افغان از دو لشکر

ز شادی همچو گل بشکفت قیصر

Chudschu Kermani fol. ۲۲ recto.

بیانک آن تذرو دانش افروز

چو گلبرک تازه بشکفت نوروز

ebend. fol. ۲۳ recto.

زان سواران کزو (۴۲۹) پیاده شدند

چاه (۴۳۰) کنند (۴۳۱) ودر (۴۳۲) فتاده شدند (۴۳۳)

وآن (۴۳۴) هژبران که نام او بردند

وزسر (۴۳۵) عجز (۴۳۶) پیش او مردند

تا بدانجا (۴۳۷) که آن ملک زاده (۴۳۸)

بود یکباره دل بدو (۴۳۹) داده (۴۴۰)

(۴۲۹) H. کزان K. بدو (۴۳۰) H. چاره (۴۳۱) A. E. H. کردند (۴۳۲)

G. در (۴۳۳) C. شدند Die letzten beyden Doppel - Verse fehlen

im Cod. D. (۴۳۴) H. A. D. G. زان (۴۳۵) G. زسر (۴۳۶) G. عجز

(۴۳۷) C. F. بدان شد (۴۳۸) G. زاده (۴۳۹) K. باو (۴۴۰) G. داده

Dieselbe Metapher trägt man auch auf die Tulpe über, wie
تا کرده ام بلاله سیر آب: erhellen wird: aus folgendem Beyspiele

تو نگاه تا کرده ام بنرکس پر خواب تو نظر گاهی چو لاله ام

«Ever since زو صالت شکفته رو گاهی چو نرکسم زفراقت فکنده سر

«I have seen your lips full of moisture; ever since I. have

Erzählte von den Rittern, die so unverzagt
 Durch angelegte Grube sich zum Thor ge-
 wagt, ⁽¹⁰³⁾
 Von diesen Löwen, die der Name, traun!,
 verführt,
 Und eig'ne Ohnmacht nur zum Tode hin-
 geführt,
 Bis zu der Zeit, da sich der Erbprinz ihr
 gezeigt,
 Und sich mit ganzem Herzen zu ihr hinge-
 neigt,

«looked on your languishing eyes, sometimes I blossom in
 «your presence like a tulip, and sometimes I droop in your
 «absence like the Nurgis». Vgl. *A Grammar of the persian
 language by Lumsden. Tom. II pg. 486.*

103. Eigentlich: erzählte von den Reitern, welche durch
 sie Infanteristen geworden waren, eine Grube gegraben hatten,
 und in dieselbe gefallen waren.

104. Ein sehr gewöhnliches Bild, denn mit Bergen wer-
 den die Quaalen, der Gram, die Geduld, die Standhaftigkeit,
 Heere u. s. w. verglichen. So z. B. Mewlana Dschami:

وانكه (۶۴۱) آمد چوكوه و پای (۶۴۲) افشرد (۶۴۳)
 كريك يك طلسمها را خرد (۶۴۴)

(۶۴۱) E. F. G. وانك (۶۴۲) D. E. G. H. K. پای (۶۴۳) D. F. G.
 افشرد (۶۴۴) A. H. K. خورد

وگر خواهی مرا در رنج و اندوه

نهادی بر دلم صد رنج چون کوه

«Willst du in Leiden und in Quaal mich schau'n?

«Trag' ich doch hundert Quaalenberge schon!»

Vgl. *Ioseph und Suleicha*. pg. 44.

بشادی شد بدل اندوه ایشان

کم از گاهی غم چون کوه ایشان

«Zur höchsten Freude (ward) ihres Herzens Leid,

«Zum leicht'sten Strohe ihres Grames Berg».

Vgl. *Ibidem* pg. 131.

به آن باشد که در دامن کشی پای

بسان کوه باشی پای بر جای

Der festen Schrittes einem Berge gleich er-
 schien, ⁽¹⁰⁴⁾
 Um jedem Talisman den Todesstreich zu
 ziehn,

«Weit besser ist's, du trägst ergebungsvoll,
 «Und bleibst, gleich Bergen, festen Fusses stehn».

Vgl. *Ebendas.* pg. 135 cl. pg. 49. Eben so sagt Mir-
 chawend von dem Prinzen Omar Scheich: شاهزاده مانند کوه
 Der königliche Prinz widerstand ihm (dem Tuktamisch Chan), gleich einem unerschütterlichen
 Berge, festen Fusses. Vgl. Rauszet-us-ssefa in *Expedition*
 de Timour-i-lenk pg. 310 und Chawend-emir: ودو قول
 دیگر بصولت و صلابت امرای عظام استحکام یافته در شکوه از البرز
 Die beyden andern Corps wurden gleichfalls
 durch den ungestümen Muth mehrerer ausgezeichneten An-
 führer vertheidigt, und übertrafen den Berg Elburz an
 Majestät. Vgl. Habib-us-sijar *ebendas.* pg. 341. cl. pg.
 233. 338. Vullers *Historia Seldschukidarum.* pg. 77 Chu-
 dschu Kermani:

وانکه (۴۴۰) بر قلعه کامکاری یافت (۴۴۶)
 از سر شرط رفته (۴۴۷) روی نتافت (۴۴۸)
 چون سه (۴۴۹) شرط از چهار (۴۵۰) شرط (۴۵۱) نمود
 تا چهارم چگونه خواهد بود
 شاه گفتا (۴۵۲) که شرط چهارم چیست
 شرط خوبان یکی کنند نه بیست
 نوش لب گفت چهار (۴۵۳) مشکل سخت
 پرسم از وی برهنمونی بخت

۴۴۰ E. وانک F. داست (sic) (۴۴۷) H. رفت (۴۴۸) B. بتافت
 Uebrigens fehlen diese beyden Hemistichien im Cod. G.
 (۴۴۹) جونکه A. ۴۵۰ ار چهار (۴۵۱) F. بشرط (۴۵۲) A. E. گفتش (۴۵۳)
 B. I. گفت کان سه F. کار G. K. گفت پنج

جهان بگرفت لشکر کوه تا کوه
 زمین کشت از زمین سابان بر انبوه

Durch hohen Muthes Kraft in diese Burg
 gelangt,
Weil nach des Knotens letzter Lösung ihm
 verlangt,
Und weil er drey von vier Bedingungen er-
 füllt,
Nach seiner Meinung wohl die vierte auch
 enthüllt.
Der Schah liess sich nicht mehr auf diese
 vierte ein,
Und übergab der Schönen ihre Wahl al-
 lein. (¹⁰⁶)
Der schweren Räthsel vier, die Honiglippe
 sprach,
Schaff' ich auf gutes Glück, an dem es nie
 gebrach.

زهر سو کوه پیکر در جهانند

به تیغ از چشم خارا خون بر اندند

ebend. fol 21 verso.

105. Eigentlich: der Schah sprach, wie lautet die vierte

کر بدو (۴۵۴) مشکلم کشاده شود (۴۵۵)

تاج بر تارکش نهاده (۴۵۶) شود (۴۵۷)

کر (۴۵۸) درین ره خزش (۴۵۹) فرو ماند

خر که آنجا زند (۴۶۰) که او داند

واجب آن شد (۴۶۱) بامداد بگاه (۴۶۲)

بر سر تخت (۴۶۳) خود نشیند شاه

(۴۵۴) G. ازو (۴۵۵) G. شود (۴۵۶) H. نهاد (۴۵۷) G. شود (۴۵۸)

A. D. در (۴۵۹) F. H. وزخزش K. عاجزش beydes statt ره خزش

(۴۶۰) C. برد E. رسد jedoch steht über der Linie unser زند

(۴۶۱) A. شد مغزر E. H. شد مقرر (۴۶۲) A. پگاه (۴۶۳) G. تخت

Bedingung; Schöne machen nur eine Bedingung, nicht zwanzig.

106. Wenn Cod. K. im ersten Hemistich statt: ره خزش
liesst عاجزش, so sieht man offenbar, dass er unser bildliches
Wortspiel: wenn auf diesem Pfade sein Esel unten bleibt,
durch seinen matten Ausdruck: wenn er in dieser seiner

Doch wird, im Falle, dass mein hartes Herz
 sich regt,
 Die Krone seinem Haupte nimmer aufgelegt;
 Und wenn auf diesem Pfad sein Esel unten
 bleibt,
 Wer kennt den Esel, wer, was er dort unten
 treibt! ⁽¹⁰⁸⁾
 Am besten ist's daher, dass bey Aurorens
 Licht
 Der Schah auf seinen Thron sich setze zum
 Gericht,

Ohnmacht unten bleibt, hat erklären wollen. Die Benennung
 irgend einer Person mit dem Worte Esel ist wie bey uns, so
 auch bey den Orientalen ein Schimpfwort, obgleich es bey diesen
 auch als ein Ehrentitel vorkommt, weil die Esel im Oriente
 wegen ihrer Ausdauer berühmt sind. Ich habe mich darüber
 nicht umsonst ausführlicher erklärt in meinem *Takkiu - d - din*
 pg. 43. 44 und der *Expediitio Russorum Berdaam versus*.
 T. II, pg. 92 flgde. Denn eben so singt Nizamîu - d - din:

اکثر بر خری بار کوهر بود

بکوهر چه بینى همان خر بود

خواند اورا بشرط مهمانی
 من شوم زیر پرده پنهانی
 پرسم اورا (۴۴۴) سوال (۴۴۵) سر بسته
 تا جوابم فرستد آهسته
 شاه گفتا (۴۴۶) چنین کنیم رواست
 هر چه آن کرده تو کرده ماست

(۴۴۴) B. ازوی (۴۴۵) F. جواب (۴۴۶) A. E. G. H. گفت این K. کوید

«Ist anf dem Esel eine Diamanten - Last,
 «Ist ausser Diamanten alles Esel doch!»

Vgl. *De Expeditione Russorum Berdaam versus*. Tom. I, pg. ۹ cl. *Fundgruben des Orients*. II, pg. 108. Gladwin *Gulistan* pg. ۷۴ *N. Journal Asiatique*. Juin 1834 pg. 525. Der Sinn unseres Verses ist daher folgender: wenn auf diesem Pfade sein Esel unten bleibt, also nicht hinauf kann, d. h. wenn die Last, welche ich ihm bey dieser Unternehmung aufgebürdet habe, für ihn, ungeachtet seiner Stärke und Aus-

پیشتر زین سخن (۴۶۷) نیغزودند (۴۶۸)

در شبستان شدند واسودند (۴۶۹)

بامدادان (۴۷۰) که چرخ مینا رنگ

کرد یاقوت (۴۷۱) بردمید ز سنک (۴۷۲)

مجلس آراست شه برسم کیان

بست (۴۷۳) بر (۴۷۴) بندکیش بخت (۴۷۵) میان

(۴۶۷) G. زسخون (۴۶۸) A. نیغزودند D. ویغزودند G. H. اسودند

(۴۷۰) G. باند ان (sic) (۴۷۱) G. یافت (۴۷۲) A. E. بردمند بسنک

C. بردمید ارسنک Die drey letzten Doppel - Verse stehen im Cod.

H. in umgekehrter Ordnung, so, dass der erste die Stelle des letzten und der letzte die des ersten vertritt, der mittelste aber auch den in den übrigen Handschriften ihm angewiesenen Ort einnimmt. Ausserdem schieben die vier Codd. A. E. G. H. hier die beyden folgenden Hemistichien ein:

چون (A. E. چو) درین هفت (هفته A.) نزد (رنگ G. نزد E, برده H.)

شش خانه

زرع (زرغ G.) یک (شش G.) حوشه کشت یکدانه (یک دانه G.)

(۴۸۳) B. G. I. بسته (۴۷۴) G. در (۴۷۵) D. E. F. H. سخت

Sie fügten weiter nichts zu dieser Red'hinzu,
 Und zogen sich zurück in's Schlafgemach zur
 Ruh'.

Doch wie des himmelblauen Domes Morgen-
 roth

Rubinen gleich aus dem Gestein zu tagen
 droht (¹⁰⁹),

Da ordnete der Schah ein fürstlich Gastmahl
 an,

Und legt'zu seinem Dienst des Glückes Gür-
 tel an.

109. Ueber die für den Auf- und Untergang der Sonne bey den Asiaten gebräuchlichen Metaphern, zu denen übrigens noch andere hinzugefügt werden können, vgl. unter andern: A. Th. Hartmann's *Medschnun und Leila*. Amsterdam 1808. Th. II, pg. 189 flgde. *De Expeditione Russorum Berdaam versus*. Tom. III, pg. 3 folgde. etc.

110. D. h. nach der Rangordnung, um den ausgezeichneten Fürstensohn, wie es sich für einen mächtigen Fürsten geziemte, mit Glanz und Prunck aufzunehmen.

انجمن ساخت نامدارانرا

راست گویان و راست (۴۷۶) کارانرا

چونکه صفی (۴۷۷) بر کشید (۴۷۸) شک سپهش (۴۸۹)

کرد مهمان سرای بارکاهش (۴۸۰)

A. ۴۷۶) D. ورست B. ۴۷۷) چون لمر (sic) ۴۷۸) K. کشید ۴۷۹) A.

Dieser Doppel - Vers fehlt in den Codd. و بارکاهش E. ۴۸۰) ساهش

D. F. I. im Cod. A. steht er statt des folgenden, den derselbe auslässt.

111. Perlen oder Goldstücke bey feierlichen Gelegenheiten, besonders bey Vermählungen und Hochzeitsfesten über das Haupt der gefeierten Personen ausstreuen, war im Oriente eine sehr alte, herkömmliche Sitte, welche im Verlaufe der Zeit aus Asien nach Europa übergieng. Diese Gold - oder Perlen - Ausstreuerung deutete den Seegen und Ueberfluss an, welchen man auf die in Rede stehenden Personen herabwünschte, und gab gewiss Veranlassung zu dem goldenen Horne der Amalthea, so wie zu der Mythe des goldenen Regens, in dessen Gestalt Iupiter sich auf die Danae, nachmalige Mutter des Perseus, herabliess. Es mögen jedoch Beyspiele die Sache anschaulicher ma-

Er lud zu sich die Grossen seines Reiches
 ein,
 Die Recht und Wahrheit opfern jeden fal-
 schen Schein,
 Und gleich wie er das Heer in seine Ordnung
 stellt,
 So hatt'er seinem Hof' die Gäste beygesellt ⁽¹¹⁰⁾.

chen. So sagt Moses von Chorene bey der Vermählung des Armenischen Königs Artases mit der Alanischen Prinzessin Sathinice: *Imber aureus, ab Artaso sponso affluebat, pluit margaritas in nuptiis Sathinicae*, und fügt als Erklärung hinzu: «quippe regibus nostris mos fuit, ut cum in nuptiarum celebratione ad Templi fores venirent, velut Consul Romanus, numeros in populum spargerent, reginaeque in cubiculo margaritas». Vgl. *Moses Choren. ed. Whiston. Lib. II, pg. 47. cl. Ciceronis Oratio Philippica III, cp. 6.* Die Grossmutter der Buran, Tochter des Hasan Ben Saleh, mit der sich der berühmte Chalif Elmamun im Jahre 210 (825 p. Ch.) in der Stadt Fam - us - selch vermählte, streuete Tausende der prächtigsten Perlen über das Haupt des Bräutigams aus. Vgl. *Abulfedae Annales muslemici. Tom. II, pg. 146* und *Reiske's Anm. zu dieser Stelle pg. 672 cl. S. Manger Historia Timuri. Tom. II,*

خواند شاه زاده را (۶۸۱) بمهمانی

بر سرش کرد کوهر افشانی

(۶۸۱) D. E. G. H. شهرآده را

pg. 432. 438. V. Hammer's *Geschichte des Osmanischen Reichs*. Pest 1827. Tom. I, pg. 184. Die Tataren liessen hey der feierlichen Erwählung ihres Chans eine Menge der schönsten Goldstücke oder der kostbarsten Perlen auf seine Scheitel herabströmen. Vgl. De Guignes *hist. generale des Huns et des Tatares*. Tom. III, pg. 131 flgd. cll. *Histoire des Kosaques par Lesur*. T. I, pg. 151 *St. Petersburgische Zeitung*. 1834. N° 282 pg. 1124 – Auf gleiche Weise wünschten die Prinzen aus königlichem Blute, die Nujane und berühmtesten Emire dem Timur zu dem über den Tuktamisch Chan bey Kandurtscha (15 Redscheb 793 (18 Iuny 1391) errungenen, glänzenden Siege Glück. Vgl. *Expedition de Timour – i – lenk*. pg. 122, 228. So bewillkommten die Prinzen und Hofchargen den im Jahre 1391 von diesem seinen Feldzuge nach Samarkand zurückgekehrten Timur, denn:

برفتند بکسر همه بانثار

ثنا خوان وشادان بر شهریار

Er bat auch diesen Prinzen zu demselben
Schmaus,
Und streute Perlen über seinen Scheitel aus (111).

فراوان زر و کوهر افشاندند

برو مدحت و آفرین خواندند

Vgl. Ibidem pg. 269 cl. pg. 291, 311. Dieselbe Sitte beobachtete man bey der im Jahre 1071 p. Ch. statt gefundenen Vermählung des Sohnes des Seldschucken - Sultans Alp Arslan, Namens Arslan, mit der Tochter des Byzantinischen Kaisers Roman IV Diogen, denn Mirchawend erzählt: دختر قیصر را در

سلک ازدواج پسرا سلطان که ملک ارسلان نام داشت آروردند
Vgl. Vullers و چون عقد نکاح منعقد گشت درر وجواهر نثار کردند

Hist. Seldschukidarum. pg. ۸۰ So singt auch Chudschu Kermani:

سپینش سوخته صبح سحر خیز

نثارش کرده کردون کهر ریز

Vgl. das genannte Manuscript pg. ۹ fol. recto.

خوان زرین نهاده شد (۴۸۲) در کاخ
 تنك شد باركه (۴۷۳) زبرك (۴۸۴) فراخ
 از بسی آرزو (۴۸۵) كه بر (۴۸۶) خوان (۴۸۷) بود (۴۸۸)
 آن نه خوان (۴۸۹) بلكه آرزودان (۴۹۰) بود (۴۹۱)
 از خورشها كه بود بر چپ (۴۹۲) وراست
 هر كس آن خورد كآرزو (۴۹۳) در خواست (۴۹۴)

(۴۸۲) C. F. نهاد وشد D. نهاد شاه (۴۸۳) E. بادكه H. lässt
 aus باركه vor شد (۴۸۴) C. H. زنزل F. روی G. زبرك (۴۸۵)
 B. C. I. كآرزو A. (۴۸۶) كه در B. بدان C. I. بران (۴۸۷) C.
 خان (۴۸۸) G. بوذ (۴۸۹) C. خان (۴۹۰) B. I. بدكه آرزودان C.
 كآرزودان D. بودكه آرزودان (۴۹۱) G. بوذ (۴۹۲) B. F. درچپ
 D. G. K. ازچپ (۴۹۳) G. آرزو (۴۹۴) F. ساخت - Dieser Doppel -
 Vers fehlt in den Codd. A. E. H.

روان بردند و بر تختش نشاندند

جواهر بر سر تاجش فشاندند

Er stellt auf gold'ne Tafel in den Speisesaal
Des Hausgeräthes Schmuck zum königlichen
Mahl (¹¹²);
Und viele, die Verlangen zu der Tafel führt,
Zu grösserer Begier die Tafel nur verführt.
Ein jeder, von den Speisen links und rechts
berauscht,
Für seinen Gaumen flugs der Schüssel Duft
vertauscht,

vgl. ebend. fol. ۱۲ verso.

زمین بوسید و بر شه کوهر افشاند

ظرایف پیشکش کرد و زر افشاند

vgl. ebend. fol. ۱۳ recto.

کهر در پای وزرشان بر سر افشاند

چو لعبت بردو چشم خویش بنشانند

vgl. ebend. fol. ۱۳ verso.

چون خورش خورده شد (۴۹۵) باندازه (۴۹۶)

شد طبیعت به پرورش (۴۹۷) تازه (۴۹۸)

شاه فرمود (۴۹۹) تا بمجلس (۷۰۰) خاص

بر محکها زتند زر^۳ (۷۰۱) خلاص

خود (۷۰۲) درون رفت و جای (۷۰۳) خویش بماند (۷۰۴)

میهمانرا بجای (۷۰۵) خویش نشاند

(۴۹۵) F. ز خوردن شدن C. D. ز خوردن شدند beydes statt خورش

خورده شد (۴۹۶) D. اندازه (۴۹۷) B. پرورش ohne به C. D. F. H.

پرورش G. ز پرورش (۴۹۸) D. زاده (۴۹۹) G. فرمود (۷۰۰) K.

بروشنی (۷۰۱) A. چون درون رفت D. K. بر محکها زدند زر^۳ (۷۰۲) G.

شه (۷۰۳) H. جای (۷۰۴) A. D. نماند (۷۰۵) G. بصدر

بتحسین کشت بروی شکر افشان

پیوسه بر کفش شد کوهر افشان

Und wie von grosser Fülle seine Labung
 fliesst,
 In lautes Lob sich gegen seinen Wirth er-
 giesst.
 Der Schah befahl darauf das eigene Gemach
 Mit reinstem Gold'zu schmücken, seiner Pro-
 be nach;
 Betrat's, und nahm den Platz, der ihm ge-
 bührte, ein,
 Liess auch die Gäste sich an ihre Sitze reih'n!

باستقبال رفت وزیر بر افشاند

جنیت در کشید و کوهر افشاند

ebend. Etwas Aehnliches ereignete sich bey der Taufe der Rus-
 sischen Grossfürstinn Olga in Konstantinopel. Vgl. *Исторія
 Россійскаго Государства С. Петербургъ 1818 Т. I, стр. 167,
 168 und Anm. pg. 380, 381, bey der Krönung Iohann's IV
 Wassiliewitsch. Vgl. Ibidem Т. VIII. стр. 102; bey der Ver-
 mählung des Pseudo - Demetrius mit der Marine, vgl. Ibidem
 Т. XI стр. 306, bey der Krönung Iwan's und Peter Alexie-
 witsch's. Vgl. *Исторія Петра Великаго, соч. Б. Бергмана. С.**

پیش دختر نشست روی بروی (۸۰۶)

تاچه بازی کری کند (۷۰۷) باشوی (۷۰۸)

بازی (۷۰۹) آموز (۷۱۰) لعبتان طراز (۷۱۱)

از پس پرده کشت لعبت باز (۷۱۲)

(۷۰۹) A. رویا بروی E. H. روبروی G. رو باروی (۷۰۷) F. نماید

(۷۰۸) F. شوی K. بر شوی (۷۰۹) C. باز A. (۷۱۰) امور C. (۷۱۱)

طراز (۷۱۲) F. Cod. im - Vers Doppel - Dieser fehlt

Петербургъ. 1833 стр. 98 not. Wer noch andere Beyspiele zu lesen wünscht, vergleiche: I. v. Hammer's *Geschichte des Osmanischen Reichs*. T. I, pg. 283 not. e. pg. 305, 307, 338. T. II, pg. 416. *Travels of Ibn Batuta by S. Lee*. London 1829 pg. 41. *De Muhammede Ebn Batuta ejusque itineribus diss.* I. G. L. Kosegarten. Ienae 1818 pg. 4. A. Th. Hartmann *Medschnun und Leila*. Amsterdam 1808 Th. I, pg. 201. I. G. Eichhorn's *Repertorium für Biblische und Morgenländische Literatur*. T. X, pg. 229 Reinaud *Monumens Arabes* etc. T. I, pg. 5 not. 1. Пѣснь о полку Игоревѣ изд. Шишковымъ. С. Петербургъ. 1826. Ч. VII, стр. 137

Es sass entgegen ihm der Tochter holdes
 Bild,
 Der es um leichtes Spiel mit ihrem Freyer
 gilt.
 Der Puppen ⁽¹¹³⁾ hohe Zier, im Spiel erfahr'-
 nes Weib,
 Begann im Schleyer sie den leichtern Zeit-
 vertreib.

Relation de Doury Efendi. Paris 1810 pg. 27. *Blätter für
 Literärische Unterhaltung.* December 1837 pg. 1484 *Jahrbü-
 cher der Literatur.* Bd. X pg. 216. Bd. LV pg. 46.

112. Eigentlich: er stellte eine goldene Tafel in den
 Speisesaal und unge ward der Hof von des Services Ueber-
 flusse.

113. Unter Puppen sind hier, wie oben pg. 15, die
 wie Puppen ausgeschmückten, zarten, holden Gespielinnen oder
 Begleiterinnen der Prinzessinn zu verstehen, welche sie jedoch
 alle sowohl in materieller als intellectueller Hinsicht übertrifft.
 So nennt z. B. Mewlana Dschami die Genossinnen der Su-
 leicha *silberne Puppen*, folgendes berichtend:

از بنا کوش خود دولولوی (۷۱۳) خرد (۷۱۴)

بر کشاد (۷۱۵) و بخازنی ۷۱۶ بسپرد

کین (۷۱۷) بمهمان مارسان (۷۱۸) بشتاب

چون (۷۱۹) رسانیده (۷۲۰) شد پیار جواب

(۷۱۳) F. G. لولوء (۷۱۴) A. K. خورد (۷۱۵) A. بر کشا (۷۱۶) A. و بخادنی

G. و بخازن (۷۱۷) B. کین (۷۱۸) D. من رسان (۷۱۹) C. E. K. جو (۷۲۰)

G. I. رسانید

بسیمین لعبتان از خرد سالان

بصحن خانه با رعنا غزالان

دلی فارغ ز لعب چرخ دوار

نبودی غیر لعبت بازیش کار

«Bey Silberpuppen, noch an Jahren jung,

«Und bey Gasellen in des Hauses Flur

«War, unbekümmert um des Schicksals Spiel,

«Ihr stetes Thun ein blosses Spielen nur.»

Vgl. Joseph und Suleicha. pg. 29 Eben so:

Vom Ohrgehänge nahm zwey schlichte Per-
 len sie,
 Und gab's dem Kämmerer (114) mit dem Befeh-
 le: sieh!
 Dem list'gen (115) Gaste bring's in aller Eile
 hin,
 Und eine Antwort mir aus seiner Klugheit
 Sinn.

مہیا ساخت بہر آن عروسی

ہزاران لعبت رومی و روسی

«Und für die theure Braut aus Rum und Russ,

«Wohl tausend Puppen, hold und zart, beruft.»

Vgl. *Ebendasselbst*. pg. 48. cl. Hafiz in *Rousseau Flowers of the Persian Literature*. pg. 179 Quatremère *Histoire des Mamlouks* Vol. II, pg. 136.

114. Vgl. Изъясненіе нѣкоторыхъ словъ перешедшихъ изъ Восточныхъ языковъ въ Россійскій. Москва 1830 стр. 23 слѣд.

115. Eigentlich: *Schlangengleichen*. Vgl. Lumsden *Grammar of the Persian language*. Tom. II, pg. 522.

شك (۷۲۱) فرستاده (۷۲۲) پیش (۷۲۳) مهمان زود

وآنچه (۷۲۴) آورده (۷۲۵) بد بد و بنمود (۷۲۶)

مرد لولو خرد (۷۲۷) بر (۷۲۸) سنجید

عبره کردش چنانکه در (۷۲۹) کنجید

زان جواهر که بود در خور آن

سه (۷۳۰) دیگر نهاد (۷۳۱) بر سار آن (۷۳۲)

هم بدان (۷۳۳) بیک (۷۳۴) نامه بردادش (۷۳۵)

سوی آن نامور (۷۳۶) فرستادش (۷۳۷)

سنکدل (۷۳۸) چونکه (۷۳۹) دید لولو پنج

سنك برداشت وگشت (۷۴۰) لولو (۷۴۱) سنج

(H. ۷۴۱) کس D. H. ۷۲۲ فرستاد G. فرستاد (D. ۷۲۳) ترد (G. ۷۲۴)

وآنچه (۷۲۵) I. E. (Rand) B. C. آورداده K. زوبرده (I. ۷۲۶) بهمان

زود (۷۲۷) A. E. H. لولوچو دید C. لولوخریدو K. لولو خورد (۷۲۸)

K. می (۷۲۹) H. (Rand wie oben) A. E. رازان (E. H. او)

در نهاد او C. عبره کردش چنانک در (A. E. H. ۷۳۰) او (H. ان)

سه (۷۳۱) G. انهاز (۷۳۲) A. B. D. F. G. H. سر (H. ۷۳۳) بران

Der eilt zum angewies'nen Gast im schnellen Flug,
 So wie er das, was er empfieng, zu ihm hintrug.

Der Mann erwog im Geiste dieses Perlenpaar,
 Und traf der Lösung Knoten auf ein Haar;
 Er fügte diesen schlichten Perlen andre drey,
 So wie er sie besass, von gleicher Schlichtheit bey;

Er schloss zusammen alle in ein Päckchen ein,
 Und hiess sie der Berühmten anempfohlen seyn.

Als dieses Herz von Stein der Perlen fünf erblickt,
 Hartherzig sie der Perlen tiefer Sinn bestrickt,

H. نام بردارش G. نامور دادش A. C. D. F. ۷۳۵) نیک D. ۷۳۴)

ناموردادش D. ۷۳۶) نازنین H. مهربان G. ۷۳۷) فرستادس B. ۷۳۸)

ماه رخ G. ۷۳۹) جونک B. C. E. H. K. ۷۴۰) کشت D. وکرد

E. H. ۷۴۱) کوهر

چون کم و بیش (۷۴۲) دید شان (۷۴۳) بعیار (۷۴۴)

هم بدان سنک (۷۴۵) سودشان چو غبار (۷۴۶)

قبضه واری (۷۴۷) شکر برو (۷۴۸) افزود

وآن (۷۴۹) در وآن شکر بیجا (۷۵۰) سود (۷۵۱)

داد تا نزد میهمان بشتافت (۷۵۲)

میهمان باز (۷۵۳) نکته را دریافت

از پرستند (۷۵۴) خواست (۷۵۵) جامی شیر (۷۵۶)

هر دو در هم (۷۵۷) فشاند (۷۵۸) وگفت (۷۵۹) بگیر

(۷۴۲) C. بکم بیش (۷۴۳) D. کردشان (۷۴۴) A. جو غبار (۷۴۵) F. نوع

(۷۴۶) C. سودشان بدان غبار D. سنک سودشان بغبار Uebrigens fehlen

(۷۴۷) A. E. H. diese beyden Hemistichien im Cod. G. قدری از

C. قرصه واری (۷۴۸) C. E. بدان شکر F. H. بران شکر G. دران شکر

K. بروشکر (۷۴۹) H. آن (۷۵۰) C. بدانجا (۷۵۱) A. بود G. سود (۷۵۲)

A. بشتافت (۷۵۳) D. زود (۷۵۴) A. پرستید C. فرستاده (۷۵۵)

F. خواست (۷۵۶) K. شر (۷۵۷) K. G. E. A. D. دروی H. دردی

(۷۵۸) B. نشاند (۷۵۹) D. G. K. گفت

Ein Räthsel sie darin gewahrt von gleichem
 Werth,
 Doch Härte ihr ein anderes gleich Staub be-
 schert;
 Da nahm des Zuckers eine Handvoll sie so-
 dann,
 Vertraute Perlen, Zucker einem Orte an,
 Und hiess damit den Diener zu dem Gaste
 gehn.
 Iedoch hatt' dieser bald des Räthsels Sinn
 ersehn,
 Verlangte einen Topf mit Milch von dem
 Kast'lan,
 Und beydes mischend gab er's ihm, und sprach:
 wohlan! ⁽¹¹⁶⁾

116. Unter der Verbindung des Zuckers mit der Milch
 ist das zärtlichste und engste Band der Liebe, die innigste
 Verschmelzung zweier gleich gesinnten Personen mit einander
 zu verstehen. So finden wir es schon in der Sittenlehre der
 Fabel vom Frosche und Fische des Mewlana Dschami, in wel-
 cher es heisst:

شد پرستنده (۷۶۰) سوی (۷۶۱) بانوی خویش (۷۶۲)

وآن ره آورد را نهاد (۷۶۳) به پیش

بانوی (۷۶۴) آن شیر برگرفت و بخورد

وآنچه زو (۷۶۵) مانده (۷۶۶) بد (۷۶۷) خمیری (۷۶۸) کرد (۷۶۹)

بر کشیدش بوزن اول بار

یکسر (۷۷۰) موی کم نکرد عیار

(۷۶۰) B. پرستیده (۷۶۱) D. نزد (۷۶۲) D. خود (۷۶۳) از ره آورده را نهاد

Dieser Doppel - Vers fehlt übrigens in den Codd. C. F. I. K.

(۷۶۴) C. E. G. H. بانو (۷۶۵) A. F. ازو G. ان (۷۶۶) H. ماند (۷۶۷)

G. H. شد (۷۶۸) E. (Rand wie oben) عدار H. عیار K. خمیر (۷۶۹)

H. K. بکرد (۷۷۰) B. که یکی

با کسی منشین که نبود بانو گوهر یکی

رسته پیوند صحبت اتحاد گوهرست

جنس را باجنس و باناجنس اگر گیری قیاش

این بسان آب و روغن و آن چو شیر و شکرست

Der Diener eilt sofort zu seiner Herrinn hin,
Und legt zu Füßen ihr des kurzen Wegs
Gewinn.

Als die Gebieterinn die Milch empfing, so
ass
Und liess zum Teige sie des Ueberrestes
Maass;

Denn was das erste Mal sie gleich in ihm
erkannt,
Bewiess er auf ein Haar jetzt eben so ge-
wandt.

«Weil' nicht bey dem, der nicht mit dir aus einem Guss
«Zu einer Perlenschnur sich nie vereinen muss;
«Paar' Gleich mit Gleichem wohl, nur Gleich mit Ungleich lass;
«Weil Oel und Wasser dies, doch Milch und Zucker das»!

Vgl. *Anthologia Persica* pg. 18 Rousseau Flowers.
pg. 209. Eben so stellt Nisami-ud-din uns die innigste Seelen-
verbindung des Keis zur Leila vor:

بگذار کزین خجسته نامان

خواهیم ترا یکی خرامان

حالی (۷۷۱) انکشتری (۷۷۲) کشید (۷۷۳) از دست (۷۷۴)

داد تا برد بیک راه (۷۷۵) پرست

مرد بخرد (۷۷۶) ستد زدست کنیز

پس در انکشت کرد وداشت عزیز

(۷۷۱) F. جار (۷۷۲) B. K. انکشتربن F. انکشتری G. انکشتتر (۷۷۳)

H. (Rand wie oben) A. E. بکند C. D. F. K. کشاد G. کشاذ (۷۷۴)

D. G. زدست (۷۷۵) H. I. A. E. (Text) تا نماید (بماند H. نماند E.)

G. شاه ماه Cod. G. برذ Cod. C., und برو liesst برد Statt (۷۷۶) G.

K. زبرک بخرد

تا زنک دل ترا کدازد

چون شکر و شیر باتو سازد

Vgl. *Chamseh* Ms. mihi proprium a. 952 (1545 p. Ch.)

script. pg. ۱۴۰ fol recto. cl. A. Th. Hartmann *Medschnun*

und Leila. Amsterdam 1808. Bd. I, pg. 71. Bd. II, pg. 91.

Nicht anders Chudschu Kermani:

Dann zog sie einen Ring von ihrer zarten
 Hand,
 Und gab dem Prinzen ihn als Liebes Un-
 terpfand.
 Der Geistverwandte Mann nahm von der
 Jungfrau ihn,
 Er fühlt durch diesen Schmuck sich neuen
 Werth verliehn;

تو کوی شیر بود آب حیاتش

که می شد از شکر آب نباتش

Vgl. die angeführte Handschrift pg. ۹ fol. recto.

هنوزت بوی شیر اندر شکر

ز شیر و شکر دورست غنبر

vgl. ebend. fol. ۹ recto.

داد یکتا در (۷۷۷) جهان افروز (۷۷۸)
 شب چراغی بروشانی (۷۷۹) روز
 باز پس شد کنیز حور (۷۸۰) نژاد
 در یکتا بلعل (۷۸۱) یکتا داد (۷۸۲)
 بانو آن در نهاد بر کفی دست (۷۸۳)
 عقد خود را ز یکدیگر (۷۸۴) بکست (۷۸۵)
 تا (۷۸۶) دری یافت هم طو یلهء آن (۷۸۷)
 شب (۷۸۸) چراغی هم از (۷۸۹) فتیلهء (۷۹۰) آن (۷۹۱)
 هر دو در رشتهء کشیک بهم
 این وان چون (۷۹۲) یکی نه پیش و نه کم

B. ۷۷۸) C. یک درش I. E. یکتا درش F. یک درش ان (۷۷۸) B.
 جهانفروز (۷۷۹) B. E. G. بروشانی C. بروشانی جون K. جو
 روشانی (۷۸۰) G. هونه D. (۷۸۱) به لعل (۷۸۲) G. لعل یکتا بزر یکتا
 داد (۷۸۳) بانوی Cod.B. liesst بانو Statt (۷۸۴) E. از یکدیگر
 K. یکدیگر (۷۸۵) Hand- Diese beyden Hemistichien fehlen in den

Und reichte eine Perl', die selbst die Welt
entzündt,
Vor der, ein Licht der Nacht, des Tages
Glanz verschwindt.
Doch diese schöne, Huri's Stamm entspross'ne
Maid
Den schönsten Hyacinth fügt zu der Perlen
Neid;
Ia legte diese flugs in ihre hohle Hand,
Und löste aus einander ihres Busens Band,
Damit sie eine Perle dieses Zuges fänd,
Der Nächte Licht an diesem Kandelaber
bänd;
Verleibt sodann dem Bande alle beyde ein,
Denn beyde sollten eins, nicht mehr nicht
minder seyn!

A. E. (Rand wie oben) H. $\vee \wedge \wedge$) و B. $\vee \wedge \vee$) ل D. $\vee \wedge \psi$) s chriften D. F.

چون (۷۸۹) A. E. بهم از H. بهم ohne از (۸۹۰) I.

قبیلہء (B. ۷۹۱) او (B. ۷۹۲) در

شک پرستنده در بدریا داد
بلکه خورشید را (۷۹۳) ثریا داد

(۷۹۳ G. خورشید را — letzten Doppel- Uebrigens fehlen die drey
Verse in den Codd. D. F.

117. Dies bezieht sich auf das kurz Vorhergehende, denn der Dichter vergleicht das عقد خود را, auf das sie die Perle und den Hyacinth aufädelt, mit dem Plejadenbunde (عقد ثریا), wie die aus sieben sehr hellen Sternen bestehenden und nahe an einander liegenden Plejaden in ihrer Vereinigung genannt werden. So finden wir es in dem bekannten Verse des Hafiz:

غزل گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ
که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

Vgl. *Select Odes etc. by John Nott. London 1787. pg. 90;*
in der Einleitung zum Gülistan: شب را بیوستان بایکی از دوستان
اتفاق مبيت افتاد موضعی خوش و خرم و درختان دلکش درهم گفتی

Der Diener gieng, und übergab die Perl'dem
 Meer
 Ia übergab der Sonne die Plejadenähr'. (117)

Vgl. که خرده مینا بر خاکش ریخته و عقد ثریا از تاش در او ریخته
Gulistan ed F. Gladwin pg. ۱۳ cl. *Sadi's Rosengarten. Aus*
dem Persischen durch Dr. Phil. Wolff. Stuttgart 1841 pg.
 15; im *Zafernameh*: سرها خواتین با بغتاقها مکل چون عقد ثریا
 pg. 309 r. im *Chudschu Kermani*:

حریفان رفته و من باز مانده
 جگر در سوز و دل بی ساز مانده
 ثریا را ندیم خویش کرده
 زیخویشی دل شب ریش کرده

Vgl. das genannte Manuscript. pg. o fol. recto. cl. W. Iones
commentarii poëseos Asiaticae. Ed. I. G. Eichhorn. Lipsiae
 1777 pg. 75 flgd. Zu unsern Worten gehören aber besonders
 die *Mewlana Dschami's*:

چونکه (۷۹۴) بخرد (۷۹۵) نظر بران (۷۹۶) انداخت
 آن دو هم عقدرا زهم (۷۹۷) نشناخت
 جز دوی (۷۹۸) در میان (۷۹۹) در خوشاب
 هیچ فرقی نبند برونق (۸۰۰) و تاب (۸۰۱)

(۷۹۴) G. چونک (۷۹۵) G. بخر (۷۹۶) D. G. K. بران نظر (۷۹۷) A. E. H. دو دانه زیکر بکر D. دو هم عقدرا از هم G. statt des folgenden liesst aber نشناخت
 دو در را از یکدگر
 Cod. A. بشاخت (۷۹۸) F. K. دری (۷۹۹) D. در میان ان H. درمیانه
 (۸۰۰) H. بر بنت (۸۰۱) C. D. F. و آب

فلک عقد ثریا در بر آویخت
 شفق باقوت قربا کوه را آمیخت

«Als schon der Himmel mit der Plejas prangt

«Und, dämmernd, Perlen mit Rubinen mengt.»

Vgl. Ioseph und Suleicha pg. 161. cl. pg. 9, 30, 99.
 Amrulkeisi Muallakat v. 48. Carmen Abulolae ed. Golius
 v. 97. S. Mangeri Hist. Timuri Tom. I, pg. 284.

Als der Verständ'ge seinen Blick auf sie ge-
 schart,
 Und dieses Doppel-Knotens Lösung nicht ge-
 wahrt;
 Ia ausser Zweyheit in dem schönen Trans-
 marin ⁽¹¹⁸⁾
 Kein Unterschied an Licht und Glanze ihm
 erschien;

118. در خوش آب eigentlich: eine Perle von schönem Was-
 ser d. h. eine schöne, ausgezeichnete, ächte Perle, so wie man
 Wasser auch im Deutschen, und *eau* im Französischen von
 dem schillernden Glanze der Perlen gebraucht. So z. B. im
 Chudschu Kermani:

فرو ریزم ز منطق در خوش آب
 ارسطورا کنم در خاک چون آب

vgl. l. l. fol. 9 recto. Im Persischen benennt man demselben
 Sprachgebrauche zufolge ein *blinkendes Schwerdt* ein *Wasser-*
haltiges Schwerdt, wie z. B. in diesen Worten des Scheref-ud-

مهرهء ازرق از غلامان (۸۰۳) خواست (۸۰۳)

کان دوئمرا سیوئم (۸۰۴) نیامد (۸۰۵) راست

بر سر در نهاد مهرهء خرد (۸۰۶)

داد تا (۸۰۷) آنکه (۸۰۸) آورید ببرد (۸۰۹)

مهربانش چو (۸۱۰) مهره بادر دید (۸۱۱)

مهر بر لب نهاد و خوش خندید

(۸۰۲) I. علامان (۸۰۳) A. غاست (۸۰۴) A. C. H. سیم D. F. سوم (۸۰۵)

دومرا سیوئم نیامد: statt: دو بر سیم نیاید K. hat (۸۰۶) A. H. K.

خورد (۸۰۷) A. E. با (۸۰۸) E. F. انک (۸۰۹) A. سبرد K. داد با آنکه

او بدریا برد (۸۱۰) A. H. K. مهربان چونکه (۸۱۱) G. مهره بان چو

نکه مهره بادر دید

با سپاه خود پیش ایشان گرفته بزخم شمشیر آبدار و ضرب سنان: din

آتشبار ایشانرا باز کردانید Vgl. *Expedition de Timour-i-lenk.*

pg. 222 cl. pg. 264, weswegen Chudschu Kermani auch

Folgendes sagt:

**Verlangt vom Diener er den himmelblauen
Stein,**

**Kein dritter sollte ihm dem zweyten ähnlich
seyn,**

**Und fügte noch zur Perl' den kleinen Stein
hinzu;**

**Dies, sprach er, übergieb so bald als möglich
du!**

**Als seine Freundin d'rauf den Stein nebst
Perl'erblickt**

**Und ihn holdlächelnd dann an ihre Lippen
drückt,**

نباید شد چو آهو طعمهء شیر

بدفع تشنگی خورد آب شمشیر

vgl. l. l. fol. 11 recto. und ein glänzendes Gesicht, oder

Glanz, Ruhm überhaupt ein Wassergesicht. Vgl. Ioseph und

Suleicha pg. 6. Vullers Hist. Seldschukidarum. pg. 10

ستک (۸۱۲) آن مهره ودر از (۸۱۳) سرهوش (۸۱۴)

مهره در دست (۸۱۵) بست (۸۱۶) ودر درکوش (۸۱۷)

با پدر گفت خیز وکار بساز (۸۱۸)

بس که بر (۸۱۹) بخت (۸۲۰) خویش کردم ناز (۸۲۱)

بخت من (۸۲۲) بین چگونه یار منست (۸۲۳)

کین چنین (۸۲۴) یاری (۸۲۵) اختیار منست (۸۲۶)

(۸۱۲) E. G. H. بستک A. ۸۱۳ ار F. ۸۱۴ گوش I. K. ۸۱۵

بر (۸۱۶) H. A. C. E. کرد G. I. ۸۱۷ در درکوش D. ۸۱۸ وکارم

ساز E. G. ۸۱۹ ساز (۸۱۹) G. در (۸۲۰) A. تخت (۸۲۱) A. یاز (۸۲۲)

A. بر (۸۲۳) A. E. H. یارم کشت I. ۸۲۴ گانچنین D. E. ۸۲۵

باری F. G. ۸۲۶ A. E. H. اختیارم کشت

119. *ob ihren klugen Sinns. Eben so ge-* از سرهوش

braucht man z. B. in folgenden Verbindungen: *از* گفت از

«Er sprach sehr wohlwollend». Vgl. *Asiatic. Miscellany.* سر لطفی

Ob ihres klugen Sinns ⁽¹¹⁹⁾ **den Stein, die**
Perle nimmt,
Den Stein für ihre Hand, für's Ohr die Perl'
bestimmt,
Da sprach zum Vater sie, steh' auf, bereite
dich
Zur Förderung des Glücks für deine Tochter,
mich.
Mein Glück erkenne du in diesem meinen
Freund,
Der als der einz'ge mir für meine Wahl er-
scheint;

I. pg. 120 «Er verrich-
 «tete aus tiefer Demuth erst zwey Rikaats des Namaz's». Vgl.
Expedition de Timour-i-lenk. pg. 306. سلطان از سر و ثوق
 «Der Sultan schwang
 «sich nun voll Vertrauen und Zuversicht auf sein schnelles
 «Pferd». Vgl. Vullers *Hist. Seldschukidarum.* pg. ۷۹ cl. pg.

همسری یافتم که همسر او (۸۲۷)
 نیست اندر (۸۲۸) دیار و کشور (۸۲۹) او (۸۳۰)
 ما که دانا شدیم ودانا (۸۳۱) دوست (۸۳۲)
 دانش من بزیر (۸۳۳) دانش (۸۳۴) اوست
 پدر از لطف آن حکایت خوش (۸۳۵)
 باپری گفت کای فریشته (۸۳۶) و ش (۸۳۷)
 این که (۸۳۸) من (۸۳۹) دیدم از سوال و جواب
 روی پوشیده زیر (۸۴۰) نقاب

(۸۲۷) C. وی (۸۲۸) A. E. G. H. کس در (۸۲۹) H. کشور (۸۳۰) C.
 وی (۸۳۱) A. E. و دانش G. H. دانش (۸۳۲) E. اوست (۸۳۳)
 A. ما بدید G. H. K. ما بزیر K. ما بدین (۸۳۴) K. و دانش
 (۸۳۵) H. خویش (۸۳۶) A. فرشته (۸۳۷) B. I. فش (Vgl. Lumsden
 (۸۳۸) Grammar of the persian language. T. II, pg. 551.)
 A. E. G. H. آنچه F. اینک (۸۳۹) D. Dieses Wort fehlt im Cod
 (۸۴۰) A. D. E. H. شد بر بر G. بن بزیر

An dem ich den Gemahl gefunden, dessen
Geist
In allen Gegenden der angestammte heisst; ⁽¹²⁰⁾
Und wenn die Einsicht wohl sich unter Freun-
den gleicht,
Mein Wissen seinem Geist doch nicht das
Wasser reicht!
Der Vater, ob der süssen Worte holden
Klang,
Erklärt dem Engel, dieser, gleich an Engels
Rang,
Den aus den Fragen, wie der Antwort ich
erkennt,
Hat meine Schöne für den Schleier sich ge-
bannt;

120. Eigentlich: dem es keinen ähnlich giebt u. s. w.

121. Hiezu kann man die Worte Mewlana Dschami's ziehen:

نهاده عقد کوهر بر بناکوش

کشیده قوس مشکین کوش تا کوش

هر چه رفت از حدیثهای (۸۴۱) نهفت

يك بیک بامنت (۸۴۲) بیاید گفت

ناز پرورده (۸۴۳) هزار (۸۴۴) نیاز

پردهء رمز برگرفت از راز (۸۴۵)

گفت (۸۴۶) اول (۸۴۷) که برگرفتم (۸۴۸) هوش

عقد لولو کشادم از بنا کوش (۸۴۹)

در نمودار آن (۸۵۰) دو (۸۵۱) لولوی (۸۵۲) ناب (۸۵۳)

عمر گفتم دو روزه (۸۵۴) شد در یاب (۸۵۵)

(۸۴۱) G. حدیثهای C. تامت (۸۴۳) پرورد H. (۸۴۴) E. با هزار

(۸۴۵) A. D. زراز E. (Rand wie oben) زساز G. زتاز H. بساز (۸۴۶)

A. ۸۴۸) G. کاول A. schiebt hier از H. aber z ein.

نکردم D. G. H. K. تیز کردم (۸۴۹) G. کشادم زین کوش I. کشیدم

ازین کوش alle übrigen ازین کوش (۸۵۰) C. D. F. در نمودم از آن

G. در نمودر این K. رو نمودان (۸۵۱) steht nicht دو Das Wort

im Cod. A. (۸۵۲) C. F. لولو (۸۵۳) H. تاب K. پرتاب (۸۵۴) F.

که دور (۸۵۵) A. بشاب

Da aber mich der Räthsel dunkler Sinn noch
 quält,
 Seh' ich sie gerne ohne Bild mir hererzählt.
 In tausend holde Schmeicheleyen eingeweiht,
 Entnahm den Schleier sie, den das Geheim-
 niss leiht;
 Und sprach, wenn Einsicht mir zuvörderst
 eingeflösst,
 Dass ich die Perlenschnur vom Ohrgehänge
 lösst', (¹²¹)

So meint' ich durch der beyden Perlen glanz-
 voll Bild,
 Dass mir das kurze Leben nur zwey Tage
 gilt;

«An ihren Ohren prangt ein Perlenbund,

«Durch Moschusbogen anmuthsvoll vereint.»

Vgl. *Ioseph und Suleicha*. pg. 48.

122. Wenn Hr. v. Hammer in: *Geschichte der schönen Redekünste Persiens* Wien 1818 pg. 116 schreibt: «Die Prin-

اوکه بر (۸۵۶) دو (۸۵۷) سه دگر (۸۵۸) بغزود (۸۵۹)

گفت اکر (۸۶۰) پنج بگذرد (۸۶۱) هم زود (۸۶۲)

من که شکر (۸۶۳) بدو بیفزودم (۸۶۴)

وان (۸۶۵) در وان شکر بهم سودم

گفتم این عمر شهوت آلوده

چون در و چون شکر بهم سوده (۸۶۶)

(۸۵۶) A. E. H. اوبران (۸۵۷) E. در (۸۵۸) C. D. F. دیگرش (۸۵۹)

G. افزود: K. drückt dieses Hemistich so aus: اوکه ان در دوسه

دگر افزود (۸۶۰) F. از (۸۶۱) F. welches بگذرد Das Wort

schreibt, fehlt im Cod. C. بگذرد (۸۶۲) G. زود (۸۶۳) A. شگری

(۸۶۴) A. D. بدو درافزودم E. G. درودر افزودم F. بدریفزودم H.

K. بدر در افزودم (۸۶۵) G. ان (۸۶۶) - Dieser Doppel-

Vers fehlt in den Codd. A. C. E. (Rand ergänzt ihn) G. H.

zessinn schickt dem Prinzen zwey Perlen aus ihrem Ohrgehänge.

Der Prinz versteht sogleich die Lehre: *Das Leben gleicht zwey*

Wassertropfen. Er schickte das Orgehänge mit drey Diamanten

Fügt'er zu diesen zwey noch andre drey hinzu,
Vergeht's bey fünfen selbst nach ihm im
schnellsten Nu. (¹²²)
Wenn Zuckers eine Handvoll ich auf sie
gestreut,
Durch Zucker diese Perlen gleichsam einge-
weiht,
So ist, nach mir, an Sinnenlust dies Leben
reich,
Den Perlen, wie dem Zucker, in der Mischung,
gleich.

zurück, das heisst: *Freude* (Glauben, Hoffnung und Liebe)
 kann es verlängern, so liegt der Sinn keineswegs im Texte.
 Gewiss hängen mit diesen unsern Worten die des Saadi in sei-
 nem Gülistan:

مکر این پنج روز دریابی

so wie:

جار طبع مخالف و سرکش

پنجروزی بودند باهم خوش

بفسون و بکیمیا (۸۶۷) کردن
 که تواند (۸۶۸) زهم جدا کردن
 او که (۸۶۹) شیری (۸۷۰) دران (۸۷۱) میان انداخت
 تا (۸۷۲) یکی ماند و دیگری (۸۷۳) بکذاخت (۸۷۴)
 گفت شکرچو (۸۷۵) بادر (۸۷۶) آمیزد
 یکی قطرهء شیر بر خیزد

(۸۶۷) A. H. کفتم این را بکیمیا (۸۶۸) C. توانم (۸۶۹) H. انکه او (۸۷۰)
 شیر (۸۷۱) A. B. H. در میان (۸۷۲) A. نا (۸۷۳) D. G. I. K.
 دیگر (۸۷۴) F. بردخت G. بکذاخت (۸۷۵) G. که (۸۷۶) G. مادر H.
 در در

کریکی زین چهار شد غالب
 جان شیرین برآمد از قالب

welche letztern sich zwar in der Tebrizer Ausgabe pg. ۳
 fol. recto finden, aber nebst mehren in andern, so wie in
 Wolff's neuester Uebersetzung pg. 12 fehlen; und:

Da aber Alchymie (¹²³) **und Zauberformel lehrt,**
Wie bey der Scheidung man am richtigsten
verfährt,
So hat der schon, der Milch auf beydes reich-
lich goss,
Wodurch das eine blieb, (das and're schnell
zerfloss,
Erklärt, dass Zucker, wenn man ihn mit Per-
len mischt,
Durch einen einz'gen Tropfen klarer Milch
verlischt.

کل همین پنج روز و شش باشد

vgl. ebend. pg. ۴ recto.

123. Vgl. F. Wilken *Hist. Gasnevidarum*. pg. 61. *Expedition de Timour-i-lenk*. pg. 335. Geitlin *Pendnameh* pg. 27.

124. Vgl. *Ioseph und Suleicha*. pg. 41.

من که خوردم شکر ز ساغر (۸۷۷) او

شیر خواری بدم برابر او

وانکه (۸۷۸) انکشتی (۸۷۹) فرستادم

بنگاه خودش (۸۸۰) رضا (۸۸۱) دادم

اوکه داد آن کهر (۸۸۲) نهانی گفت

که چو کوهر مرا (۸۸۳) نیابی جفت

من که هم (۸۸۴) عقد (۸۸۵) کوهرش بستم

وانمودم (۸۸۶) که جفت او هستم

اوکه (۸۸۷) در جست وجوی (۸۸۸) آن دو کهر

سیومی (۸۸۹) در جهان ندید دگر (۸۹۰)

(۸۷۷) C. ز ساعر E. H. بساغر (۸۷۸) E. H. وانکه (۸۷۹) B. انکشتین

F. اکشتین (۸۸۰) K. خودم (۸۸۱) A. رضا C. شان (sic) G. خبر

(۸۸۲) K. او که در دادن (۸۸۳) G. سرا (۸۸۴) C. F. در (۸۸۵) Das

G. انمودم (۸۸۶) A. H. Wort عقد fehlt in der Handschrift G. آن نمودم

انمودم (۸۸۷) H. چو (۸۸۸) K. دری جست مثل (۸۸۹) B. D. سومی C.

مهره ازرق آوريد بدست

وزپي (۸۹۱ چشم بر پریشان (۷۹۲ بست

من كه (۸۹۳ مهره بهم بر (۸۹۴ آمودم (۸۹۵

سر بهر رضای (۸۹۶ او بودم (۸۹۷

مهره مهر او (۸۹۸ بسینه (۸۹۹ من

مهر كنجست (۹۰۰ بر خزینه (۹۰۱ من (۹۰۲

(۸۹۱ A. E. G. H. K. ازپي (۸۹۲ A. بربر ایشان C بربر ایشان D.

برد ایشان E. بربر ایشان F. بربر ایشان G. بد در ایشان K. بد

در ایشان (۸۹۳ A. E. H. چو (۸۹۴ A. E. H. بدر در G. K.

نمود بر (۸۹۵ G. آمودم (۸۹۶ A. G. رضاء (۸۹۷ G. بودم (۸۹۸

A. E. H. K. او بهر D. من بهر (۸۹۹ A. D. E. B. K. سینه (۹۰۰ B. C.

كنجینه (۹۰۱ F. خزانه (۹۰۲ G. Dieser Doppel - Vers fehlt im Cod.

126. Unter *Naubet* hat man ein Musikconcert zu verstehen, welches man täglich zu verschiedenen Malen an der Palastpforte des regierenden Fürsten mit Trommeln, Trompeten und anderen Instrumenten gab, um dadurch die seine Souve-

Da ordnet er, wie sich's gebührt, die Hochzeit an,
Nebst allem Zubehör, den er nur schaffen kann.

Beschafft mit Freudenthränen gern das Feiermahl, ⁽¹²⁷⁾

In seiner Venus und Canopus ⁽¹²⁸⁾ Hochzeits-
saal.

وقد اضاء سهيل بعد ما هجعوا
كانه ضرم بالكف مقبوس

Vgl. *Journal Asiatique*. Mars. 1841 pg. 230. *Expedition de Timour - i - lenk*. pg. 222.

129. Vgl. F. Wilken *Hist. Gasnevidarum* pg. 50. *Expedition de Timour - i - lenk*. pg. 232. 241. Vullers *Hist. Seldschukid*. pg. ٢٩

130. Vgl. *Anthologia persica*. pg. 68 *Gulistan by F. Gladwin* pg. ٢٩ *Journal des Savans*. Septembre 1833 pg. 547.

بزمی (۹۱۷) آراست چون بساط (۹۱۸) بهشت (۹۱۹)

بزمکه را بمشک وعود (۹۲۰) سرشت (۹۲۱)

دوسبک روح را بهم (۹۲۲) بسپرد (۹۲۳)

خویش را از (۹۲۴) میان کرانی برد (۹۲۵)

کرد پیرایه عروسی راست

سرو وکل را نشاند و خود (۹۲۶) برخاست (۹۲۷)

(۹۱۷) G. بزمی H. بزم K. آراسته بسان (۹۱۹) C. بهشت (۹۲۰)

A. D. E. G. H. بعود و مشک (۹۲۱) D. سرست (۹۱۲) A. الحمله G. الحجره

(sic) (۹۲۳) A. سپرد F. دادند (۹۲۴) A. C. D. G. H. خوشن ران

B. F. خویش رفت از (۹۲۵) F. کرو دادند (۹۲۶) C. خود

**Den himmelblauen Stein in seine Hand ge-
legt,**

**So hatt' zum Engel sich die Lust in ihm
erregt.**

**Wenn ich sofort zum Schmuck den Stein mir
einverleibt,**

**So ist's des Herzens gleiche Stimmung, die
mich treibt,**

**Und wie an meiner Brust des Siegelringes
Stein,**

**So wird in meinem Schatz sein Ring ein
Kleinod seyn.**

rainitätsrechte bezeichnenden vorzüglichsten Attribute besonders hervorzuheben. Ein Gebrauch, welcher in Asien seit undenklichen Zeiten existirte. In China fand dies statt, wenn der Kaiser seinen Pallast verliess; in Indien gebrauchte man dazu 200 Trommeln, 40 Pauken, 20 Clarinette und 10 Cymbeln. Der Chalif in Bagdad hatte das Vorrecht, *fünf* Mal zur Zeit des Gebets dieses Concert spielen zu lassen. Seit dem Jahre 368 d. H. ($\frac{978}{979}$ n. Ch.) hörte aber dieses Vorrecht auf, denn der Chalif Tai-lillah befahl selbst, dreimal täglich an der Pforte seines

بروی از پنج راز (۹۳) پنهانی
 پنج نوبت زدم (۹۴) بسلطانی (۹۵)
 شاه چون دید توسنی را رام
 رفته (۹۶) خامی ز تازیانه (۹۷) خام

(۹۳ K. راه (۹۴ G. زد (۹۵) Dieser Doppel - Vers fehlt im
 Cod G. (۹۶ A. H. رفت (۹۷ A. ر باز بافه * C. D. F. بتازبانه
 H. ر باز نامه

Emir - ul - omra (oder major domus), des mächtigen Buwei-
 fürsten Adsadu - d - dewlet, die Naubet zu schlagen. Im Jahre
 408 ($\frac{1017}{1018}$) liess der Emir - ul - omra Sultanu - d - dewlet, und
 im I. 436 ($\frac{1044}{1045}$) Abu Kalendschar fünf Male dieselbe schlagen.
 Dasselbe beobachteten nachher auch andere Fürsten in andern
 Muhammedanischen Staaten, nur unterblieb es zur Zeit der
 Trauer. Während der Herrschaft der Fatemiden in Egypten wur-
 de ein solches Concert nur beym Abendgebete gegeben, und
 dauerte eine ganze Stunde. Daher wird auch der Ausdruck:
 نوبت زدن *die Naubet schlagen* in dem Sinne: *sich als König,*

**Im Angesichte fünf verborg'ner Räthsel jetzt,
 Hab'ich als Reichspanier fünf Naubet ⁽¹²⁶⁾ fest-
 gesetzt!
 Als nun der Schah das störrig' Ross gezähmt
 erblickt,
 Und unter Geissel Schwung sich schmiegend
 wohlgeschickt;**

Souverain, betrachten genommen und der Souverain selbst
 genannt:

خداوند سرپر و سنجق و کوس

wie im Chudschu Kermani l. l. fol. 11 verso. Vgl. Quatre-
 mère *Hist. des Mongols de la Perse*. pg. 418. Desselb. *Hist.*
des Mamlouks. I pg. 136. II, 1, pg. 12. 13. u. a.

127. Vgl. *Expedition de Timour-i-lenk*. pg. 223.

Vullers *Hist. Seldschukid*. pg. ۴۸ *Tabari traduit par Du-*
beux. pg. 204.

کرد (۹۰۸ بر سنت (۹۰۹ ز ناشوی

هرچه باید (۹۱۰ ز شرط (۹۱۱ نیکوی

در (۹۱۲ شکر ریز سور (۹۱۳ او (۹۱۴ بنشست

زهره را با سهیل (۹۱۵ کاوین (۹۱۶ بست

(۹۰۸ F. کرده (۹۰۹ C. نسبت D. سنتش H. صنعت K. aber liest:

کرد بر سنت statt ترتیب ان (۹۱۰ K. باشد (۹۱۱ G. بشرط

(۹۱۲ E.H. از (۹۱۳ A. C. E. شور H. شوی (۹۱۴ K. شان

نیست Cod. G. بنشست und statt des folgenden (۹۱۵ C. بر سهیل

(۹۱۶ A. C. E. G.H. کابین K. کابین

128. Unter dem Worte سهیل ist das *Canopusgestirn* zu verstehen, welches nach der Meinung der Perser den Steinen die rothe Farbe verleihen soll, also auch hier eine Anspielung auf das späterhin Folgende. Vgl. *Fundgruben des Orients*. Tom. I, Vol. 1, pg. 14 Ienen Feuerglanz findet man angedeutet in diesem Verse des Almutelammis:

Er schmückt den Ort ⁽¹²⁹⁾ wie Paradieses
Matten aus,

Erfüllt mit Moschusduft und Aloe ⁽¹³⁰⁾ das Haus,

Vereint die beyden Liebes-Seelen allgemach,

Vergisst der eign'en ihrem ganzen Werthe
nach,

Legt der Verlobten ihren Schmuck gezie-
mend an,

Und giebt die Cedern—, Rosen gleiche ihrem
Mann! ⁽¹³¹⁾

Diese beyden Hemistichien fehlen im Cod A. Hier folgen v²⁹)
aber jetzt in den Codd. A. C. D. E. H. G. die beyden vor-
letzten Hemistichien.

کان کن لعل (۹۲۸) چون (۹۲۹) رسید بکان (۹۳۰)
 جانی کنی را مدد (۹۳۱) رسید (۹۳۲) ز جان (۹۳۳)
 گاه رخ بوسه داد (۹۳۴) وکان (۹۳۵) لبش
 گاه نارش (۹۳۶) کزید وکه رطبخ

(۹۲۸) A. E. H. آن جوابخت C. وآن جوابخت D. کان

کر لعل (۹۲۹) F. حون (۹۳۰) A. C. E. بکام (۹۳۱) D. بدو

(۹۳۲) G. رسید کان statt مدد رسید (۹۳۳) D. بجان

ماہرا از فلک A. C. E. H. drücken dieses Hemistich so aus

کشیدم بدام (۹۳۴) G. داذ (۹۳۵) A. گاه (۹۳۶) D. نازش

Gildemeister Scriptorum Arabum de rebus Indicis loci et opuscula inedita. Fasc. I, pg. 65 figde.

131. Eigentlich: pflanzte eine Ceder und Rose, und entfernte sich selbst.

Als dieser Glanzrubin in seinen Schacht jetzt
 fuhr,
 Und Seelen-Harmonie der holden Seele
 schwur,
 Da führt er bald die Wang', die Lippe bald
 zum Russ,
 Biss bald ihr Aepfelchen, ⁽¹³²⁾ bald ihre Dat-
 telnuss;

132. Die Brüste der Geliebten werden verglichen, ent-
 weder mit einem *Apfel*paar, wie z. B. in Mewlana Dscha-
 mi:

دو پستان هریکی جو قبّه نور

حبابی خاسته از عین کافور

دو نار تازه بر رسته زیگ شاخ

کف امید شان ناسوده کستاخ

«Zwey Brüste, gleich zwey Kuppeln reinen Lichts,

«Gleich zween Blasen aus dem Quell Kiafur,

کان کن لعل (۹۲۸) چون (۹۲۹) رسید بکان (۹۳۰)
 جانی کنی را مدد (۹۳۱) رسید (۹۳۲) ز جان (۹۳۳)
 گاه رخ بوسه داد (۹۳۴) وکان (۹۳۵) لبش
 گاه نارش (۹۳۶) کزید وکه رطبخ

(۹۲۸) A. E. H. آن جوابخت C. وآن جوابخت D. گان

کر لعل (۹۲۹) F. خون (۹۳۰) A. C. E. بکام (۹۳۱) D. بدو

(۹۳۲) G. رسید کان statt مدد رسید (۹۳۳) D. بجان

ماهر از فلک A. C. E. H. drücken dieses Hemistich so aus

کشیدم بدام (۹۳۴) G. داد (۹۳۵) A. گاه (۹۳۶) D. نازش

Gildemeister *Scriptorum Arabum de rebus Indicis loci et opuscula inedita*. Fasc. I, pg. 65 flgde.

131. Eigentlich: pflanzte eine Ceder und Rose, und entfernte sich selbst.

Als dieser Glanzrubin in seinen Schacht jetzt
fuhr,
Und Seelen-Harmonie der holden Seele
schwur,
Da führt er bald die Wang', die Lippe bald
zum Russ,
Biss bald ihr Aepfelchen, ⁽¹³²⁾ bald ihre Dat-
telnuss;

132. Die Brüste der Geliebten werden verglichen, ent-
 weder mit einem *Apfelpaar*, wie z. B. in Mawlana Dscha-
 mi:

دو پستان هریکی جو قبہ نور

حبابی خاسته از عین کافور

دو نار تازه بر رسته زیک شاخ

کف امید شان ناسوده کستاخ

«Zwey Brüste, gleich zwey Kuppeln reinen Lichts,
 «Gleich zween Blasen aus dem Quell Kiafur,

واخر (۹۳۷) الماس (۹۳۸) يافت بر در (۹۳۹) دست

باز برسینهء تدر و (۹۴۰) نشست

كوهرش سر (۹۴۱) بمهر خود نكداشت (۹۴۲)

مهر كوهر زكنجدان (۹۴۳) برداشت

(۹۳۷) A. E. G. H. آخر (۹۳۸) A. E. H. الامر (۹۳۹) A. H. بروی (۹۴۰) G.

ندرو D. تدر و G. ندر و Doppel - Vers steht dieser mit dem nächstfolgenden im Cod. B. in umgekehrter Ordnung.

(۹۴۱) A. E. G. H. را (۹۴۲) A. بكداشت B. C. نكداشت H.

Ausserdem fehlt dieser Doppel- او E. H. (۹۴۳) برداشت

Vers in den Codd. D. F. und steht mit dem nächstfolgenden in den Codd. A. C. E. G. H. in umgekehrter Ordnung.

«Sind wie ein Apfelpaar an einem Zweig,

«Woran sich nie des Frechen Hand gewagt.»

Beschaut des Perlenfingers Diamant mit
Lust,
Und lag dann wieder ihr an der Fasanen-
Brust; (¹³³)
Erschien bald ihr als zarter Liebe Seelen-
hort,
Und trug der Liebe Perle aus dem Schatze
fort.

Vgl. *Ioseph und Suleicha*. pg. 27 cl. pg. 48. 49. 97 oder
 mit zwey Granaten z. B.

»Ihr Busen ist ein Buch Vanillenblüthen

«Mit Veilchenfäden durchgemischt,

«Auf dem zur Schau sich zwey Granaten bieten,

«Von denen keine Hand den Reif noch abgewischt.»

Vgl. *Hammer's Schirin*. Bd. II, pg. 85 cl. *ibid.* pg. 180,
 oder mit alabasternen Aepfeln. Vgl. A. Th. Hartmann
Medschnun und Leila. Bd. I, pg. 57.

مهره خویش دید در (۹۴۴ دستش

مهر خود در دو (۹۴۵ نرکس مستش (۹۴۶

زیست (۹۴۷ با اوبناز وکامه (۹۴۸ خویش

چون رخس سرخ کرد جامه خویش

کاوالین روز پرسیدی (۹۴۹ حال

سرخ جامه را گرفت بغال

(۹۴۴ E. H. بر (۹۴۵ C. مهر اندر دو D. مهرش اندر دو

F. مهر اندز (۹۴۶ steht mit dem vori- Dieser Doppel - Vers

gen in umgekehrter Ordnung in den Handschriften A. C.

A. E. G. H. (۹۴۷ C. ساخت G. زیست (۹۴۸ A. E. G. H.

بسی نکامه (یکانه G.) D. بکامه دل (۹۴۹ A. C. بر سپیدی

B. بر سفیدی D. E. بر سپیدی F. بر سفیدی

In ihrer Hand sah er bald seinen Stein ge-
wiss,
Und Trunkenheit in ihres Auges Zwi-
Narciss;
Er koset unter Scherz und Tändeleyn mit
ihr,
Und wie die Wange färbt das Kleid er röth-
lich ihr.
Wer Auskunft über's Wohl des ersten Tags
begehrt,
Das rothe Kleid als günstig Omen sich er-
klärt.

133. Siehe oben Anm. pg. 15. Man nennt aber auch
Fasan die Seele z. B.

تو در باغ جمال آن تازه سروی

که کرد طوطی، جانم تذروی

چون بدان سرخی (۹۰۰) از سیاهی (۹۰۱) رست

زیور سرخ داشتی پیوست (۹۰۲)

چون بسرخى برات (۹۰۳) راندندش (۹۰۴)

ملك سرخ جامه خواندندش (۹۰۵)

(۹۰۰) G. چون بدان سرخ C. علم سرخ F. علمی سرخ

(۹۰۱) C. از سیاهی (sic) (۹۰۲) fehlt in Doppel - Vers Dieser

den Codd. A. E. (am Rande ergänzt) H., im G. steht er aber mit dem nächstfolgenden in umgekehrter Ordnung.

(۹۰۳) A. براة E. براه G. نجاة (۹۰۴) A. E. F. G. H.

دادندش (۹۰۵) H. دادندش

«Du bist der Schönheitsflur Zipressenbaum,

«Den meine Seele als Fasan umschwebt.»

vgl. Ioseph und Suleicha. pg. 34, den Becher, welcher bey

Da aber Röthe sie mit Schwärze nun ver-
tauscht,
Im rothen Kleide man sie künftighin be-
lauscht,
So gab für's Roth man ihr ein Privile-
gium,
Und nannte sie des rothen Kleides Engel
d'rum.

Gelagen von Hand in Hand geht, wegen seines pomphaften
 Aussehns z. B.

خرامان جام برکف چون تذروی

شکفته لاله، بر شاخ سروی

Vgl. *Exped. de Timour-i-lenk.* pg. 236.

Da aber Robbe sie mit Schwärze nun ver-
tauscht.

Im rothen Kleide man sie künftighin be-
tauscht.

So gab für Robbe man ihr ein Frivile-
gium.

Und nannte sie des rothen Kleides Engel
d'rou.

سرخى آرايشى (۹۵۶) نواتين است (۹۵۷)

كوهر سرخ را بها (۹۵۸) زين است (۹۵۹)

زر كه كو (۹۶۰) كرد سرخ شد لقبش

سرخى آمد (۹۶۱) نكوترين سلبش (۹۶۲)

(۹۵۶) A. G. آرايش F. ازایش (۹۵۷) F. نواتينست (۹۵۸) G.

Der rothe Schmuck steht ihrer Form so wunderschön,

Soll ihrer rothen Perle hohen Werth erhöh'n;

Das edle Gold hat man deswegen roth genannt,

Als schönste rothe Hyacinthen anerkannt.

بر بها (۹۵۹) B. زینست C. D. E. این است F. اینست

(۹۶۰) F. دکو (۹۶۱) G. سرخی آمد (۹۶۲) H. لقبش

خون ۹۴۳ که آمیزش ۹۴۴ روان دارد ۹۴۵)

سرخ از آن شد که لطف جان ۹۴۶ دارد

در کسانی که نیکویی جویی

سرخ رویت اصل نیکویی ۹۴۷)

سرخ کل شاه بوستان نبود ۹۴۸)

گر ز سرخی ۹۴۹ درو ۹۷۰ نشان نبود

چون بپایان ۹۷۱ شد این حکایت نغز ۹۷۲)

کشت پر سرخ کل هوارا مغز ۹۷۳)

۹۴۳ D. چون G. زر F. ۹۴۴ امیرش G. ۹۴۵ دارد

۹۴۶ F. حان G. ۹۴۷ بیکویی G. ۹۴۸ باشد C. ۹۴۹ تار

Das Blut in seinem Laufe durch ihr zart
Geleit
Ward roth von ihres Herzens hoher Trefflich-
keit,
Denn bey den Menschen, die von ächtem
Schrot und Korn,
Zeugt rothes Antlitz von der Herzensgüte
Born;
Ia roth an Rosen ist des Schahes Garten
nicht,
Wenn an des Rothen Zeichen je es ihm ge-
bricht!
Als dieses schöne Märchen nun sein End'
erreicht
Und die hochrothe Rose jeden Sinn er-
weicht,

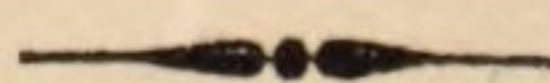
سرخی G. جون زسرخى (۹۷۰ G. C. D. برو A. ۹۷۱) به
 بايان (۹۷۲ A. C. نغر C. ۹۷۳) معر

روی بهرام از ان کل افشانی (۹۷۴)

سرخ شد چون ر حیق (۹۷۵) ریحانی (۹۷۶)

دست بر (۹۷۷) سرخ کل کشید دراز (۹۷۸)

در کنارش گرفت و خفت بناز (۹۷۹)



(۹۷۴) B. کلفشانی (۹۷۵) E. (Rand wie oben) A. G. عقیق G.

کلاب (۹۷۶) A. E. (Rand wie oben) F. رمانی (۹۷۷) روحانی (۹۷۷)

C. در (۹۷۸) D. بناز (۹۷۹) F. بهر Statt der vier letzten

Doppel-Verse finden sich im Cod. H. die folgenden:

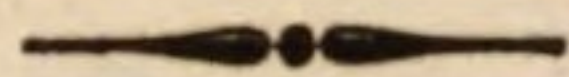
غنچه وکل کشاد سرو بلند

پست بر برک کل شمامه قند

گفت کای خرج بند فرمانت

واختر فرخ آفرین خوانت

Da ward von dieser Rosenspenderinn so
rein
Und roth des Behrams Antlitz, wie der beste
Wein.
Nach dieser rothen Rose streckt er seine
Hand,
Umarmte sie, und schlief in ihrer Minne
Land!!



من و بهتر زمن هزار کنیز
 از زمین بوسی تو کشته عزیز
 زشت باشد که بیش چشمه پوش
 در کشاید کان سر که فروش

Da ward von dieser Rosenpenderin so
rein

Und tollt des Behrums Antick wie der beste
Wcin.

Nach dieser rothen Rose streckt er seine
Hand,

Umarmte sie und schiel in ihrer Miene
Lach!

Handwritten text in German, likely a library or archival stamp, mentioning "Bibl. der Univ. Bonn" and "Bibl. der Stadt Bonn".

Handwritten text in Persian/Arabic script, likely a library or archival stamp, mentioning "کتابخانه" (Library) and "بازار" (Market).

VERBESSERUNGEN.

pg.	2 Zeile	16	statt:	<i>Fxpeditio</i>	liess:	<i>Expedio</i>
—	12	— 11	—	Rhode.	—	Rhode,
—	17	— 7	—	wiel	—	weil
—	50	— 2	—	حریک	—	خریک
—	70	— 1	—	هرکس	—	هرکسی
—	—	— 14	—	ben	—	eben
—	83	— 18	—	befreil	—	befreit
—	118	— 14	—	ehlt	—	fehlt
—	124	— 7	—	دیو	—	دید
—	128	— 13	—	ماه‌ور	—	ماه
—	132	— 19	—	واستخوان	—	واستخوان
—	152	— 5	—	کست	—	کشت
—	194	— 2	—	موکس	—	موکبش
—	204	Die beyden ersten Verse heissen eigentlich: <i>Wenn durch ihn mein Räthsel gelöset wird, So wird die Krone auf seinen Scheitel gelegt, Doch u. s. w.</i>				
—	212 Zeile	4	statt:	hey	liess:	bey
—	213	— 11	—	آوردند	—	آوردند
—	258	— 4	—	وکان	—	وکاه



VERBESSERUNGEN.

pg.	2 Zeile 16	statt: Expediēto	lies: Expediēto
—	12 — 11	Rhode.	— Rhode.
—	17 — 7	wiel	— weil
—	50 — 2	حريه	— حريه
—	70 — 1	موس	— موس
—	— 14	ben	— eben
—	83 — 18	befreit	— befreit
—	118 — 14	obst	— fehlt
—	124 — 7	موس	— ميس
—	128 — 13	موس	— له
—	132 — 10	لاختوان	— ناختوان
—	152 — 8	تست	— تش
—	194 — 2	موس	— موش

— 204 Die beyden ersten Verse heissen eigentlich:

Wenn durch ihn mein Häßel gelöst wird,
So wird die Krone auf seinen Scheitel gelegt,
Hoch u. a. w.

—	212 Zeile 4	statt: bey	lies: bey
—	213 — 11	لاوند	— لاوند
—	258 — 4	كاس	— كاس

G. WURST
Buchbinde
MÜNCHEN
Lautensackstr.

Nizami, Muhammed

Behram-Gur und die Russische Fürstentochter Muhammed Nizamiu-d-din, dem
Gendscher nachgebildet und ... erläutert von Franz Erdmann

Kasan und Berlin 1844

A.or. 3791

urn:nbn:de:bvb:12-bsb10250710-4